

جاوید احمد غامدی

الاسلام

مترجم
ابو الراحیل

المورد

ادارۂ علم و تحقیق

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

الاسلام

جاوید احمد غامدی

الاسلام

مترجم

ابو الراحیل

المورد

ادارۂ علم و تحقیق

تمام حقوق محفوظ است

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

ناشر: المورد
چاپ: مطبعة فاين، لاهور
چاپ اول: ۲۰۲۲ء
قیمت:

ISBN: 978-969-681-053-7

Address: Post Box 5185, Lahore, Pakistan

Website: www.al-mawrid.org

Email : info@al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

فهرست

دین حق ۹

الحکمة

ایمانیات ۲۱ اخلاقیات ۵۳

الکتاب

قانون عبادات ۷۹ قانون جامعه ۱۱۲

قانون سیاست ۱۳۴ قانون اقتصاد ۱۳۸

قانون دعوت ۱۴۵

قانون جهاد ۱۵۱ حدود و تعزیرات ۱۵۶

خوردن و نوشیدن ۱۶۴

رسوم و آداب ۱۶۷ قسم و کفارة قسم ۱۶۹

دیباچه

نزد الله متعال، دین صرف اسلام است. من این دین را به نحویکه فهمیده‌ام، در کتاب خود «المیزان» بیان نموده‌ام. کتاب حاضر، خلاصه همان کتاب است. در این کتاب، نفس مضامین «المیزان» بطور ساده و بدون ذکر مباحث علمی و استدلالات آن بیان شده است.

هر آنچه را تا اکنون به منظور تفهیم و تبیین دین نوشته و بیان نموده‌ام، نتیجه فیض تربیت استاد امام امین احسن اصلاحی بوده است؛ بنابراین، همانند تمام سایر کتاب‌هایم، این کتاب نیز به نام ایشان است:

طبع تو داد سرخطِ مشق سخن بما

گویی برات نور ز خاور گرفته ایم

المورد، لاهور

— جاوید

۲۵ دسامبر، ۲۰۰۷



دین حق

دین هدایت خداوند متعال است که نخست در فطرت انسان الهام بخشید و سپس آنرا با تمام تفصیلات لازم از طریق پیامبران خود به انسان داد. آخرین پیامبر این سلسله، محمد (ﷺ) است. بنابراین، اکنون تنها مأخذ دین صرف ذات والا صفات محمد (ﷺ) است و فی الحال دین حق همان است که ایشان (ﷺ) با قول، فعل، تقریر و تصویب^۱ خود به حیث دین مقرر نموده باشد. این دین از رسول الله (ﷺ) از طریق اجماع^۲ و تواتر قولی و عملی^۳ اصحاب منتقل شده و به دو صورت به ما رسیده است:

۱ - قرآن مجید؛

۲ - سنت.

قرآن مجید کتابی است که الله متعال بر پیامبر واپسین خویش محمد (ﷺ) نازل کرده و بعد از نزول خود تا وقت حاضر با این صراحت بین مسلمانان وجود دارد که این همان کتابی است که بر محمد (ﷺ)

۱. معنای آن این است که یک چیز به عنوان دین در پیشروی رسالت (ﷺ) صورت گرفته باشد و ایشان (ﷺ) آنرا منع نفرموده باشند.

۲. یعنی بدون کدام اختلاف و با اتفاق کامل.

۳. یعنی بدون هیچ انقطاع، نسلاً بعد نسل به وسیله خواندن، نوشتن، بیان کردن و عمل کردن.

نازل شده بود؛ کتابی که اصحاب ایشان «ﷺ» با اجماع و تواتر قولی خود با حفاظت کامل، بغیر از کوچکترین تبدیلی، به دنیا منتقل نموده اند.

سنت عبارت از رسوم دین ابراهیمی است که نبی «ﷺ» بعد از تجدید و اصلاح^۴ آن و بعد از برخی اضافات بر آن در بین پیروان خود به حیث دین جاری فرموده است.

در بین سنت و قرآن مجید از لحاظ اثبات هیچ تفاوتی وجود ندارد. به همان شکلی که قرآن مجید از طریق اجماع و تواتر قولی اصحاب بدست آمده، به همان ترتیب سنت از طریق اجماع و تواتر عملی آنها به ما رسیده و همانند قرآن نیز در هر زمان با اجماع مسلمانان ثابت می‌گردد.

اگر حقیقت دین در یک جمله بیان گردد پس در اصطلاح قرآن «عبادت» الله است؛ یعنی عاجزی و خاکساری. اگر این کیفیت با معرفت صحیح الله متعال پیدا شود، شکل سرافکندگی به آخرین اندازه در برابر خداوند با منتهای محبت و منتهای خوف را به خود می‌گیرد. در واقع، این یک حالت درونی است. ذکر خداوند، شکر او، بیم از نارضایتی او، اخلاص نسبت به او، اعتماد بر او و تسلیم شدن و رضای خود سپردن به او مظاهر و مصادیق باطنی این کیفیت است. همین چیز در وجود ظاهری انسان منتج به مصادیق پرستش می‌گردد؛ یعنی به شکل رکوع و سجود، تسبیح و تحمید، دعا و مناجات و نذر و نیاز، نمایان می‌شود. از طرف دیگر چون انسان در این دنیا دارای یک وجود عملی

^۴ یعنی، بعد از احیای آنچه فراموش شده بود، و بعد از تصحیح آنچه به شکل نادرست انجام داده می‌شد.

نیز است، عبادت از ظهور خود فراتر رفته، با این وجود عملی انسان مرتبط می‌گردد و افزون بر پرستش، شامل اطاعت نیز می‌شود. در این وقت است که عبادت از انسان مطالبه می‌کند هم در ظاهر و هم در باطن به حیث بنده خداوند زیست کند.

وقتی عبادت اساسات خود را در خصوص رابطه عبد و معبود بین الله و بنده تعیین می‌کند، مراسم را مشخص می‌سازد و جهت برآوردن مقتضیات این رابطه در دنیا، حدود و قیود وضع می‌کند، در ادبیات قرآن به آن از تعبیر «دین» استفاده می‌شود. قرآن به این دین، به شکلی که الله متعال از طریق پیامبران خود آن را برای انسان‌ها واضح ساخته است، «دین الحق» می‌گوید و به انسان‌ها در این خصوص هدایت می‌فرماید که آنرا به شکل صحیح و در زندگی خود بطور کامل مورد عمل قرار دهند و در آن هیچ تفرقه‌ای ایجاد نکنند.

قرآن به آنده اساسات ایمان و اخلاق که در دین الله متعال برای این عبادت بیان شده، «الحکمة» و به مراسم و حدود و قیود آن «الکتاب» می‌گوید. برای «الکتاب» کلمه «شریعت» نیز استفاده می‌شود که مفهوم آن همان است که با واژه «قانون» افاده می‌کنیم.

«الحکمة» همواره یکی بوده؛ البته شریعت به دلیل ارتقای تمدن و تغییر در آن، بسیار متفاوت بوده است. با مطالعه کتب و ادبیات الهامی معلوم می‌شود که در تورات بیشتر شریعت و در انجیل بیشتر حکمت بیان شده است. زبور، به عنوان تمهید این حکمت، مزمور تمجید الله متعال است و قرآن برای هر دو به عنوان یک شاهکار ادبیات و صحیفه انذار و بشارت نازل گردیده است.

تعبیر «الحکمة» برای مباحثی که بکار رفته بطور اساسی حاوی دو موضوع است:

نخست، ایمانیات؛

دوم، اخلاقیات.

مباحثی که تحت «الکتاب» بیان شده، عبارت است از:

۱- قانون عبادات؛ ۲- قانون جامعه؛ ۳- قانون سیاست؛ ۴- قانون اقتصاد؛ ۵- قانون دعوت؛ ۶- قانون جهاد؛ ۷- حدود و تعزیرات؛ ۸- خوردن و نوشیدن؛ ۹- رسوم و آداب؛ ۱۰- قسم و کفارة قسم.

تمام دین همین است. به پیامبران خداوند که این دین را آوردند، نبی گفته می‌شود. از قرآن معلوم می‌شود که برخی از آنها بر علاوه «نبوت» بر منصب «رسالت» نیز فایز شده بودند.

«نبوت» آن است که یک شخص از میان انسان‌ها با گرفتن وحی حق را به مردم بیان کند و به کسانی که آن را قبول می‌کنند مژده از پیامد خوب در روز قیامت بدهد و کسانی را که منکر آن می‌شوند از نتایج بد آن آگاه سازد. قرآن این را به «انذار» و «بشارت» تعبیر می‌کند. «رسالت» آن است که یک شخص فایز بر منصب نبوت چنان به عنوان عدالت خداوند برای قوم خود بیاید که اگر قومش وی را تکذیب کند، فیصله خداوند را در همین دنیا بر آنها نافذ خواهد ساخت و غلبه حق را عملاً بر آنها قایم خواهد نمود.

روش این کار چنین است که خداوند متعال این رسولان را برای ظهور جزا و سزای خود منتخب می‌فرماید، سپس قبل از قیامت یک قیامت صغری را در همین دنیا برپا می‌سازند. به آنها گفته می‌شود که

اگر بر عهد خود با خداوند پابرجا بمانند، جزای آن و اگر از آن انحراف کنند، سزای آن در دنیا به آنها داده خواهد شد. در نتیجه، وجود آنها برای مردم به نشانی و آیت خداوند مبدل می‌شود و گویا مردم خداوند را با وی در حال گشت و گذار و اجرای عدالت می‌بینند. بر علاوه، به آنها حکم داده می‌شود که حقیقتی را که با چشم سر دیده اند، تبلیغ کنند و هدایت الله متعال را بی کم و کاست و با صراحت و قاطعیت تمام به مردم برسانند. طبق تعبیر قرآن، این «شهادت» است. وقتی شهادت تکمیل گردد، در دنیا و آخرت اساس فیصله الهی قرار می‌گیرد. بنابراین، الله متعال به رسولان غلبه و پیروزی عنایت می‌فرماید و بر منکرین دعوت آنها عذاب خود را نازل می‌نماید.

این منصب شهادت، بر علاوه رسولان به ذریت ابراهیم «علیه السلام» نیز داده شده است. با در نظر داشت همین منصب است که قرآن آنها را بین رسول خدا و بنده‌های وی به عنوان یک جماعت تعیین کرده و بیان نموده که آنها برای این منصب به همان شکل برگزیده شدند که خداوند برخی هستی‌ها را از میان انسان‌ها برای نبوت و رسالت بر می‌گزیند.

الله متعال با نبی‌ها و رسول‌ها بالعموم کتاب‌های خود را نازل فرموده است. مقصد از نزول آنها در قرآن مجید این بیان شده که برای حق و باطل میزان باشند تا مردم بتوانند اختلافات خود را از طریق آنها حل و فصل کنند و بدین ترتیب در خصوص حق بطور کامل منصف باشند.

سلسله نبوت و رسالت با آدم «علیه السلام» آغاز و با محمد «ﷺ» پایان یافت. بعد از رحلت ایشان «ﷺ» از دنیا، دروازه وحی و الهام برای

همیشه بسته شد و نبوت خاتمه یافت. ازین رو، به منظور قایم نگهداشتن مردم بر دین، مسؤولیت «انذار» را اکنون تا روز رستاخیز علمای این امت ادا خواهند کرد.

نام این دین «اسلام» است و الله متعال راجع به آن در کتاب خود فرموده که او هیچ دین دیگری بجز آن را از انسان‌ها قبول نخواهد کرد. همانگونه که کلمه «اسلام» برای کُل دین استعمال می‌گردد، به همان شکل ظاهر دین نیز برخی اوقات با واژه «اسلام» تعبیر می‌شود. دین از لحاظ ظاهر خود، عبارت از پنج چیز است:

۱- شهادت داده شود که بجز الله، هیچ اله وجود ندارد و محمد ﷺ رسول اوست.

۲- نماز قایم شود.

۳- زکات پرداخت شود.

۴- روزه‌های رمضان گرفته شود.

۵- حج بیت الله شود.

باطن دین، ایمان است. با نظر داشت جزئیات آن، به نحویکه در قرآن بیان شده، ایمان نیز عبارت از پنج چیز است:

۱- ایمان بر الله متعال.

۲- ایمان بر فرشته‌ها.

۳- ایمان بر نبی‌ها.

۴- ایمان بر کتاب‌ها.

۵- ایمان بر روز جزا.

وقتی ایمان در حقیقت وارد دل شود و تصدیق خود را از آن بدست آورد، به دلیل وجود خویش، متقاضی دو چیز می‌گردد:

نخست، عمل صالح؛

دوم، «تواصی بالحق» و «تواصی بالصبر».

منظور از «عمل صالح» هر آن عملیست که در نتیجه تزکیه اخلاق صادر می‌شود. تمام اساسات آن در عقل و فطرت ثابت است و شریعت خداوند بمنظور رهنمایی انسان به سوی همین عمل، نازل شده است.

منظور از «تواصی بالحق» و «تواصی بالصبر» نصیحت یکدیگر در محیط خود به حق و ثابت قدمی بر آن است. قرآن آن را به «امر بالمعروف» و «نهی عن المنکر» نیز تعبیر نموده است؛ یعنی اینکه مردم به چیزهایی که از روی عقل و فطرت معروف است تشویق و ترغیب گردند و از آنچه منکر است منع شوند.

در شرایط عادی، مقتضیات دین همین است، اما به دلیل اینکه ممکن است حالات مختلف در دنیا به انسان لاحق آید، بر علاوه مقتضیات مزبور، سه مطالبه دیگر نیز از ایمان ناشی می‌شود:

نخست، هجرت؛

دوم، نصرت؛

سوم، قیام بالقسط.

در صورتیکه پابندی بر عبادت پروردگار در یک محل زندگی بنده مؤمن را با خطر مواجه سازد یا او بخاطر دین مورد اذیت و آزار قرار گیرد، تا جاییکه برای او ممکن نباشد حتی اسلام خود را ظاهر کند، پس ایمان از او تقاضا می‌کند که محل مذکور را ترک و به سویی نقل مکان

کند که در آن بتواند آشکارا بر دین خود عمل نماید. قرآن به آن «هجرت» می‌گوید و به کسی که بعد از دعوت به آن از سوی پیامبر ﷺ خود را در چنین وضعیتی میابد و از آن گریز می‌کند، وعید دوزخ داده شده است.

به همین ترتیب، اگر دین برای فروغ یا حفاظت خود اقدامی لازم داشته باشد، تقاضای ایمان است که با جان و مال به دین کمک شود. طبق تعبیر قرآن این «نصرت» خداوند است و مطالبه اوست که اگر کدام وقت ایمان چنین تقاضایی داشته باشد، هیچ چیز این دنیا نباید برای بنده مؤمن از آن عزیزتر باشد.

اگر در این دنیا احساسات، تعصبات و جانبداری‌ها، منافع و خواهش‌های انسان سعی کند او را در یکی از امور دین و دنیا از راه انصاف منحرف سازد، مطالبه ایمان است که بنده مؤمن نه تنها اینکه بر حق و انصاف پابرجا بماند، بلکه اگر ایمان مطالبه ادای گواهی کند، پس با بهای جان باید مطالبه آن را برآورده سازد، حق بگوید و در مقابل حق سر خم کند، انصاف کند، بر انصاف شهادت دهد و در عقیده و عمل خود بجز انصاف هیچ‌گاه هیچ چیز دیگر را انتخاب نکند. قرآن برای آن، تعبیر «قیام بالقسط» را انتخاب نموده است.

هدفی که برای این دین در قرآن بیان شده، در اصطلاح قرآن «تزکیه» است. منظور از آن این است که زندگی انفرادی و اجتماعی انسان از آرایش‌ها پاک گردیده، فکر و عمل او در سمت صحیح و درست نشو و نما داده شود. در جای جای قرآن مجید بیان شده که هدف نهایی انسان پادشاهی بهشت برین است و ضمانت رسیدن به این

مقام سرفرازی صرف برای کسانی داده شده که در این دنیا نفس خود را تزکیه نمایند. بنابراین، غایت و هدف نهایی دین تزکیه نفس تعیین شده است. پیامبران خدا برای همین هدف فرستاده شدند و تمام دین به منظور دستیابی به همین هدف و رهنمایی انسان در رسیدن به آن نازل شده است.

سلوک و رویه‌ای را که باید پیروان این دین جهت عمل به آن در پیش گیرند، «احسان» نامیده می‌شود. احسان به معنای انجام یک کار به بهترین شکل و صورت آن است؛ بدین مفهوم که انسان بندگی الله متعال را به شکلی انجام دهد که گویا الله او را می‌بیند، چون اگر بنده او را نمی‌بیند، پروردگارش به هر حال او را می‌بیند.

حصه اول

الحكمة

ایمانیات

ایمان یک اصطلاح دینی است. وقتی یک چیز با یقین کامل دل قبول شود، به آن «ایمان» گفته می‌شود. اصل آن ایمان بر خداوند است. اگر انسان پروردگار خود را به نحوی قبول کند که دل و ذهن خود را در آخرین درجه تسلیم و رضا به او بسپارد، در اصطلاح قرآن او «مؤمن» است. همین حقیقت ایمان است که بر مبنای آن قرآن تقاضا می‌کند که قول و فعل انسان هم باید بر آن شاهد باشد؛ بدین جهت، هر نیکی را او ویژه ایمان می‌داند و وصف لازمی دارنده‌گان ایمان قرار می‌دهد.

تردید نیست که از لحاظ قانونی هر آن شخصی که به زبان خود بر اسلام اعتراف می‌کند، مؤمن است. همچنان، ایمان او را نمی‌توان زیاد یا کم خواند. اما تا جاییکه ایمان حقیقی مطرح است، آن به هیچ وجه کدام چیز جامد نیست. ذکر خداوند و تلاوت آیات او و با ظهور این آیات در آفاق و انفس، در ایمان فزونی می‌آید. قرآن مجید ایمان را به درختی تشبیه نموده که ریشه‌های آن در اعماق زمین فرو رفته و شاخ‌های آن در پهنای آسمان گسترش یافته باشد.

همین گونه است موضوع کمی در ایمان. اگر انسان به جای اینکه ایمان خود را بطور مداوم با علم نافع و عمل صالح ارتقا دهد، بر خلاف مقتضیات آن شروع به عمل کند، پس کم هم می‌شود، بلکه در برخی حالت‌ها بکلی از بین می‌رود.

از این معلوم می‌شود که ایمان و عمل لازم و ملزوم یکدیگر اند. لهذا، چنانیکه لازم است ایمان همرا با عمل باشد، عمل نیز باید با ایمان یکجا شود. این نکته را قرآن در همه جا به حیث شرط اولیه برای نجات تعیین نموده است.

ایمان عبارت از پنج مورد ذیل است:

- ۱- ایمان بر الله؛
- ۲- ایمان بر فرشته‌ها؛
- ۳- ایمان بر پیامبران؛
- ۴- ایمان بر کتاب‌ها؛
- ۵- ایمان بر روز جزا.

ایمان بر الله

الله نام هستی‌ای است که زمین و آسمان و تمام مخلوقات را پیدا کرده است. این نام از آغاز برای پروردگار عالم مختص شده بود. این نام قبل از نبی «ﷺ» در عرب جاهلیت هم در همین مفهوم استفاده می‌شد. این واژه در آنچه از دین ابراهیمی برای عرب‌ها در میراث مانده بود هم شامل بود.

اعتراف بر این هستی چیز نیست که از ازل در فطرت انسان ودیعت شده است. قرآن بیان می‌دارد که این رویداد به شکل یک عهد و میثاق صورت گرفت. این عهد را قرآن به عنوان یک واقعۀ حقیقی ذکر می‌کند. انسان در دنیا برای آزمایش فرستاده شده، لذا این رویداد اگرچه از خاطره وی محو گردیده، اما حقیقت آن بر صفحه قلب وی نقش بسته و به اعماق ذهن وی ضمیمه شده است؛ هیچ چیز نمی‌تواند آنرا محو کند. اگر در محیط چیزی مانع نشود و این واقعه به خاطر انسان آورده شود، او به طرف آن به همان صورت شتاب‌زنان خواهد رفت که یک طفل به سوی مادر با شتاب می‌رود، در حالیکه طفل هرگز خود را در حال بیرون آمدن از شکم مادر ندیده و با این یقین به طرف مادر می‌شتابد که گویا او از قبل این حقیقت را می‌دانست. انسان احساس می‌کند که اعتراف بر وجود خداوند، پاسخی است برای مطالبۀ یک نیاز فطری که در وجود وی موجود بود. انسان این پاسخ را دریافته است، گویا با آن تمام مطالبات نفس وی نیز جای خود را دریافته است. بیان قرآن است که شهادت نفس انسان چنان قطعی است که تا جاییکه ربوبیت خداوند مطرح است، هر انسان تنها بر مبنای شهادت آن در حضور خداوند مسؤول خواهد بود.

بر علاوه رهنمایی مذکور باطن انسان، این توانایی نیز به او اعطا شده که از آنچه با حواس ظاهری خود می‌بیند، می‌شنود، احساس می‌کند، بعضی حقایقی را استنباط کند که فراتر از حواس اوست. یک مثال ساده آن، قانون جاذبه (Law of gravitation) است. سیب از درخت کنده می‌شود و بر زمین می‌افتد. اگر بخواهید سنگ را از زمین

بردارید، باید از نیرو کار بگیرید. بالا رفتن از زینه‌ها در مقایسه با فرود آمدن از آنها مشکلتر است. مهتاب و ستاره‌ها در آسمان گردش می‌کنند. انسان این چیزها را برای قرن‌ها مشاهده می‌کرد، تا وقتی که نیوتن یک روز کشف کرد که همه این امور نتیجه قانون جاذبه است. قانون جاذبه در ذات خود غیر قابل مشاهده است، اما اکنون تمام دنیا آن را به عنوان یک حقیقت علمی قبول می‌کند؛ چون این نظریه با تمام حقایق معلوم مطابقت دارد. با این نظریه می‌توان همه مشاهدات را توجیه کرد و هیچ نظریه دیگری تا هنوز بیان نشده که تا این اندازه با حقایق مطابقت داشته باشد.

روشن است که این، استنباط غیر محسوس از محسوس است. وقتی انسان این استعداد خود را بکاربرده، کائنات دور و بر خود را مطالعه می‌کند، مطالعه او نیز بر این حقیقت نهفته در باطن وی شهادت می‌دهد.

انسان می‌بیند که هر چیز دنیا ظهور معجزه‌آسای حسن تخلیق است؛ هر چیز دارای هدف نهایت بلند است، تدبیر خارق‌العاده وجود دارد؛ حکمت، منفعت و نظم و ترتیب حیرت انگیز وجود دارد؛ میخانیک و ریاضی بی‌مثالی وجود دارد که هیچ توجیه آن بجز این شده نمی‌تواند که او یک خالق دارد و این خالق طاقت نابینا و ناشنوا نیست بلکه یک ذهن لایتناهی است. چون اگر ظهور قدرت توسط هستی علیم و حکیم صورت نگرفته باشد، باید جبر محض باشد، اما این یک حقیقت است که چنین نیست، بلکه در آن توازن بی اندازه وجود دارد، مناسبت و تطابق بی نهایت وجود دارد، منافع خارق‌العاده و تغییرات نادر و شگفت‌انگیزی

از آن ناشی می‌شود که هیچگاه ممکن نیست بدست یک طاقت بدون سمع و بصر ایجاد شود.

علی رغم اینکه این شواهد کافی بودند، اما جهت اتمام حجت بر مردم، خداوند متعال این اهتمام اضافی را تدارک دیدند که بشریت را با یک انسانی آغاز کرد که سخن خداوند را شنید، فرشته‌های او را دید و به اینصورت راجع به مشاهده بدون واسطه حقیقت، گواهی داده از این دنیا رفت تا این علم او نسل بعد نسل به اولاد او برسد و تصور خداوند در هیچ عصر و دوره زندگی بشریت، در هیچ نقطه زمین، در هیچ قریه‌ای و برای هیچ نسلی هرگز بیگانه نشود.

تنها این نبود، بلکه بعد از فرستادن آدم و حوا به دنیا به عنوان اولین انسان‌ها، این اهتمام نیز تا یک مدت روی دست گرفته شد که اگر بنی آدم بخواهد راجع به قبولیت و عدم قبولیت ایمان و عمل خود در همین دنیا آگاهی حاصل کند، بتواند این کار را انجام دهد. گویا این رویه، حقیقت را برای هر شخص آن زمان به درجه تجربه و مشاهده می‌رساند تا آنها هم با مادر و پدر خود در این شهادت شامل شوند. این کار به شکلی صورت می‌گرفت که مردم قربانی را به خداوند تقدیم می‌نمودند، سپس از آسمان آتش میامد و به عنوان نشانه قبولیت، آن را می‌خورد.

از این معلوم می‌شود که وجود خداوند یک حقیقت فطری است که تصور آن را انسان از آبای خویش با خود آورده و نفس و ماده با وجود خود شهادت آن را می‌دهند. اما ذات خداوند چیست؟ صفات او چیست؟ کدام سنن است که او برای ذات خود مقرر فرموده است؟ اگر انسان بخواهد معرفت پروردگار خود را حاصل کند، این سؤالات لازماً در ذهن

او پیدا می‌شود. معرفت پروردگار برای ایمان ضروری است. وقتی قرآن ایمان بر خداوند را مطالبه می‌کند، به این سؤالات نیز پاسخ می‌دهد. این پاسخ‌ها کدام اند؟ ما در اینجا آن را واضح می‌سازیم.

ذات

قرآن در خصوص ذات خداوند با صراحت تمام فرموده که هرگز در حیطة ادراک انسان آمده نمی‌تواند، چون هستی ایکه ذریع و اسباب ادراک را خلق نموده، اگرچه خود می‌تواند آنها را درک کند و بر آنها احاطه حاصل کند، اما این اسباب به هیچ وجه نمی‌تواند هستی‌ای را احاطه کند که خالق آنهاست و بر آنها احاطه دارد.

صفات

البته صفات خداوند تا یک اندازه برای انسان قابل درک است. دلیل آن این است که برخی چیزهای متعلق به صفات، اگرچه به اندازه بسیار حقیر و کم، در انسان هم موجود است. الله متعال یک اندازه علم و فهم، قدرت، ربوبیت و رحمت و حکمت خود را به ما نیز عطا فرموده است. با قیاس از آن می‌توانیم تا اندازه‌ای راجع به این صفات خداوند آگاهی بدست آوریم. بدین لحاظ، وقتی قرآن می‌گوید که او خالق است، قدیر است، رحمان و رحیم است، علیم و حکیم است، حی و قیوم است، اول و آخر و ظاهر و باطن است، پس یقیناً می‌توانیم از این الفاظ در خصوص صفات خداوند آگاهی بدست آوریم.

یکی از چیزهاییکه باید به منظور فهم صفات خداوند مد نظر باشد، بُعد حسن صفات است، چون قدرت تنها زمانی مستحق ستایش است

که با رحمت، بخشندگی و عدالت یکجا باشد. اگر بروز غصه، انتقام و قهر و غضب در مقابل ظلم و عدوان باشد باز هم شایسته ستایش است. رحمت، مغفرت و سخا و بخشندگی هم تنها در جای خود مستحق تعریف و توصیف است. در قرآن مجید، صفت حمید با غنی، حکیم با علیم و عزیز با غفور جهت نشان دادن همین بُعد حسن بکار رفته است. به همین ترتیب، این نکته باید ملحوظ نظر باشد که هر تصویری که راجع به الله متعال ممکن قایم شود، نمی‌تواند خالی از جلال و جمال و کمال باشد. تنها، یکتا و کوه پناه، مثلاً، صفات کمال هستند. منزّه، سلامتی و اعطاکننده امنیت صفات جمال و پادشاه، غالب، دارای قدرت بی‌کران، صفات جلال هستند. از صفات جلال، احساسات خوف، تعظیم و ستایش و از صفات جمال، احساسات حمد، رجا و محبت در دل انسان پیدا می‌شود. سپس صفات جلال بیشتر برای حواس ملموس و قابل درک اند و صفات جمال بیشتر به عقل و دل نزدیکتر می‌باشند. اگر پروردگار را در نظر داشته باشیم، غلبه صفات جمال بیشتر احساس می‌شود و اگر نفس انسانی را در نظر داشته باشیم، بُعد جلال بیشتر محسوس می‌باشد. انسان با ترسیدن از خدا بر همین اساس به خداوند می‌شتابد و سعی می‌کند در دامن صفات جمال او پناه بگیرد. زمانیکه قرآن مجید بیان می‌کند که همه اسم‌های خوب از آن اوست، منظور قرآن همین است که هر آن نامی که جلال و جمال و کمال خداوند را بیان می‌کند، خوب است و می‌توان با آن خداوند را صدا کرد.

صفات کمال خداوند از این لحاظ دارای اهمیت است که عظمت خداوند با آن نمایان می‌شود. هنگامیکه انسان آگاهی درست راجع به

آنها پیدا می‌کند، در نتیجه بر چنان یک خدایی ایمان می‌آورد که یگانه و یکتا و بی‌همتاست؛ برای همه کوه پناهست؛ تنها مالک زمین و آسمان و تمام سایر چیزهای بین آنهاست؛ در پادشاهی او هیچ کسی شریک نیست؛ در کارخانه قدرت او هیچ همکار دیگری وجود ندارد؛ هیچ چیز دنیا از نگاه او پوشیده نیست؛ هیچ امر عالم خارج از حکم او نیست؛ همه چیز محتاج اوست؛ اما او به هیچ کس احتیاج ندارد؛ جمادات، نباتات، حیوانات، همه در حضور او سر به سجده و مشغول تسبیح و تهلیل او هستند؛ قدرت او بی‌کران، وسعت او غیر محدود و مشیت او در ذره ذره کائنات حاکم است؛ او هر زمانی بخواهد و هر آنچه را که بخواهد، به باد فنا می‌سپارد و هر زمانی بخواهد، دوباره آن را پدید می‌آورد؛ عزت و ذلت همه به دست اوست؛ همه فانی‌اند، صرف اوست که باقیست، او وراء‌الوراء است، اما از رگ جان نزدیکتر است؛ علم او و قدرت او بر همه چیز احاطه نموده است؛ او حتی رازهای سینه‌ها را می‌داند؛ اراده او بر هر اراده نافذ و حکم او از هر حکم بالاتر است؛ او از همه عیوب پاک، از هر بدی منزّه و از هر الزام بری است.

از جمله صفات کمال، مهم‌ترین آن توحید الله متعال است. قرآن مجید، این صفت را در مقایسه با سایر صفات الله متعال با تأکید و وضاحت بیشتر بیان نموده است، تا جاییکه الله متعال پیامبر خود را در سوره‌ای که آخرین باب این صحیفه آسمانی از لحاظ موضوع خود بر آن ختم گردیده، هدایت فرموده است که برای مردم آشکارا اعلام کند که الله یکتاست، تکیه گاه همه است، او نه پدر کسی است و نه فرزند کسی و او هیچ شریکی نیز ندارد.

بنابر همین اهمیت توحید است که قرآن بیان فرموده که بدون آن هیچ عمل انسان قابل قبول نیست و با آن توقع بخشش هر اشتباه می‌رود. دلیل آن این است که با ایمان به توحید، بنده نه می‌تواند بر ارتکاب گناه مصر باشد و نه هم ممکن است بعد از ارتکاب آن از توفیق توبه و طلب مغفرت محروم بماند. او لازماً به سوی پروردگار بر می‌گردد و بدین شکل قبل از اینکه قیامت بر او سبقت گیرد، امکان عفو و درگذر را برای خود به ارمغان می‌آورد.

دلائلی که برای توحید در قرآن آمده، بسیار دلنشین و مبنی بر مسلمات علم و عقل است. در اینجا همینقدر سخن بسنده می‌کند که برای شریک دانستن کسی در خدایی خداوند هیچ دلیلی وجود ندارد. قرآن از مخاطبین خود در چندین جای خواسته که اگر از روی عقل و نقل می‌توانند برای این عقیده دلیلی ارائه کنند، ضرور ارائه کنند. شهادت واقعی در این خصوص که آیا خداوند شریک دارد یا نه صرف ممکن است توسط خداوند خودش داده شود و تنها راه دانستن شهادت خداوند، کتاب‌های نازل شده او و روایات و آثار پیامبران و رسولان اوست که از یک نسل به نسل دیگر بشریت منتقل شده است. در آنها هیچ گونه شهادتی برای تأیید شرک وجود ندارد.

سنن

در قرآن مجید، رفتار الله متعال با بنده‌گان خود و چگونگی آن، به «سنت الهی» تعبیر گردیده است. ارشاد خداوند است که سنن او غیر قابل تغییر اند، در آنها هرگز هیچ تبدیلی‌ای رخ نمی‌دهد. فلهمذا،

همانگونه که آگاهی از صفات خداوند برای معرفت او لازم است، آگاهی از سنن الهی هم ضروری است. این سنن عبارت اند از:

۱- ابتلاء

الله تعالی دنیا را برای امتحان آفریده است. به عنوان یک قاعده فراگیر خداوند، این امتحان بر تمام عالم بشریت احاطه نموده و تمام آنچه در فطرت انسان به ودیعت گذاشته شده است، با این امتحان نمایان می‌شود، اسرار نفس با همین باز می‌شود و درجات علم و عمل از طریق همین امتحان تعیین می‌شود. قرآن می‌فرماید که این کارخانه فوت و حیات به این دلیل ایجاد شده که پروردگار آن ببیند چه کسی سرکشی اختیار می‌کند و چه کسی طبق پسند او زندگی می‌کند. تردیدی نیست که خداوند علم همه چیز را دارد، اما او این سنت را مقرر فرموده که معامله جزا و سزا را با مردم محض بر بنیاد علم خود انجام نخواهد داد. انسان به همین اساس در امتحان است.

حالت‌های رنج و راحت، غربت و غناء و اندوه و مسرت که در دنیا به انسان پیش می‌آیند، به دلیل همین قانون است. الله متعال بنده‌های خود را از طریق آن مورد آزمایش قرار می‌دهد و بین خوب و بد آنها امتیاز می‌فرماید. او اگر کسی را با مال و دولت و عزت و جایگاه می‌نوازد، شکرگزاری او را امتحان می‌کند و چنانچه کسی را اسیر فقر و مسکنت می‌کند، پس صبر او را امتحان می‌نماید.

۲- هدایت و گمراهی

در این امتحان از انسان خواسته شده که از گمراهی اجتناب و راه هدایت را برای خود انتخاب کند. قرآن بیان نموده که هدایت در فطرت

او به ودیعت گذاشته شده است. سپس بعد از رسیدن به شعور، نشانی‌های موجود در زمین و آسمان او را به سوی آن متوجه می‌سازد. اگر انسان قدر آن را بجا آورد، از آن فایده بگیرد، و برای این نعمت شکرگزار خداوند باشد، سنت خداوند است که روشنی آن را برای او افزایش می‌دهد، در وجود او طلب هدایت بیشتر ایجاد می‌کند و در نتیجه آن توفیق بهره‌مند شدن از هدایت آورده شده توسط انبیاء «علیهم السلام» را به وی عطا می‌کند.

اگر انسان تصمیم بگیرد از رهنمایی فطرت اعراض کند، از عقل خود کار نگیرد و دانسته و عمداً از آن انحراف کند، در اصطلاح قرآن این کار ظلم و فسق است و خداوند هیچ‌گاه ظالم و فاسق را هدایت نمی‌بخشد، بلکه او را برای سرگردانی در تاریکی‌های گمراهی رها می‌کند.

۳- تکلیف ما لا یتطاق

خداوند در شریعتی که از طریق انبیاء «علیهم السلام» به انسان‌ها داده شده از طرف خود هیچ حکمی را که از تحمل و توان انسان خارج باشد نمی‌دهد. این قاعده در همه کارهای او همواره موجود بوده که هیچ بار سنگین‌تر از توان انسان‌ها بر آنها مانده نشود و هر حکمی که داده می‌شود باید در مطابقت با فطرت انسان و بعد از اندازه‌گیری توانایی آنها، داده شود. بنابراین، فراموشی، سوء تفاهم و اشتباه بلا اراده طبق شریعت مورد بازپرس قرار نمی‌گیرد؛ مطالبه شریعت از مردم این است که احکام آن را در ظاهر و باطن با کمال صداقت و امانتداری عملی نمایند. با این همه، معنای آن این نیست که اگر بنده‌ها سرکشی و تمرد

اختیار کنند، باز هم الله متعال به آنها هیچ چنین تکلیفی نخواهد داد. از قرآن معلوم می‌شود که بمنظور تادیب و تربیت، جهت مجازات یا بمنظور نشان دادن نتایج بد اعمال مردم به آنها یا نشان دادن عجز انسان‌ها در برابر خداوند، چنین تکلیفی قطعاً می‌تواند داده شود.

۴- عزل و نصب

همانگونه که الله متعال مردم را طبق قانون ابتلاء برای امتحان صبر یا شکر، به نحویکه قبل ازین بیان شد، انتخاب می‌کند، ملت‌ها را نیز انتخاب می‌کند. وقتی یک ملت در نتیجه این گزینش کامیابی و سرفرازی بدست می‌آورد، تا زمانیکه از لحاظ علم و اخلاق خود را در پستی نیندازد، خداوند رویه خود را با آن تغییر نمی‌دهد. این، یک سنت غیر قابل تغییر خداوند است؛ زمانیکه خداوند بعد از تنبیهات مکرر، فیصله ذلت و نگون بختی را برای یک ملت طبق این سنت صادر می‌کند، این فیصله او با سعی کسی به تعویق نمی‌افتد و هیچ قدرت دنیا نمی‌تواند در برابر خداوند به آن ملت هیچ کمکی کند. تمام تاریخ بشر بر ظهور این سنت در خصوص عزل و نصب ملت‌ها شهادت می‌دهد.

۵- نصرت الهی

زمانیکه خداوند کدام ماموریت خود را به فرد یا گروه می‌سپارد و حکم تکمیل آن را می‌دهد، پس به آن فرد یا گروه کمک هم می‌رساند. این ماموریت ممکن است دعوت باشد و ممکن است جهاد و قتال. خداوند کمک به پیروان ایمان را جهت تکمیل همچو ماموریتی بر خود لازم فرموده است. این کمک تصادفی نیست، برای آن دستور و قاعده

وجود دارد. الله متعال این قاعده را در قرآن بیان فرموده است. بنده‌های او نصرت الهی را طبق قاعده مزبور حاصل می‌کنند.

۶- توبه و استغفار

در صورتیکه انسان مرتکب گناهی شود، امکان طلب مغفرت و توبه از آن وجود دارد. در این رابطه قاعده این است که او اگر بعد از گناه فوراً توبه کند، خداوند لازماً او را عفو می‌کند، اما توبه آن‌ده اشخاصی را هرگز قبول نمی‌کند که تمام عمر غرق گناه می‌باشند و هنگامی که می‌بینند مرگ بر سر آنها ایستاده است، شروع به خواندن استغفار می‌کنند. به همین شکل، توبه کسی قبول نمی‌شود که عمداً و قصداً از حق انکار می‌کند و تا وقت مرگ بر این انکار خود مانده باشد.

۷- جزا و سزا

جزا و سزای بعد از مرگ یک حقیقت مطلق است، اما از قرآن معلوم می‌شود که بعضی اوقات جزا و سزا در این دنیا هم داده می‌شود. اینگونه جزا و سزا، مقدمه ظهور عدالت خداوند است که در روز قیامت با انتهای کمال خود واقع خواهد شد. صورت‌ها و اشکال آن را که الله متعال بیان فرموده است، عبارت اند از:

نخست، گروه آن‌ده مردم است که طالب دنیا هستند، برای آن زندگی می‌کنند، برای همان می‌میرند و بدون پروای آخرت زندگی بسر می‌کنند. خداوند در این دنیا، به هر اندازه‌ای که رضای او باشد، به هر یکی از آن‌ها می‌دهد و آن‌ها ثمره همه کارهایشان را در این دنیا بدست می‌آورند.

دوم، بعد از اتمام حجت توسط رسولان، الله متعال بر منکرین آنها در این دنیا عذاب نازل می‌کند و برای کسانی که بر آنها ایمان می‌آورند دروازه‌های برکات زمین و آسمان را باز می‌کند.

سوم، وعده خداوند به ذریت ابراهیم «علیه السلام» است که اگر آنها بر حق قایم باشند، امامت ملت‌ها به آنها تعلق خواهد داشت و در صورتیکه از حق انحراف کنند، از این منصب معزول و به عذاب ذلت و محکومیت مبتلا خواهند شد.

ایمان بر فرشته‌ها

به هستی‌هاییکه الله متعال حکم خود را از طریق آنان برای مخلوقات نازل می‌کند، فرشته‌ها گفته می‌شود. در قرآن برای آنها اصطلاح «الملائكة» آمده که جمع «ملک» و به معنای پیام رسان است. از قرآن معلوم می‌شود که رابطه این عالم ناسوت با آن عالم لاهوت با وساطت آنها تأمین می‌شود و همه امور این عالم را الله متعال از طریق آنها انجام می‌دهد؛ بدین ترتیب که فرشته‌ها حکمی را که از بارگاه خداوندی به آنها القا می‌گردد، به عنوان محکوم محض در مخلوقات او جاری می‌کنند. در آن هیچ اختیار و اراده شخصی آنها وارد نمی‌شود. فرشته‌ها سراپا اطاعت هستند، همیشه در حمد و ثنای پروردگار خود مصروف می‌باشند و از حکم او به اندازه یک تار مو انحراف نمی‌کنند.

ایمان بر پیامبران

به هستی‌هایی که خداوند متعال از طریق آنها اهتمام اتمام هدایت را برای بنی آدم فرموده، پیامبر گفته می‌شود. پیامبران انسان بودند، اما الله متعال آنها را بر اساس علم و حکمت خود برای این منصب انتخاب فرمود. این یک موهبت ربانی است، با تعلیم و تربیت و اکتساب هیچ ربطی ندارد. از قرآن معلوم می‌شود که صرف اشخاصی به عنوان پیامبران انتخاب می‌گردند که خود را از هوای نفس و شیطان حفاظت می‌کنند، نفس خود را از گناهان محافظت می‌کنند و از هر لحاظ صالحین و نیکوکاران قوم خود می‌باشند.

الله متعال پیامبران را به سوی هر ملت فرستاده است. خداوند به آدم «علیه السلام» وعده داده بود که جهت رهنمایی اولاد او، از طرف خود هدایت نازل خواهد کرد. این هدایت به وسیله همین پیامبران به بنی آدم داده شد. آنها با گرفتن وحی از آسمان به مردم حق می‌گفتند، به قبول کننده‌گان آن مژده فرجام نیک می‌دادند، و کسانی را که آن را قبول نمی‌کردند از نتایج بد آگاه می‌ساختند.

پیامبران برای این لازم نبودند که انسان پروردگار خود را بشناسد و به او شعور امتیاز خیر و شر داده شود. تمام این چیزها بخشی از خلقت بودند و در روز اول تخلیق انسان در فطرت او به ودیعت گذاشته شدند. بنابراین، ضرورت ارسال پیامبران برای آگاه ساختن انسان از این چیزها نبود، بلکه به دو دلیل ذیل بود:

نخست، برای اتمام هدایت. یعنی اینکه آنچه بالاجمال در فطرت انسان ودیعت شده بود و او همواره آن را دانسته است؛ برایش یادآوری می‌شد و برجسته ساخته می‌شد و با تفصیلات لازم برایش کاملاً واضح ساخته می‌شد.

دوم، به منظور اتمام حجت. یعنی انسان از غفلت خود بیدار ساخته می‌شد و بعد از شهادت علم و عقل، یک شهادت ثانی از طریق پیامبران، به ویژه به وسیلهٔ رسولان، تأمین می‌شد تا حق را به اندازه‌ای واضح می‌ساخت که برای هیچ شخصی جای هیچ عذری باقی نمی‌ماند. هر دو چیز مزبور با بعثت محمد رسول الله ﷺ به سطح جهانی و تا آخرین حد تأمین شد؛ به این سبب، به سلسلهٔ نبوت برای همیشه خاتمه داده شد. قرآن اعلام نموده که محمد ﷺ آخرین نبی است. بعد از ایشان ﷺ هیچ نبی و رسولی نخواهد آمد.

در شناخت پیامبران، یک انسان سلیم الفطرت دچار هیچ مشکلی نمی‌گردد. اگر قلب و ذهن انسان بیدار باشد، پس روی و آواز پیامبر معجزه‌ست. تا هم، بر علاوهٔ این، الله متعال به آنها چنان بینات عطا می‌فرماید که اگرچه معاندین به زبان خود اعتراف نکنند، اما بجز یقین بر صداقت پیامبران چاره‌ای برای آنها باقی نمی‌ماند. از قرآن معلوم می‌شود که بینات متذکره به هر پیامبر با در نظر داشت وقت و شرایط موجود داده می‌شود. برخی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم.

۱- پیامبر عموماً مطابق پیشبینی پیامبر قبل از خود و به عنوان مصداق آن می‌آید. به این خاطر، او یک شخص بی‌گانه نمی‌باشد. مردم با آنها هم آشنایی می‌داشته باشند و هم منتظر آنها می‌باشند. در رابطه

به مسیح «علیه السلام» معلوم است که یحی «علیه السلام» در اورشلیم، قبل از بعثت ایشان، از او سخن گفته بود. بشارت رسول الله «ﷺ» در تورات و در انجیل بیان شده است؛ بلکه یکی از مقاصد بزرگ بعثت مسیح «علیه السلام» این بیان شده که او برای بشارت نبی اُمی آمده بود. قرآن این امر را به عنوان یک برهان قاطع جهت اثبات صداقت خود ذکر نموده که علمای بنی اسرائیل ایشان «ﷺ» را چنان می‌شناسند که یک پدر مهجور پسر موعود و مورد انتظار خود را می‌شناسد. معنای آن این است که آنها رسول الله «ﷺ» را به خوبی می‌شناختند.

۲- در هر آنچه پیامبر از سوی خداوند و به عنوان کلام خداوند بیان می‌کند، هیچ تضاد و اختلافی موجود نمی‌باشد. در دنیا هیچ نابغه‌ای، در هر سطحی که باشد، خواه سقراط و افلاطون باشد یا کانت و آئنستاین، غالب و اقبال باشد یا رازی و زمخسری، نمی‌تواند راجع به آثار و تخلیقات خود چنین ادعایی کند. لیکن قرآن این ادعا را در خصوص خود می‌کند و با تمام تاکید کرده است که از لحاظ فکر و خیال کوچکترین تناقض را نمی‌توان در آن پیدا کرد. آیا ممکن است انسانی در دنیا وجود داشته باشد که برای سال‌های سال در حالات مختلف و در مواقع مختلف بر موضوعات متنوع بحث و تقریر کند و وقتی تمام این تقریرهای او از آغاز تا پایان مرتب گردد، چنان یک مجموعه کلام هم رنگ و دارای مطابقت را به خود اختیار کند که در آن نه تضاد فکر باشد، نه آثار کیفیت‌های مختلفی که در دل و ذهن متکلم پیدا می‌شود

در آن به نظر برسد و نه هم اثری از تغییر رای و نقطه نظر در جایی به چشم بخورد؟ این ویژگی صرفاً مختص به قرآن است.

۳- الله متعال معجزات و خوارق را به پیامبر عطا می‌فرماید. قرآن راجع به معجزات خارق العاده‌ای که به موسی «علیه السلام» و مسیح «علیه السلام» داده شده بود، می‌فرماید که معجزات مذکور برای دلالت بر رسالت آنها، بر علاوه دیگر موارد، به آنها عطا شده بود. هیچ شخص نمی‌تواند معجزات را سحر و جادو تلقی کند یا آن را نتیجه علم و فن قرار داده رد کند. برای هیچ فردی ممکن نیست حقیقت این نوع علوم و فنون را بهتر از متخصصین آنها بداند؛ این در حالیست که متخصصین آنها هم مجبور شده اند در مقابل معجزات پیامبران بر عجز خود اعتراف کنند.

معجزه ایکه به پیامبر «ﷺ» اعطا شد، قرآن است. کسانی که ذوق ادبی دارند و از اسالیب بلاغت زبان عربی و از تاریخ علم و ادب آن واقف هستند، چون قرآن را مطالعه می‌کنند آشکارا احساس می‌کنند که ممکن نیست کلام انسان باشد. قرآن بیش از یک بار مخاطبین خود را به چالش کشانیده که اگر در این گمان خود صحیح هستند که قرآن کلام خداوند نیست، بلکه محمد آن را خود ساخته است، پس صرف یک سوره را به اندازه عظمت آن بسازند و پیش کنند. اگر به قول آنها یک شخص از قوم‌شان، که دارای سابقه علمی و ادبی هم نیست، این کار را کرده می‌تواند، آنها هم نباید در آن دچار مشکل شوند.

این کتاب خداوند هنوز هم نزد ما موجود است. کم و بیش چهارده قرن بر آن گذشته است. بنی آدم چه تعداد بتهای فکر و نظر را تراشید

و سپس خود آنها را شکستاند. در نظریات انسان راجع به انفس و آفاق تا چه اندازه تغییر و تبدیل ایجاد شد و چه مراحل ترک و اختیار را پشت سر گذاشت. او از چه راه‌هایی که عبور کرد و بالاخره به کجا رسید؛ اما قرآن، در تمام ادبیات دنیا تنها کتابیست که در حال حاضر هم به همان شکل قطعی و محکم است که چهارده صد سال قبل از امروز بود، در حالیکه بسیاری مواردی که در قرون آخر موضوع خاص علم و تحقیق بودند هم در آن ذکر گردیده است. به همان ترتیبی که علم و عقل در آن زمان مجبور بود در برابر قرآن بر عاجزی خود اعتراف کند، هنوز هم مجبورند در برابر آن بر عجز خود اعتراف کند. هر بیان قرآن در عصر حاضر نیز با کمال عظمت در مقام خود پابرجاست. با وجود انکشافات حیرت انگیز، دنیا نمی‌تواند در آن هیچ امکانی برای ترمیم و تغییر پیدا کند.

۴- الله متعال پیامبر را از بعضی چیزهایی مطلع می‌سازد که دانستن آن برای انسان ممکن نمی‌باشد. یک مثال آن، پیشبینی‌های وحی الهی است که بطور حیران‌کننده کاملاً دقیق و صحیح ثابت شدند. برخی این پیشبینی‌ها در قرآن و برخی در روایات ذکر شده است. هر طالب قرآن از پیشبینی راجع به غلبه رسول الله ﷺ در سرزمین عرب، فتح مکه و داخل شدن گروه گروه مردم در دین، آگاه است. پیشبینی پیروزی دوباره رومیان بعد از شکست بدست ایرانیان هم به همین شکل خارق العاده بود.

وقتی این پیشبینی مطرح شده بود، به بیان ایدورد گبین، مصنف کتاب «زوال روم»:

«هیچ خبر قبلی نمی‌توانست به این اندازه بعید از امکان وقوع باشد، چون یازده سال نخست هرقل، نوید پایان سلطنت رومیان را می‌داد.» اما این پیشبینی، درست در زمان خود به وقوع پیوست و در ماه مارچ سال ۶۲۸، حکمران رومیان با این شکوه به قسطنطنیه برگشت که اربابه‌اش را چهار فیل حمل می‌کرد و مردم بی‌شماری با چراغ‌ها و شاخه‌های زیتون بیرون از دارالسلطنت برای خوش آمدید گفتن به قهرمان خود ایستاده بودند.

۵- از جمله پیامبران، کسانی که بر منصب رسالت فایز بودند، به عنوان عدالت خداوند آمدند و در خصوص قوم خود فیصله نموده از دنیا رخصت شدند. این واقعه به شکلی رخ می‌داد که اگر این پیامبران خداوند به عهد خود با خداوند پابرجا می‌ماندند، جزای آن و اگر از آن انحراف می‌کردند، سزای آن به آنها در همین دنیا داده می‌شد. در نتیجه وجود آنها برای مردم به یک آیت الهی مبدل می‌شد و گویا مردم خداوند را با آنها بر روی زمین در حالت گشت و گذار و اجرای عدالت می‌دیدند. همین چیز است که در دنیا و آخرت اساس فیصله الهی برای قوم‌های رسول‌ها قرار می‌گیرد. بنابراین، الله متعال به رسولان غلبه عطا می‌فرماید و بر منکرین دعوت آنها عذاب خود را نازل می‌نماید.

حکم الله متعال در رابطه به پیامبران است که باید از آنها اطاعت شود. الله متعال خود این نکته را در کتاب خود واضح فرموده که نبی صرفاً محور اعتقاد نیست، بلکه مرجع اطاعت نیز می‌باشد. پیامبر برای این نمی‌آید که مردم وی را به عنوان نبی و رسول قبول کنند و دیگر مسؤولیتی نداشته باشند. او صرف یک واعظ و ناصح نیست، بلکه دارای

حیثیت هدایت‌کننده واجب‌الاطاعت می‌باشد. هدف از بعثت او این است که هدایاتی را که در تمام امور زندگی می‌دهد، بی‌چون و چرا عملی شوند. افزون بر آن، اطاعت از پیامبر محض رسمی و تشریفاتی نیست. مطالبه قرآن است که اطاعت از پیامبر باید با اخلاص کامل، محبت تمام و با کمال اعتقاد و احترام صورت گیرد.

ایمان بر کتاب‌ها

به همان ترتیبی که پیامبران برای هدایت انسان فرستاده شدند، الله متعال کتاب‌های خود را هم با آنها نازل نموده است. کتاب‌ها به این دلیل نازل شدند که هدایت خداوند به شکل نوشته و در الفاظ او نزد مردم موجود باشد تا برای حق و باطل میزان قرار گیرد، مردم بتوانند از طریق آن اختلافات خود را حل و فصل کنند و بدین ترتیب در خصوص دین کاملاً بر انصاف استوار باشند.

در عصر حاضر، از مجموعه صحائفی که بنام «بایبل» موجود است، بظاهر معلوم می‌شود که کتاب‌های آسمانی به یک شکلی به همه پیامبران داده شده بود. قرآن به نحویکه تورات و انجیل را ذکر می‌کند، صحف ابراهیم را هم ذکر می‌کند. همه این کتاب‌ها، کُتب خداوند هستند. قرآن بدون اینکه فرقی بین آنها قایل شود، ایمان بالاجمال بر همه را مطالبه می‌کند.

از این جمله، چهار کتاب دارای اهمیت فوق‌العاده است: تورات، زبور، انجیل و قرآن. تورات بر موسی «علیه السلام»، زبور بر داوود

«علیه السلام» و انجیل بر مسیح «علیه السلام» نازل شده اند. قرآن بر آخرین پیامبر محمد «ﷺ» نازل شده است. در ادبیات الهامی دنیا، در حال حاضر صرف قرآن است که در رابطه به آن با یقین کامل می‌توان گفت که بدون کوچکترین تغییر بالکل به همان شکلی که به پیامبر «ﷺ» داده شود بود، در همان زبان و به همان ترتیب، نزد ما موجود است.

ایمان بر روز جزا

از جمله حقایقی که دین تصدیق آن را مطالبه می‌کند، روز جزا از اهمیت خارق العاده برخوردار است. در دعوت انبیاء علیهم السلام، روز جزا دارای حیثیت بنیادین است. این عقیده اساس تمام شریعت، نیکی و خیر است. اساس نبوت و رسالت بر همین استوار است. نبی به این دلیل نبی است که او خبر این نیا عظیم را می‌دهد. رسول به این دلیل رسول است که او پیام آن را می‌آورد. قرآن برای همین روز جزا یک صحیفه انذار و بشارت است. او به مردم می‌گوید به همان نحو که شما بعد از خواب بیدار می‌شوید؛ به همان شکلی که آب بر زمین مرده می‌ریزد و در مقابل چشمان شما زنده می‌گردد؛ به همان ترتیبی که شما هیچ چیز نمی‌باشید اما از یک قطره آب به انسان زنده مبدل می‌شوید، به همان ترتیب یک روز از قبرها برخیزانیده و زنده گردانیده خواهید شد. در انجام دادن این کار هیچ مشکلی برای پروردگار شما پیش نخواهد آمد. مخاطبین قرآن این را بدور از امکان می‌دانستند و می‌گفتند که چه

کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌گرداند. قرآن جواب می‌دهد همان هستی ایکه برای بار اول آنها را ساخته بود. این کار برای او به اندازه گفتن یک لفظ آسان است.

شواهد، علامات و احوال و مراحل قیامت با وضاحت بسیار زیاد بیان شده است.

شواهد

نخست، شعور خیر و شریست که در درون انسان وجود دارد. نتیجه همین شعور است که در وژدان او یک نگران همیشه او را برای بدیهای خود تنبیه می‌کند. این یک محکمۀ کوچک است که در درون انسان وجود دارد و در هر موقع بی‌طرفانه و بی‌دریغ فیصله صادر می‌کند. وژدان بعد از هر لغزش فکر و خیال و علم و عمل این تصمیم را لازماً صادر می‌کند، خواه انسان آن را قبول کند یا نکند. این روند تا وقتی ادامه دارد که عصیان انسان به اندازه‌ای برسد که سیاهی اعمال او بر قلب او احاطه نموده وی را بکلی کور و کر سازد. همین گواهی باطن انسان است بر او که به «شهادت نفس لوامه» تعبیر شده است. قرآن این شهادت را مطرح ساخته به انسان می‌گوید که شتر بی‌مهار که نیستی تا هر چی دلت خواست انجام دهی و هیچ مورد بازپرس قرار نخواهی گرفت. باید برای معلوم باشد که به نحویکه این قیامت صغری در وجودت برپاست، یک قیامت لازماً به همان شکل برای تمام کائنات نیز برپا خواهد شد و آن روز در برابر پروردگار خود پاسخگو خواهی بود و طبق اعمال فیصلۀ جزا و سزا برایت صادر خواهد شد. تو اگر آن را قبول نداری، پس خود را تکذیب می‌کنی و در حضور و پیش‌روی وژدان خود بدی می‌کنی.

دوم، فطرت انسان است که او عدالت می‌خواهد و از ظلم متنفر است. تردیدی نیست که با وجود این، انسان به ارتکاب ظلم دست می‌زند؛ اما به این وجه نیست که از تمیز بین ظلم و عدالت قاصر است یا ظلم را دوست دارد، بلکه دلیل آن این است که مغلوب احساسات و خواهشات شده، توازن نفس خود را از دست می‌دهد. هر شخص می‌داند که انسان به رغم اینکه در خانه دیگری نقب می‌زند، هیچ وقت نمی‌خواهد کسی در خانه او نقب بزند، دیگری را قتل می‌کند، اما هیچ وقت خوش ندارد کسی زندگی او و یا زندگی یکی از عزیزان و اقارب او را بگیرد؛ برای دیگری کم تول می‌کند، اما هیچگاه راضی نیست برای وی کم داده شود. اگر از سارقین، قاتلین و فریبکاران سؤال شود، اعتراف خواهند کرد که هر یکی از این اعمال جرم است و باید از بین برده شود. لهذا، هیچ انسانی که از هوش و حواس سالم برخوردار باشد، ممکن نیست بر این راضی گردد که نیک و بد یکسان تلقی شود و با هر دو عکس العمل مشابه صورت گیرد. قرآن این حقایق را در میان می‌گذارد و از منکرین قیامت می‌پرسد که آیا ما فرمانداران و مجرمین را برابر قرار خواهیم داد؟ شما را چی شده است؟ شما چگونه قضاوت می‌کنید؟

سوم، ناتمامی انسان و کائنات است. وقتی به اینها از هر پهلوی نگاه می‌کنیم، واضح به نظر می‌رسد که از یکسو از تک تک اجزای آن قدرت عظیم و حکمت عظیم خالق آن نمایان است؛ موجودیت هدف عالی، نظم و ترتیب بی‌نظیر، ریاضی و میخانیک بی‌مثال و اهتمام خارق العاده و حسن تخلیق بی‌حد در همه چیز علم و عقل را شگفت‌زده

می‌سازد. از طرف دیگر، اگر سعی کنیم بطور کلی هر دو را بفهمیم، ناتمامی و بلا هدفی تا آخرین حد مأیوس کننده بر انسان ظاهر می‌شود. بعد از این صرف دو چیز ممکن است: یکی اینکه این کارخانه هستی عبث تلقی شده فیصله شود که بازی و تفریح کدام بازیگوش است، بیش از آن هیچ حقیقتی ندارد. دوم اینکه این دنیا را با روز جزا و آن پادشاهی ابدی خداوند که منادی آن را انبیاء «علیهم السلام» نموده‌اند، یکجا ساخت و فهمید. قضاوت علم و عقل چیست؟ هر شخص می‌تواند بفهمد.

چهارم، صفات الهی است که آثار آن در ذره ذره کائنات نمایان است. صفات ربوبیت و رحمت از این جمله بالخصوص قابل توجه اند. بعد از دیدن اهتمام خارق‌العاده‌ای که از جانب پروردگار عالم جهت پرورش انسان روی دست گرفته شده است، یک عاقل چگونه می‌تواند باور کند که خالق، وی را بدون مسؤولیت رها خواهد کرد؟ چطور ممکن است از خداوند رحمان و رحیم توقع شود به مردمی که این دنیا را خانه ظلم و ستم ساخته، هیچ مجازاتی نخواهد داد؟ قرآن بر همین اساس در جای جای بیان نموده که صفات رحمت، ربوبیت، قدرت و حکمت الله متعال متقاضی قیامت است. بعد از ایمان بر خداوند، هیچ شخص نمی‌تواند از آن انکار کند.

پنجم، ظهور قانون جزا و سزای خداوند در دنیا است. این ماموریت به وسیله هستی‌هایی انجام داده شد که از زمره نبی‌ها بر منصب رسالت فایز شده بودند. الله متعال معجزات خارق‌العاده به آنها عطا فرمود، با

روح القدس آنها را تأیید فرمود و قبل از قیامت یک قیامت صغری را به وسیله آنها در همین دنیا برپا ساخت. هدف از آن این بود که تصور آخرت هم با همان معیارها ثابت شود که حقایق ساینسی در تجربیات لابراتوار با آنها به اثبات می‌رسد. بدیهی است که هیچ کس نمی‌تواند بعد از این عذری داشته باشد که در حضور الله متعال پیش کند.

چگونگی وقوع این قیامت صغرا این بود که رسولان دعوت حق را پیش نمودند و اعلام کردند که برای قوم خود به عنوان عدالت خداوند آمده‌اند. رفتاری که در خصوص جزا و سزای مبنی بر ایمان و عمل در قیامت واقع می‌شد، قرار بود با قوم آنها در همین دنیا صورت بگیرد. طوریکه قوانین طبیعی قطعی است و در هر حالت منجر به نتیجه می‌گردد، قانون اخلاقی خداوند نیز بعد از اتمام حجت از سوی رسولان، به همان شکل منجر به نتیجه خواهد شد. لهذا، آن‌عه مردم قوم رسول که دعوت او را قبول کنند، در دنیا و آخرت نجات خواهند یافت و بر مخالفین رسول غلبه حاصل خواهند نمود و کسانی که دعوت او را قبول نکنند، ذلیل و عذاب خداوند بر آنها نازل خواهد شد.

در هر زمان و در هر قومی که این پیشبینی مطرح شد، تحقق آن کاملاً محال و غیر قابل باور بود، اما هر بار تحقق یافت و چنان صحیح از آب درآمد که مردم خداوند را در حال اجرای عدالت دیدند و زمین و آسمان از جلال او معمور شد.

قرآن بیان نموده که واقعه جزا و سزا برای آخرین بار در قرن هفتم عیسوی به وسیله محمد رسول الله ﷺ ظهور یافت. این واقعه حیرت انگیز تاریخ بشر از این لحاظ دارای اهمیت فوق العاده است که در

روشنی تاریخ صورت گرفت. بنابراین، حتی جزئیات آن کاملاً محفوظ است و تمام مراحل آن گویا در مقابل چشمان ما واقع شده است، به نحویکه هر انسان هر وقت بخواهد می‌تواند با ورق زدن تاریخ آن را ببیند.

علامت‌ها

این روز چه زمانی می‌آید؟ قرآن واضح ساخته که بجز الله متعال هیچ کس نمی‌داند. وقت آن صرف برای او معلوم است و هیچ پیامبر یا فرشته خود را از آن مطلع نمی‌سازد. آثار و علامت‌های آن، البته، در قرآن و احادیث و صحیفه‌های قدیمی بیان شده است. برخی این نشانه‌ها ماهیت عمومی دارد و بعضی از آنها به حیث وقایع و حوادث مشخص ذکر گردیده است. هیچ گونه علامتی از نوع نخست در قرآن بیان نشده است. ذکر این نوع علامت‌ها در روایات آمده است. از نوع دوم نیز صرف یک علامت در قرآن ذکر شده که عبارت است از خروج یاجوج و ماجوج. بنابراین، علامت قطعی همین است. بر علاوه، برخی از نشانه‌ها که بالعموم بیان می‌شوند ظاهر شده اند و نشانه‌های دیگر، در صورتیکه در نسبت آنها به رسول الله ﷺ اشتباهی رخ نداده باشد، لازماً ظاهر خواهند شد.

احوال

قیامت چگونه برپا خواهد شد؟ تفصیلات آن در چندین جای قرآن بیان شده است. بر زمین و آسمان چه خواهد گذشت، با مه و خورشید و نجوم و کواکب چه خواهد شد، مخلوقات ساکن بر زمین با چگونه وضعیتی دچار خواهند شد، مردم چگونه از قبرها بیرون آمده در حضور

پروردگار خود جمع خواهند شد؟ در چندین جای قرآن تصویر آن کشیده شده است. با مطالعه ادبیات جاهلی عرب معلوم می‌شود که عرب‌ها با تصویر علاقه بیشتری نسبت به تشبیه داشتند. قرآن تمایل آنها را رعایت نموده و بمنظور انذار از قیامت، نقشه کشمکش آن را چنان به تصویر کشیده که قاری گویا آنرا در مقابل چشمان خود در حالت برپا شدن می‌بیند. ترتیب حوادثی که از آن ظاهر می‌شود، قرار ذیل است:

۱- مردم با کمال اطمینان مصروف و مشغول کار و بار خود می‌باشند. کسی در راه می‌باشد، کسی در بازار، یکی در مجلس می‌باشد دیگری در خانه خود. در ذهن کسی نخواهد بود که نظم عالم در حال درهم و برهم شدن است که یکدم در صور دمیده می‌شود و زلزله قیامت برپا می‌گردد. تصویر آنچه را که در نتیجه آن بر آبادی روی زمین خواهد آمد، قرآن مجید در مقامات مختلف کشیده است. از آن معلوم می‌شود که وقتی تکان‌های زلزله یکی بعد از دیگری بر زمین وارد شود، حالت زمین به مانند کشتی‌ای می‌شود که لطمه‌های موج را خورده و در حال جول و جنبش است، پس دل‌ها در لرزه خواهند بود، دیده‌ها خوف زده خواهند بود و مردم چنان مدهوش خواهند شد که گویا هولناکی عذاب الهی همه را دیوانه ساخته اند.

۲- در این وقت است که روند درهم و برهم ساختن نظم عالم آغاز می‌گردد. در همه کائنات چنان یک زلزله‌ای عظیم برپا می‌شود که در نتیجه آن کوه‌ها ذره ذره خواهد شد، بحرهای جوشان جاری خواهد شد، همه کهکشان‌ها و اجرام فلکی جاهای خود را رها ساخته در همدیگر خلط خواهد شد. در هر سو چنان اختلال و هرج و مرج خواهد بود که

ذهن از تصور آن و زبان از بیان آن قاصر می‌باشد. این روند تا یک مدتی که صرف برای خداوند معلوم است، ادامه خواهد یافت.

۳- بعد از این، مرحله‌ای آغاز می‌گردد که قرآن آنرا به «اعاده خلق» تعبیر نموده است. از بطن همین اختلال، یک نظام طبیعت جدید بالتدریج به وجود خواهد آمد. تمام اجرام فلکی، زمین، آفتاب، مهتاب، و میلیاردها کهکشان‌های متشکل از ستاره‌ها و سیارات، به یک زمین جدید و آسمان جدید دارای قوانین و اصول جدید مبدل خواهد شد. قرآن بیان می‌کند که در این مرحله دوباره در صور دمیده می‌شود و در نتیجه آن همه مردم زنده خواهند شد و از قبرهای خود بیرون آمده برای پیش شدن در محکمه عدالت پروردگار عالم حاضر خواهند شد.

مراحل

تفصیلات مرحله‌ای که انسان در این روز جهت حاضر شدن در محکمه الهی از آن می‌گذرد و مقاماتی که در آن توقف داده خواهد شد، در قرآن بیان شده است. انسان، کشان کشان به همان سمت پیش می‌رود. اولین مرحله این سفر مرگ است. بعد از زندگی چند روزه دنیا، انسان لاجرم با مرگ خود روبرو می‌شود. هیچ شخص را از آن فراری نیست. این مرحله می‌تواند صبح برسد یا شام. انسان ممکن است قبل از تولد خود و یا هم به مجرد تولدش با آن مواجه شود. این مرحله می‌تواند در طفولیت، جوانی، پیری یا در هر زمان دیگر بیاید و هر شخص چار و ناچار باید در مقابل آن سر تسلیم خم کند. طبق قرآن، شخصیت حقیقی انسان، که قرآن آن را به «نفس» تعبیر نموده است، و آنکه از زندگی حیوانی او وجود مستقل و مجزا دارد، از جسم جدا می‌گردد. یک فرشته

خاص برای این ماموریت گماشته شده که اردوی کامل فرشته‌ها زیر دست او انجام ماموریت می‌کند. اینها آمده نفس را به همان ترتیب وصول می‌کنند که یک کارمند امین دولت چیزی را در قبضه خود می‌گیرد.

رفتاری که در این مرحله با انسان صورت می‌گیرد نیز در قرآن ذکر گردیده است. بعد از اتمام حجت از طرف انبیاء «علیهم السلام»، فرشته‌ها با لت و کوب منکرین، ارواح‌های آنها را قبض می‌کنند و حین مرگ برایشان می‌گویند که به دلیل کارهایشان حالا عذاب ذلت برایشان داده می‌شود. از سوی دیگر، فرشته‌ها به کسانی که بر پیامبران ایمان می‌آورند و از هر نوع آلاشی کفر، شرک، ظلم و عدوان بالکل پاک می‌باشند، سلام عرض نموده بشارت جنت را برایشان می‌دهند. بعد از این، مراحلی است که به نام برزخ، محشر، دوزخ و جنت تعبیر می‌شود.

برزخ عبارت از آن حد فاصلیست که مرده‌ها تا قیامت در آن می‌مانند. در روایات، کلمه «قبر» بطور مجازی برای همین عالم استفاده شده است. انسان در آن زنده می‌باشد، اما این زندگی بدون جسم است و کیفیت شعور، احساس، مشاهدات و تجربیات روح کم و بیش همان است که در حالت خواب می‌باشد. از قرآن معلوم می‌شود که یک نوع عذاب و ثواب برای آن‌ده مردمی که وضعیت آنها بالکل روشن باشد، خواه آنها حق وفادری را تا آخرین حد اداء نموده باشند یا تکذیب کننده‌گان سرکش و متکبر و واضحاً نافرمان باشند، از همین عالم شروع می‌شود. دلیل آن این است که هیچ نیازی برای محاسبه با آنها و صدور فیصله راجع به خیر و شر آنها وجود ندارد.

مقام بعد از این را محشر می‌گویند. بعد از نفخ دوم در صور، همه انسان‌ها در محشر زنده گردانیده خواهند شد. این زندگی با روح و جسم خواهد بود. در قرآن، همین به «زندگی بار دوم» تعبیر شده است. در این مقام، جسم دنیوی انسان به یک جسمی مبدل خواهد شد که برای زندگی در همه حالات نعمت و عقوبت در پادشاهی ابدی خداوند، مناسب خواهد بود، اما بالکل با همان شخصیتی که فعلاً با آن زنده است.

تمام بنی بشر آن روز به سه گروه تقسیم خواهند شد: اول، سبقت‌کنندگان برای حق، دوم، صالحین عادی که نامه اعمال آنها بدست راست‌شان تسلیم خواهد شد، سوم مجرمنیکه دست هایشان بسته می‌باشند و نامه اعمالشان از پشت سر در دست چپ آنها داده خواهد شد.

در همین مرحله است که حساب و کتاب صورت می‌گیرد و جهت اتمام حجت شهود حاضر می‌گردند. انبیاء «علیهم السلام» هم برای ادای شهادت خواسته می‌شوند. زبان انسان، دست‌ها، پاها، گوش‌ها، چشم‌ها و حتی موهای بدن آنها شهادت خواهند داد. بعد از این، فیصله صادر خواهد شد و مردم به دوزخ و جنت فرستاده خواهند شد.

قرآن راجع به دوزخ بیان می‌دارد که بدترین جای بود و باش است. در آن عذاب آتش خواهد بود. این آتش چهره‌ها را خواهد سوختاند، صورت‌ها را خراب خواهد ساخت، پوست را از بدن جدا خواهد ساخت و تا دل خواهد رسید. در گردن مجرمین، طوق و در پاهایشان زنجیرها خواهد بود؛ همه چیز برایشان به حسرت تبدیل خواهد شد. از همه بدتر

اینکه مردم در آن روز از جلوه‌ها و نگاه التفات الله متعال محروم خواهند بود. او خوش نخواهد داشت به سوی برخی از این مجرمین حتی نگاه کند.

جنت، بر عکس، اقامتگاه صالحین است. وسعت آن، وسعت همه کائنات است. آن، جای خوشی و سرور مداوم است، جاییکه هیچ تصور مرگ با زندگی، درد با لذت، غم با خوشحالی، اضطراب با اطمینان، تکلیف با راحت و نعمت با آن وجود ندارد. آرام آن دایمی است، لذت آن بی انتهاست، شب و روز آن جاودان است، سلامتی آن ابدی است، مسرت آن غیر قابل فنا است، جمال آن بدون زوال و کمال آن بدون انتهاست. الله متعال در آن برای بنده‌گان خود چیزهایی مهیا نموده که چشم آنرا ندیده، گوش آنرا نشنیده و نه هیچ‌گاه در دل کسی خیال آن خطور کرده است.

اخلاقیات

بعد از ایمان، مهمترین تقاضای دین تزکیه اخلاق است؛ بدین معنا که انسان عمل خود را در رابطه به خلق و خالق پاکیزه گرداند. این همان چیز است که به «عمل صالح» تعبیر می‌گردد. همه شریعت، فرع آن است. شریعت بدون شک با تغییرات در تمدن، تبدیل هم شده، اما ایمان و عمل صالح اصل دین است، در آن هیچ گاه هیچ تغییر و ترمیم وارد نشده است. قرآن در این مورد بالکل واضح است که هر شخصی که در حضور خداوند بیاید و او ایمان و عمل صالح را دارا باشد، برایش بهشت است و همیشه در آن زندگی خواهد کرد.

علاوه بر آن، قرآن این نکته را هم واضح ساخته که الله متعال به همان شکلی که به انسان چشم عطا فرموده تا با آن ببیند و گوش داده تا با آن بشنود، بالکل به همان ترتیب جهت تشخیص خوب و بد، به او یک حس اخلاقی نیز عطا فرموده است. انسان صرف یک موجود حیوانی و عقلی نیست، بلکه یک موجود اخلاقی نیز است؛ بدین معنا که امتیاز خیر و شر و احساس خیر بودن خیر و شر بودن شر به محض تخلیق در دل و ذهن او الهام شده است. این قوه تمیز، یک حقیقت جهانی است. یک انسان بدتر از بد هم وقتی مرتکب گناه می‌گردد، در مرحله اول سعی می‌کند آنرا مخفی نماید. همینطور است نیکی. انسان آنرا دوست دارد، برای آن در خود احساسات عزت و احترام میابد و هر

زمانیکه برای خود جامعه‌ای تشکیل می‌دهد، لازماً نظامی را جهت تأمین حق و انصاف در آن ایجاد می‌کند. این دلیلی برای فطری بودن قوه تمیز خیر و شر است. شکی نیست که انسان گاهی برای بدی بهانه تراشی هم می‌کند، اما هر زمانیکه به چنین بهانه تراشی دست می‌زند، می‌داند که این کار را در مخالفت با فطرت خود انجام می‌دهد، چون اگر همان بدی را شخص دیگری علیه او ارتکاب دهد، بدون تردید آن را بدی گفته، مسلماً بر خلاف آن اعتراض خواهد کرد.

البته ممکن بود با درنظرداشت اشخاص، زمان و حالات، تفاوت بسیار در تعبیر و تفسیر این الهام وجود می‌داشت. فضل و عنایت الله متعال است که او در این مورد هم خلاء باقی نگذاشته و در هر جاییکه بیم اختلاف مهم می‌رفت، خیر و شر را از طریق پیامبران خود بالکل واضح ساخته است. هدایت پیامبران حالا تا قیامت در قرآن مجید محفوظ است. این هدایت، هر آنچه را که انسان در درون خود میابد، تصدیق می‌کند؛ علم وجدانی انسان، بلکه علم تجربی او، علم استنباط شده از قوانین حیات و حالات وجود، و علم عقلی، همه و همه آنرا تصدیق می‌کند. ازین‌رو، فضائل و رذائل اخلاق در نتیجه آن با قاطعیت تمام واضح می‌گردد.

اصل بنیادین

در این مورد، آنچه جایگاه اصل بنیادین را دارد این است که الله متعال انسان را به عدالت و احسان و انفاق بر خویشاوندان حکم می‌دهد و از فواحش، منکرات و سرکشی منع می‌فرماید. تمام این چیزها کاملاً

فطری است؛ بنابراین، در دین خداوند هم همواره مسلم بوده اند. احکام عشره تورات بر همین اصول بنا نهاده شده اند و قرآن هم در همه احکام اخلاقی خود، تفصیل این اصول را شرح داده است.

ما در اینجا اصول مزبور را واضح می‌سازیم:

اول، عدل است. معنای آن این است که هر شخصی که حق واجب دیگری بر او عاید می‌گردد، آن را بدون کم و کاست و به شکل بی طرفانه ادا کند، چه اینکه صاحب حق ضعیف باشد یا قوی و چه اینکه او را خوش داشته باشد یا نداشته باشد.

دوم، احسان است. احسان چیز بیشتر از عدل و حسن و کمال تمام اخلاقیات است. مراد از آن صرف این نیست که حق ادا شود، بلکه علاوه بر ادای حق، باید با دیگران رویه دلسوزی و سخاوت را اختیار کنیم؛ کمی بیشتر از حقشان به آنها بدهیم و در خصوص حقوق خود بر کمتر از حق خود راضی شویم. در نتیجه این رویه است که ارزش‌های چون محبت و مودت، ایثار و اخلاص، شکرگزاری، اخلاق والا و خیرخواهی در جامعه رشد می‌کند و لطف و حلاوت در زندگی به وجود می‌آید.

سوم، انفاق بر خویشاوندان است. انفاق بر خویشاوندان، فرع احسان است و یک شکل خاص آن را نشان می‌دهد. طبق این اصل، خویشاوندان صرف این حق را ندارند که با ایشان رویه عدل و احسان اختیار شود، بلکه حق دارند مردم در مال خود برای آنها بهره‌ای قایل شوند، آنها را در هیچ حال گرسنه و بدون البسه نمانند، و تا جاییکه ممکن است سعی کنند نیازهایشان را، بر علاوه نیازهای اولاد خود، با سخاوت‌مندی رفع کنند.

در برابر این سه اصل، سه چیز است که از آن منع شده است: نخست، فواحش است. مراد از آن زنا، لواطت و چیزهای مربوط به آنهاست.

دوم، منکرات است. یعنی کارهایی که انسان معمولاً بد می‌داند و همیشه بد گفته است. بدی آنها چنان واضح است که برای اثبات آن هیچ استدلالی لازم نیست؛ منکرات در هر مذهب و فرهنگ بد دانسته می‌شود. قرآن در یک جا با استفاده لفظ «منکر» و در جای دیگر با استعمال واژه «اثم» واضح ساخته که منظور از آن کارهایی است که در اثر آن حقوق دیگران تلف می‌شود.

سوم، سرکشی و تمرد است. یعنی انسان از قوت، قدرت و زور و نفوذ خود سوء استفاده کند، از حدود تجاوز نماید و سعی کند حقوق دیگران را نقض کند، خواه این حقوق متعلق به خداوند باشد یا مربوط به مخلوق.

فضایل و رذایل

اجمال فوق الذکر را قرآن به نحوی شرح فرموده که فضایل و رذایل اخلاق در نتیجه آن کاملاً واضح شده است. در هر جایی که از این فضایل و رذایل ذکر بعمل آمده، سلسله بیان در آنجا با ممانعت شرک آغاز و با تأکید بر ممانعت آن خاتمه یافته است. این اسلوب در قرآن برای روشن ساختن اهمیت یک موضوع اختیار می‌شود. منظور از آن این است که عقیده توحید برای مسایلی که در بین آن ذکر شده گویا به

مثابهٔ یک شهر پناه است که از وجود آن شهر قایم و مستحکم می‌باشد و اگر در آن رخنه‌ای پیدا شود تمام شهر در معرض خطر قرار می‌گیرد. شکی نیست که جایگاه توحید در فضایل اخلاق همین است. توحید بزرگترین و بنیادی‌ترین تقاضای عدلیست که قرآن بدان حکم فرموده است. ازین رو، شرک بر همین اساس ظلم عظیم خوانده شده است. قرآن با صراحت کامل واضح نموده که شرک جرم غیر قابل عفو نزد خداوند است و به عنوان جزای آن، مردم رانده و ملامت‌شده در جهنم افکنده خواهند شد.

شرک چیست؟ اگر کسی با الله متعال اله قرار داده شود قرآن آن را در اصطلاح خود به «شرک» تعبیر می‌کند. مفهوم آن این است که کسی با ذات خداوند یکجا یا خداوند با ذات کسی یکجا تلقی شود یا نقشی به کسی در خلقت یا در تدبیر امور مخلوقات داده شود و بدین ترتیب او، در یک حدی، شریک خداوند ساخته شود.

مثال مورد اول، عقاید عیسویان و مشرکین عرب در مورد حضرت مسیح، بی بی مریم و فرشته‌هاست. عقیدهٔ وحدت الوجود صوفی‌ها از همین قبیل است.

مثال مورد دوم، عقیدهٔ برهما، وشنو، شیوا در هندوها و عقیدهٔ مربوط به شخصیت‌های چون غوث، قطب، ابدال، داتا، و غریب نواز در بین مسلمانان است. باور به ارواح‌های خبیثه، نجوم و کواکب و تصرفات شیاطین را نیز باید تحت این طبقه عقاید دانست.

بر علاوهٔ موارد مذکور، جزئیات برخی احکام مرتبط دیگر قرار ذیل است:

عبادت خداوند

حکم اول این است که در صورتیکه الهی بجز الله متعال وجود ندارد، پس باید صرف برای او عبادت شود. قبل از این راجع به عبادت توضیح دادیم که ماهیت آن خضوع و تذلل است که نخست در شکل پرستش ظاهر می‌گردد. با اذعان به وجود عملی انسان، همین پرستش شامل اطاعت نیز می‌گردد. مظاهر حالت اول تسبیح و تحمید، دعا و مناجات، رکوع و سجود، نذر و نیاز، قربانی و اعتکاف است. ثانیاً، انسان برای کسی قایل به اختیارات خداوندی می‌شود و در مقابل حکم او به عنوان شارع و حاکم مستقل بالذات، سر تسلیم خم می‌کند. فیصله الله، پروردگار عالم است که انجام هیچ یکی از کارهای مذکور برای هیچ کسی دیگر بجز او جواز ندارد. لہذا، اگر کدام شخص تسبیح و تحمید کسی را می‌کند، یا مناجات و دعا را به او مختص می‌کند، یا برای او رکوع و سجود بجا می‌آورد، یا در حضور او نذر، نیاز یا قربانی پیش می‌کند، یا برای او اعتکاف می‌کند، یا برای او اختیارات خدایی قایل شده از او اطاعت می‌کند، معنای آن این است که او از قبول کردن این فیصله خداوند انکار نموده است.

حسن سلوک با والدین

حکم دوم این است که با والدین راه سلوک نیک در پیش گرفته شود. در همه صحائف الهامی این حکم داده شده است. تردیدی نیست که حقوق والدین بر حقوق همه انسان‌های دیگر اولویت دارد. بنابراین، بعد از عبادت خداوند، بر ادا کردن حقوق والدین حکم شده است. دلیل آن این است که والدین انسان وسیله به وجود آمدن و پرورش او

می‌شوند. نصیحت خداوند راجع به هر دو، مادر و پدر، این است که انسان باید بعد از پروردگار خود بیش از همه شکرگزار آنها باشد. این شکرگزاری، محض به زبان ادا نمی‌شود. شکرگزاری شامل چند مطالبات ضروری است که در قرآن بیان شده است.

مطالبه اول این است که انسان با والدین خود بنحوی رفتار کند که در ظاهر و باطن احترام آنها را با بجا آورد، هیچ نوع بیزاری از آنها را به دل راه ندهد، هیچ واژه منافی ادب را در مقابل آنها به زبان نیاورد، بلکه رویه نرم، پر از محبت، شرافت و سعادت‌مندی را اختیار کند، سخن آنها را قبول کند و در ناتوانی پیری، همواره به آنها دل‌داری و تسلی دهد.

مطالبه دوم این است که در برابر والدین، همیشه رویه اطاعت و فرمانبرداری اختیار شود. این اطاعت و فرمانبرداری باید با احساس مهر و محبت، رحمت و شفقت صورت گیرد. به همان شکلی که والدین اولاد خود را همانند پرنده‌ها در آغوش خود می‌گیرند، برای اولاد هم لازم است که در پیری آنها را در آغوش محبت و اطاعت خود بگیرند؛ چون اگر امکان دارد حق شفقت والدین تا یک اندازه‌ای ادا شود، با همین احساس ممکن است ادا شود. ادا کردن حق آنها بدون این احساس برای هیچ انسانی ممکن نیست.

مطالبه سوم این است که بر علاوه موارد مزبور، همیشه برای آنها دعا شود که پروردگارا به همان شکلی که آنها ما را در طفولیت با شفقت و محبت پرورش دادند، به همان صورت تو رحمت خود را در ایام پیری بر آنها نازل فرما. این دعا حق والدین است؛ افزون بر آن به انسان یادآوری می‌کند که حقوقی را که نسبت به والدین بر اولاد عاید می‌شود، باید ادا کند. این دعا، همچنان محرک احساس محبت‌تبیست که

الله متعال در خصوص حسن سلوک با والدین از انسان مطالبه نموده است.

بر علاوه رابطه با والدین، رویه انسان در سایر روابطی هم که در این دنیا پیدا می‌شود، باید درجه به درجه به همین شکل باشد. بنابراین، الله متعال مردم را به همین سلوک و رفتار در خصوص عزیزان و خویشاوندان، یتیمان و مساکین، همسایه‌ها، مسافرین و زبردستان نصیحت فرموده است.

انفاق در راه الله

حکم سوم، انفاق در راه الله است. منظور از آن این است که بنحویکه انسان نعمت‌هایی اعطا شده توسط الله متعال را بر خود مصرف می‌کند، باید بعد از رفع نیازهای ذاتی و نیازهای مربوط به کار و بار خود، بر دیگر انسان‌ها هم مصرف کند. از قرآن معلوم می‌شود که برای زندگی کردن به عنوان بنده خداوند در دنیا دو چیز لازم است: یکی اینکه رابطه انسان با خالق به شکل درست و صحیح قایم شود. دوم اینکه رابطه او با مخلوق بشکل درست برقرار شود. مورد اول با نماز بدست می‌آید که اولین مظهر محبت با الله متعال است و مورد دوم با انفاق بدست می‌آید که اولین مظهر محبت با مخلوق اوست. معاوضه انفاق بر مخلوق هم محبت خداوند است چون انسان هر آنچه را که خرج می‌کند، در حقیقت در آسمان ذخیره می‌کند و در الفاظ مسیح علیه السلام، دل انسان هم در نتیجه آن با همانجا وابسته می‌ماند.

این انفاق، حق اعزه و اقربا و یتیمان و مساکین است که ادا کردن آن ضروری است. کوتاهی در آن ممکن است آدم را نزد خداوند مجرم

غصب حقوق قرار دهد. قرآن در یک مقام کاملاً واضح ساخته که اگر کسی در خصوص این حقوق بی‌پروا بوده، به گردآوری مال و دولت بپردازد، مرتکب «کنز» شده است و جزای آن آتش جهنم است که هر بندهٔ مؤمن باید نزد خداوند از آن پناه بخواهد.

توفیق انفاق را کسانی حاصل می‌کنند که در اخراجات خود اعتدال اختیار می‌کنند و رزقی را که الله متعال به آنها عطا می‌کند، نتیجهٔ تدبیر و حکمت خود نه بلکه نتیجهٔ عنایت خداوند تلقی می‌کنند. افزون بر این، دو مورد دیگر را بیان فرموده است:

اول این که اصراف در خرج کردن مال، جایز نیست. مال نعمت خداوند است و روش درست در خصوص آن این است که انسان آن را با اعتدال و در حد تکافو بر ضروریات مشروع خود مصرف کند و هر آنچه را که از آن می‌ماند، امانت حق‌داران تلقی نموده با نهایت احتیاط ادا کند، چون کسی که در زمینهٔ ضروریات خود اعتدال و توازن را رعایت نمی‌کند، از تامین شوق خود فرصت نمیابد تا بتواند حقوق دیگران را ادا کند. فرموده شده که کسی که مال خود را به این نحوه مصرف می‌کند، برادر شیطان است و شیطان نسبت به خداوند خود بسیار ناسپاس است. شیطان آنها را گمراه ساخته به راه خود میاورد و آنها را وادار می‌کند دارایی را در کارهایی مصرف کنند که به دلیل آن بجای بدست آوردن خوشنودی خداوند، نارضایتی او را بدست میآورند. در این خصوص، اعتدال را چنین توضیح نموده که انسان نه دست‌های خود را کاملاً بسته نماید و نه کاملاً باز بماند که در وقت ضرورت درمانده و ملامت زده بنشیند؛ بلکه باید با میانه روی مصرف کند و همیشه چیزی پس انداز داشته باشد که حقوق خود و دیگران را بر وقت بتواند ادا کند.

دوم اینکه تنگی و فراخی رزق تحت حکمت و مشیت الله متعال است. مسؤولیت انسان این است که با تمام محنت اسباب آن را پیدا کند. کسانی که این حقیقت را نمی‌فهمند، خرج کردن بر دیگران یک طرف، بارها آنقدر سنگ دل می‌گردند که از بیم تنگدستی حتی اولاد خود را قتل می‌کنند. در این مورد بطور خاص به رسم زنده بگور کردن سنگ دلانۀ عرب جاهلیت اشاره شده است. دلیل مهم آن این فکر عرب‌ها بود که چون زن توان کسب درآمد ندارد، چرا باید بار پرورش آنها به دوش کشیده شود. قرآن فرموده است که آنها را قتل نکنید؛ ما هم به آنها و هم به شما رزق می‌دهیم و مطمئن باشید که خداوند در هر حالت مواظب و نگهبان بنده‌های خود است؛ او از آنها بی‌خبر نیست.

عفت و عصمت

مورد چهارم این است که هیچ کس به زنا نزدیک نشود، چون طبق قرآن، زنا بی‌حیایی واضح و رفتار نهایت بد است؛ بدین مفهوم که برای اثبات بدی و بی‌حیایی بودن آن هیچ دلیل و حجت لازم نیست. فطرت انسان آن را همواره گناه بزرگ و جرم سنگین دانسته و تا زمانیکه این فطرت بطور کامل مسخ نگردد، آن را همینگونه خواهد دانست. در خصوص انسان این حقیقت بالکل غیر قابل تردید است که نهاد خانواده برای او همانند آب و هوا یک ضرورت ناگزیر است. این اداره با احساسات صحیح فطری تنها زمانی ممکن است قائم شود و مستحکم بماند که رابطه دوجانبۀ زوجین، دارای ماهیت رفاقت دایمی باشد. در صورتیکه این خصوصیت از بین برود، اگرچه ممکن است یک گلۀ

جانوران عاری از احساسات فطری و روحانی به وجود آید، اما تشکیل جامعه سالم و ایجاد تمدن صالح امکان پذیر نمی‌باشد.

همین شناخت این فعل است که بر اساس آن الله متعال صرف به گفتن این اکتفا ننموده که مرتکب زنا نشوید، بلکه گفته است که به آن نزدیک هم نشوید. مفهوم آن این است که از تمام چیزهایی دور باشید که محرک زنا می‌باشد، به آن تشویق می‌کند و به آن نزدیک می‌کند. آدابی که در زمینه اختلاط مرد و زن در قرآن بیان گردیده، برای دور نگهداشتن انسان از همین قبیل امور مقرر شده است. خلاصه آن این است که مرد و زن، هر دو، در خصوص مطالبات جسمانی و روانی خود، نگاه‌های خود را هر چه بیشتر محافظت کنند و اعضای حساس بدن خود را هر چه بیشتر بپوشانند و سخنی نگویند که احساسات جنسی یکدیگر را تحریک کند. دلیل آن این است که وقتی شیطان می‌خواهد زنا را در یک جامعه عام سازد، تهاجم خود را معمولاً با همین چیزها آغاز می‌کند. از قرآن معلوم می‌شود که شیطان از این راه بر آدم و حوا حمله آور شد. بدین سبب، الله متعال سعی جهت عام ساختن زنا و ایجاد محرک‌های آن را جرم بزرگ قرار داده است.

حرمت جان انسان

حکم پنجم این است که هیچ انسان، انسان دیگر را قتل نکند. این حکم حرمتی را بیان می‌کند که زندگی انسان همیشه از روی مذهب و اخلاق دارای آن بوده است. قرآن توضیح می‌دهد که در این رابطه قبلاً برای بنی اسرائیل نیز تأکید شده بود و الله متعال برای آنها واضح ساخته بود که قتل یک انسان در حقیقت قتل تمام بشریت است.

مزید بر آن، قرآن واضح ساخته که مرتکبین این جرم صرف با الله متعال طرف معامله نیستند بلکه با اولیای مقتول همچنان طرف معامله اند و الله متعال به آنها اختیار کامل داده است؛ بنابراین، هیچ محکمه‌ای در دنیا نمی‌تواند بدون رضایت آنها با قاتل هیچ نوع رعایت کند. مسؤولیت محاکم است که در صورت اصرار اولیای مقتول بر قصاص، با آنها کمک کند و هر آنچه آنها بخواهند، با قدرت کامل و به شکل درست نافذ کند.

خیانت در مال یتیم

حکم ششم این است که هیچ نوع تصرف غیر قانونی و غیر مجاز نباید در مال یتیم صورت گیرد. الفاظ این حکم همان است که در فوق برای ممانعت از زنا استفاده شده بودند. یعنی به مال یتیم، بجز به ارادهٔ بهبود و بهتر ساختن امور، نزدیک هم نشوید؛ بدین مفهوم که در مال یتیم صرف تصرفی مجاز است که غرض رشد آن و حفاظت از آن صورت گیرد، و تنها تا زمانی صورت گیرد که یتیم به سن رشد برسد و قابلیت انجام مسؤولیت‌های مربوط به مال خود را بدست آورد.

پابندی بر عهد

حکم هفتم این است که وقتی عهدهی بسته شود باید تحت هر نوع شرایط برآورده شود. فرموده شده که راجع به آن پرسش خواهد شد. در بعضی جاهای دیگر قرآن هم این حکم با همین تأکید آمده است. مهمترین هدایتی که در موقع جهاد و قتال در قرآن بیان شده، پابندی بر عهد می‌باشد. در یک مقام به رسول الله ﷺ و یاران او حکم داده شد که همه معاهدات را پایان دهند و آخرین اقدام را اتخاذ کنند؛ اما در

آن موقع هم واضح ساخته شد که اگر معاهده‌ای با قید زمان منعقد شده باشد، مدت آن لازماً تکمیل گردد. در جای دیگر وضاحت بیشتر داده شده که اگر کدام گروه طرف معاهده، بر مسلمانان ظلم هم می‌کند، نمی‌توان معاهده را نقض و با آنها کمک کرد.

صداقت در وزن کردن

حکم هشتم این است که در وزن کردن کمی و بیشی نشود. حکم الله متعال است که او آسمان و زمین را بر میزان استوار نموده است؛ بنابراین، لازم است انسان هم در دایره اختیار خود بر انصاف قایم باشد و با پیمانه صحیح پیمانه کند و با ترازوی درست وزن کند. از این حکم قرآن هویداست که راستکاری در وزن کردن حکم مهم است و از لحاظ ماهیت خود، فرع همان ترازوی انصاف است که این دنیا بر آن استوار است. اگر کسی از آن انحراف می‌کند، معنایش این است که مفهوم عدل و قسط نقض شده و عقیده قائم بالقسط بودن خداوند دیگر وجود ندارد. روشن است که بعد از این، تمام نظام اقتصاد و اجتماع درهم و برهم می‌گردد و هیچ خشت تمدن در جای خود باقی نمی‌ماند.

موضوع خلط یک چیز در چیز دیگر همینگونه است. اگر کسی در شیر آب، در بوره ریگ و در گندم جو خلط می‌کند و می‌فروشد، مرتکب همین جرم می‌گردد، چون به رغم اینکه مال مورد نظر را به شکل کامل اندازه می‌کند، اما در واقع اشیای خریده شده را به خریدار بطور کامل نمی‌دهد. این در حقیقت، دست درازی در حق دیگران است که نتیجه آن در دنیا و آخرت یقیناً بد خواهد بود. بنابراین، فرموده شده که اگر پیمانه می‌دهید، بطور کامل پر کنید و اگر تول می‌کنید، با ترازوی

درست تول کنید، چون همین رویه درست است و از لحاظ فرجام هم خوب است.

پیروی از اوهام

حکم نهم این است که انسان در پی آنچه علم آن را ندارد، نشود. قرآن متوجه می‌سازد که حکم مذکور را نباید سخن معمولی دانست، چون سمع و بصر و دل و دماغ انسان روزی در حضور خداوند پاسخگو خواهد بود. برای هیچ مسلمانی جایز نیست بدگمانی کند یا بر کسی تهمت ببندد یا بدون تحقیق علیه کسی اقدام کند یا صرفاً بر اساس شبهات، افواه پخش کند یا راجع به ذات و صفات و احکام و هدیای پروردگار خود بر اساس ظن، اوهام و قیاس‌های بی‌هوده، نقطه نظری اختیار کند.

غرور و تکبر

حکم دهم این است که هیچ کس بر زمین خداوند خرامان راه نرود، چون این رفتار، مربوط اشخاص مغرور و متکبر است. ازین‌رو، فرموده است که شما به هر اندازه ایکه پاه به زمین کوبیده راه روید، نمی‌تونید آن را بدید و به هر اندازه ایکه خرامان و با سر بلند راه روید، نمی‌توانید به بلندای کوه‌ها برسید.

روشن است که این نوع رفتار، ترجمان باطن انسان می‌باشد. غروری که در انسان به دلیل دولت، اقتدار، حسن، علم و قدرت و سایر چیزهای از این قبیل پیدا می‌شود، با نظر داشت منشأ آن شکل و صورت ویژه به خود می‌گیرد. غرور بر این دلالت می‌کند که دل انسان از شعور بندگی خالی است و او هیچ تصویری از عظمت خداوند ندارد. دلی که

دارای شعور بندگی و تصور عظمت خداوند باشد، در سینه‌های افرادی می‌تپد که حالت تواضع و فروتنی بر آنها طاری باشد. آنها بجای قدم زدن با غرور و راه رفتن با خرامان، سر خود را خم کرده راه می‌روند.

لازم است این نکته را هم در اینجا واضح ساخت که غرور و تکبر انسان صرف در رفتار و سلوک انسان ظاهر نمی‌شود، بلکه در گفتگو، شکل و صورت، لباس و نشست و برخاست، خلاصه در همه چیز او نمایان می‌شود. بنابراین استفاده از تمام چیزهایی باید ممنوع تلقی شود که به وسیله آن دولت به نمایش گذاشته می‌شود یا ویژه رفتار کسانی باشد که خود را بزرگ جلوه می‌دهند، خودستایی می‌کنند، لاف می‌زنند، رعب خود را بر دیگران می‌نشانند، و یا همانند اوباش‌ها نفوذ خود را بر مردم می‌نشانند. حتی در خصوص ماندن ریش و بروت و پوشیدن لباس هم نباید روش متکبرانه را اختیار کرد.

تنها این نیست، بلکه چنین حالت روانی انسان باعث برخی گناهان بسیار بزرگ می‌گردد. این یک حقیقت است که پندار نفس و غرور و تکبر انسان است که محرک برخی گناهانی مانند تکذیب حق با دانستن اینکه حق است، برتر دانستن خود به دلیل رنگ و نسل و حسب و نسب، دیگران را حقیر دانسته آنها را مورد مذاح قرار دادن، بر آنها طعنه بستن، نسبت دادن القاب بد و عیب‌گویی در غیاب آنها، می‌شود. الله متعال از تمام این گناهان به سختی منع فرموده است.

همانند احکام تورات، این ده مورد، احکام عشره قرآن است. تمام اخلاقیات، فرع این ده حکم است. گناهانی را که خداوند به گناهان بسیار بزرگ و کارهایی بی‌حیایی تعبیر نموده، در نتیجه نقض همین

احکام پیدا می‌شود. قرآن با صراحت کامل توضیح داده که ممکن است مردم جزای نقض این احکام را در روز قیامت ببینند. در نتیجه، لازم است هر مسلمان در خصوص آنها متوجه باشد.

در این زمینه، سه نکته باید مد نظر باشد:

اول اینکه اگر یکی از این احکام به شکل غیر عمدی نقض شده باشد، الله متعال بر آن مؤاخذه نخواهد کرد. قانون اوست که اگر سخنی که بظاهر فعل ممنوع است بلا اراده گفته شود، اما در حقیقت نیت آن فعل ممنوع در آن موجود نباشد، بر آن مؤاخذه نخواهد کرد.

دوم اینکه اگر کسی از نقض این احکام اجتناب می‌کند، در نتیجه الله متعال گناهان کوچک او را با رحمت بی‌پایان خود عفو می‌فرماید؛ و الی همه گناهان، چه کوچک باشد چه بزرگ، در نامه اعمال او درج می‌گردد و او باید حساب آن را بدهد.

سوم اینکه اگر یک شخص توسط احساسات خود مغلوب شود و یکی از این احکام را نقض کند، باید توبه نموده رفتار خود را اصلاح کند. برای این کار، لازم است هرچه زودتر توبه کند. الله متعال در قرآن واضح ساخته که تنها حق توبه کسانی بر او عاید می‌شود که از احساسات مغلوب شده مرتکب گناه می‌گردند، سپس بدون تأخیر راه توبه در پیش می‌گیرند. توبه آن‌عه مردم نزد خداوند هیچ ارزشی ندارد که همه عمر در گناه غرق می‌باشند و وقتی می‌بینند که مرگ به دهلیزشان رسیده است، به خواندن وظایف توبه شروع می‌کنند. به همین ترتیب، توبه کسانی که عمداً و قصداً از حق انکار می‌کنند و تا هنگام مرگ بر انکار خود باقی می‌مانند، ارزشی ندارد.

این دو حالت قبولیت و عدم قبولیت توبه را قرآن مشخص ساخته است. بعد از آن صرف حالتی باقی می ماند که طبق آن اگرچه شخص نتوانسته سعادت توبه فوراً بعد از ارتکاب گناه را حاصل کند، اما آنقدر دیر هم ننموده که وقت مرگ فرا رسیده باشد. قرآن در این خصوص ساکت است. این خاموشی، به همان شکلی که امید را ایجاد می کند، خوف را نیز پیدا می کند و به نظر می رسد موقف قرآن این است که موضوع بین خوف و رجا باقی بماند. این قبیل مردم اند که در خصوص آنها امید شفاعت وجود دارد.

جمال و کمال

هنگامیکه حسن وجود اخلاقی انسان در خصوص خالق و مخلوق به درجه کمال می رسد، اوصافی که در نتیجه آن پیدا می شود یا باید طبق قرآن پیدا شود، توسط الله متعال در یکجا بیان شده است. شمار این اوصاف ده است و در تمام قرآن بر آن هیچ چیز اضافه نشده است. جمال و کمال دین طبق قرآن همین است. قرآن کسانی را که آن را قبول دارند، دعوت می کند این اوصاف را حاصل کنند و به آن برسند. اوصاف مذکور عبارت اند از:

اسلام

صفت اول اسلام است. وقتی اسلام به شکلی با ایمان ذکر می گردد که در اینجا ذکر گردیده، مراد از آن ظاهر دین می باشد؛ یعنی هدایاتی

که به قول، فعل و اعضا و جوارح انسان مربوط است. بنابراین، اگر زبان انسان آماده است بر حکم الله و رسول باز شود و بسته شود، اگر چشمان او آماده است به اشاره آنها ببیند و به اشاره آنها از دیدن اجتناب کند، اگر گوش‌های او آماده است به هدایت آنها بشنود و یا از شنیدن اجتناب کند، اگر دستان او با سخن آنها منتظر بلند شدن و افتیدن باشد و اگر پاهای او به فرمان آنها از راه رفتن و متوقف شدن گریز نکند، پس همین اسلام است. از قرآن معلوم می‌شود که بهترین نمونه آن خود انبیاء «علیهم السلام» بودند. لهذا هدایت شده که جهت رسیدن به این مرحله تسلیم و رضا، مردم از هستی‌هایی پیروی کنند که الله متعال به عنوان پیامبران برای انسان‌ها فرستاده است.

ایمان

صفت دوم ایمان است. ایمان باطن دین است و در اینجا مراد از آن یقینی است که راجع به الله متعال و وعده‌های او با معرفت صحیح آن بدست بیاید. کسی که خداوند را به نحوی قبول کند که دل و ذهن خود را بالکل در آخرین درجه تسلیم و رضا به او بسپارد، در اصطلاح قرآن مؤمن است. دل طهارت را، عقل روشنی را و اراده‌ها پاکیزگی را از ایمان بدست می‌آورد. ایمان است که بر علم و عمل یکجا تاثیر می‌گذارد و بر تمام وجود انسان حاوی می‌شود. سپس ایمان با ذکر الله و تلاوت آیات او و ظهور این آیات در انفس و آفاق افزایش می‌یابد. تقاضای ایمان در قرآن چنین بیان شده که هیچ چیز دنیا نباید برای حاملین آن از الله و رسول او عزیزتر باشد.

قنوت

صفت سوم قنوت است. قنوت عبارت از آن کیفیت قلب است که انسان را با اخلاص کامل بطور مداوم بر اطاعت پروردگار خود قائم نگه‌میدارد. روشنترین مصداق رابطهٔ عبد و معبود در اعماق وجود بندهٔ مؤمن قنوت است. بنابراین، قانتین اشخاصی اند که همیشه خداوند را بندگی کنند. در هیچ حالت غم، خوشحالی، جوش، هیجان، لذت و الم نسبت به خالق خود سرکش نگردند. فشار شهوت، یورش احساسات و هجوم خواهشات هم هیچ گاه آنها را در مقابل خداوند بی‌ادب نسازد. دل آنها عرش خداوند باشد و شریعت او را حکمی بدانند که به شکل حضوری به آنها داده شده است؛ حکمی که هیچ شخص ایستاده در دربار پروردگار حتی تصور سرپیچی از آن را هم نمی‌تواند به ذهن راه دهد. اگر دقت کنید، این همان کیفیت است که تمام عالم و همهٔ مخلوقات به زبان حال آن را اظهار می‌کند.

صدق

صفت چهارم صدق است. این صفت برای تعبیر مطابقت و سازگاری قول، فعل و اراده استفاده می‌شود. هیچ حرف خلاف صداقت از دهن انسان صادر نشود، در قول و فعل او هیچ تضادی نباشد و او هر حرف خود را عملی نماید، پس این صداقت زبان و عمل است. اما صداقت نیت و اراده هم باید لازماً با آن شامل باشد. قرآن این را به «اخلاص» و رویهٔ مخالف آن را به «نفاق» تعبیر نموده است. سپس در مقامات مختلف وضاحت فرموده که پیکر اصلی عمل نزد خداوند همان است که

در کارخانهٔ قلب آماده شده باشد. بنابراین، درجهٔ کمال صدق با همین سازگاری قول و فعل و اراده بدست میاید.

صبر

صفت پنجم، صبر است. صبر در مفهوم ابتدائی خود برای حفظ نفس از اضطراب و نارامی آمده است. سپس مفهوم استوار ماندن بر موقف خود با استقلال و ثابت قدمی به رغم مشکلات و موانع نیز در آن پیدا شده است. صبر چیزی مانند عجز و تذلل نیست که ناچار باید در حالت بی‌بسی و درماندگی اختیار گردد، بلکه سرچشمهٔ عزم و همت و جمال و کمال تمام سیرت و کردار است. از صبر است که در انسان حوصله پیدا می‌شود بجای شکایت یا فریاد کشیدن بر تجربیات ناخوشگوار زندگی، آنها را با رضامندی قبول کند و از طرف خدا دانسته از آن استقبال کند، از تاخیر در نتیجهٔ عمل پشیمان نشود، از اضطراب و نارامی خود را حفظ کند، اجازه ندهد هیچ گونه احساس انتقام حتی برای کسانی هم که بدی می‌کنند در دلش پیدا شود، اگر موقع دفاع از حق باشد، مرگ را در مقابل خود دیده هم ثابت قدم بماند، در هر حالت رنج و راحت از ضبط نفس کار بگیرد و آنچه را که فرض و واجب می‌داند، تمام عمر به آن پابند بماند.

از همین بُعد سیرت انسان رابطه‌ای بین خدا و بنده ایجاد می‌شود که به «توکل» تعبیر شده است؛ یعنی در هر حال بر خدا اعتماد شود. «انا لله و انا الیه راجعون» کلمهٔ همین واگذاری و تسلیمی است. بیان قرآن است که الله متعال برای مردمی که بر این کلمه ثابت قدم می‌مانند و بر آن از این دنیا رخصت می‌شوند، لطف و التفات خاص دارد.

خشوع

صفت ششم، خشوع است. تواضع، عجز و فروتنی‌ای که از تصور درست هیبت و عظمت و جلال الله متعال در انسان پیدا می‌شود، در قرآن به خشوع تعبیر شده است. خشوع کیفیت قلبی است که انسان را هم در مقابل خداوند متعال خم می‌کند و هم احساسات رحمت و رأفت را در دل او برای سایر انسان‌ها پیدا می‌کند.

در صورت اول، بهترین اظهار آن نماز، مخصوصاً نمازهای شب، می‌باشد وقتی بنده مؤمن از هر چیز دنیا بریده تنها با پروردگار خود راز و نیاز می‌کند و سرگوشی‌های خود را با ذکر و شکر او معمور می‌کند.

در شکل دوم، این کیفیت بر تمام شخصیت بنده مؤمن اثر می‌کند و او را برای اهل و عیال خود سراپا شفقت، برای دوستان، همسایگان و ملاقات‌کنندگان خود سراسر رحمت و برای جامعه خود سرچشمه هدایت می‌سازد. در نتیجه، با همین‌گونه انسان‌های حلیم و مهربان تمدنی به وجود می‌آید که بر زمین جنت خداوند بوده و مطمحنظر و محور آرزوهای هر انسان سلیم الفطرت می‌باشد.

صدقه

صفت هفتم، صدقه است. یک درجه انفاق در راه الله این است که انسان از مال خود زکات فرض را بپردازد. درجه دوم این است که انسان هر آنچه را که از ضروریات ذاتی و تجاری او اضافی باشد، حق جامعه بداند و چون نیازی ایجاد شود، با فراخ‌دلی برآورده سازد. درجه سوم این است که انسان بر خواهشات خود پا مانده و در خصوص نیازهای خود ایثار نموده نیازهای دیگران را رفع سازد. مفهوم صدقه‌کنندگان

می‌تواند همهٔ این حالات را شامل شود، اما وقتی این تعبیر حین بیان اوصاف اختیار می‌شود، اشاره اصلاً به درجهٔ کمال آن می‌باشد، یعنی کسی که سخی و فیاض باشد و هیچ موقع خرج کردن در راه الله را از دست ندهد. در خصوص بنده‌ها، این درجهٔ سوم صدقه، اظهار همان خشوعی است که قبل از این ذکر شد. نماز و انفاق به همین اساس در قرآن یکجا ذکر می‌گردد.

روزه

صفت هشتم، روزه است. روزه عبادت خاص جهت ضبط نفس و تربیت صبر است. مقصد روزه در قرآن حصول تقوا بیان شده است. وقتی تعبیر روزه گیرنده‌گان در موقع بیان اوصاف استفاده می‌شود، منظور از آن مردمی است که چنان حریص تقوی می‌باشند که جهت حصول آن بیشتر اوقات روزه می‌گیرند. از این معلوم می‌شود که آنها از منکرات و فواحش اجتناب می‌کنند و در زندگی خود بهترین نمونهٔ تمام اخلاق عالیّه می‌باشند.

حفظ فروج

صفت نهم، حفظ فروج است. یعنی کسانی که شرم گاه‌های خود را حفاظت می‌کنند. صفت حفظ فروج ثمرهٔ ضبط نفس و تقوا است. این تعبیر در چندین جای قرآن کریم برای کسانی که از برهنگی، عریانی و فواحش اجتناب می‌کنند، استفاده شده است. مفهوم آن این است که آنها از عفت و عصمت خود تا آخرین حد حفاظت می‌کنند. از این لحاظ، بجز مواقعی که الله متعال اجازه داده است، آنها در خفا و آشکارا، ستر خود را در مقابل هیچ کسی نمایان نمی‌کنند و نه هرگز لباسی می‌پوشند که

اعضای دارای کشش جنسی در آن نمایان شود. همین درجه خودداری از فواحش است که در نتیجه آن جامعه‌ای پیدا می‌شود که در آن حیا فرمان‌روایی می‌کند و مرد و زن بجای بیشتر وانمود ساختن جسم خود، تا جاییکه ممکن باشد، برای پنهان ساختن بیشتر آنها مضطرب می‌باشند.

ذکر کثیر

صفت دهم، ذکر کثیر است. یعنی الله متعال بسیار زیاد یاد شود. وقتی در دل بنده مؤمن، فکر پروردگار خود بطور کامل جابجا شود، پس او عبادت در اوقات تعیین شده را به هیچ وجه کافی نمی‌داند، بلکه زبان خود را همه وقت با ذکر خداوند تر نگاه می‌کند. اگر نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند را می‌بیند، «سبحان الله» می‌گوید؛ اگر کاری را آغاز می‌کند، با «بسم الله» شروع می‌کند؛ اگر نعمتی بدست می‌آورد، پس «الحمد لله» گفته شکر خداوند را بجا می‌آورد؛ بغیر از «الحمد لله» و «ماشاءالله» هیچ اراده یا عزم خود را اظهار نمی‌کند؛ در هر کار خود، از خداوند کمک می‌خواهد؛ با آمدن هر نوع آفت، طلب‌گار رحمت او می‌شود؛ در هر مشکل، به او رجوع می‌کند؛ اگر می‌خواهد، او را به یاد آورده می‌خواهد و اگر بیدار می‌شود، با ذکر نام او بیدار می‌شود؛ به سخن کوتاه، در هر موقع و حین انجام هر کار بر زبان او ذکر الله می‌باشد. تنها این نه، او اگر نماز می‌خواند، الله را یاد می‌کند، روزه می‌گیرد، الله را یاد می‌کند، قرآن را تلاوت می‌کند، الله را یاد می‌کند، اتفاق می‌کند، الله را یاد می‌کند، اگر مرتکب آن می‌شود، باز نیز الله را یاد می‌کند و فوراً برای رجوع به او بی‌تاب

می‌گردد. یک شکل این ذکر، تفکر و اندیشیدن است. چون این دنیای خداوند را می‌بینید، در آن هزارها مخلوق است، رنگارنگی و تنوع آنهاست، سپس عقل انسانی و معجزه‌های اوست، امواج بحرهایست، روانی دریاهاست، علفزارهای سبز و خرم است، آب ریزان از آسمان است، گردش شب و روز است، تصرفات هوا و ابرهاست، خلقت زمین و آسمان و ساخت حیرت‌انگیز آنهاست، نفع‌رسانی و فیض‌بخشی آنهاست، مقصد و حکمت آنهاست، سپس در انفس و آفاق نشانه‌های خداوند است که هر آن با شکوه جدید نمودار می‌شود. زمانیکه بنده مؤمن بر این آیات الهی غور و فکر می‌کند، دل و ذهن او را مملو از یاد خداوند می‌سازد. در نتیجه، انسان فریاد می‌کشد که پروردگارا! این کارخانه را تو عبث نیافریده‌ای؛ منافعی‌شان علم و حکمت توست که کار بی‌هدفی انجام دهی. من می‌دانم که این جهان رنگ و بو لازماً با یک روز جزا خاتمه می‌یابد؛ در آن روز مردمی که دنیای تو را بازی یک بازیگوش دانسته در آن زندگی می‌کنند، دچار عذاب و رسوایی خواهند شد. از سرانجام آنها از تو پناه می‌خواهم.

حصّة دوم

— الكتاب —

قانون عبادات

هدف دین تزکیه است. راه رسیدن به منتهای کمال آن، قایم شدن رابطه عبد و معبود بین الله و بنده او به شکل صحیح و درست است. به هر اندازه ای که این رابطه مستحکم باشد، انسان به همان اندازه در پاکی علم و عمل خود پیشرفت می کند. محبت، خوف، اخلاص و وفا و درک نعمت های بی پایان و احسانات نامحدود الله متعال و اعتراف بر آنها مظاهر باطنی این رابطه است. ظهور آن در شب و روز انسان بالعموم به سه شکل صورت می گیرد: پرستش، اطاعت و حمیت و حمایت. عبادات جهت یادآوری همین رابطه در دین انبیاء «علیهم السلام» مقرر شده است. نماز و زکات پرستش است. حقیقت قربانی و عمره هم همین است. روزه و اعتکاف علامت اطاعت و حج اظهار نمونوی حمیت و حمایت برای الله متعال است.

نماز

نماز مهمترین عبادت است. اگر دقت کنید، حقیقت دین عبارت از معرفت معبود و خضوع و تذلل در حضور او با احساس محبت و خوف می باشد. روشنترین مصداق این حقیقت، پرستش است. تسبیح و تحمید،

دعا و مناجات و رکوع و سجود اشکال عملی این پرستش است. نماز همین است و همه این موارد را با حسن تناسب خارق العاده در خود جمع می‌کند.

این عبادت دارای اهمیت بسیار زیاد در دین است. اهمیتی را که توحید در ایمانیات دارد، نماز در اعمال دارد. نماز جهت قایم نگهداشتن یاد خداوند فرض شده است. از قرآن معلوم می‌شود که اولین ثمره معرفت خداوند که از ذکر آیات الهی بدست می‌آید و در نتیجه آن احساس محبت و شکرگزاری در وجود انسان برای الله متعال پیدا می‌شود یا باید پیدا شود، نماز است. نماز ستون اسلام است، از جمله شرایط مسلمان شدن انسان در دنیا و آخرت است، ذریعه قایم ماندن بر دین است، مشکل کشاست، گناهان را می‌زداید، شناخت دعوت حق است، بنیاد استقامت در راه حق است، فطرت کائنات است، زندگی حقیقی است. زمانیکه معرفت خداوند، ذکر و فکر او و خواهش قربت او به منتهای کمال خود می‌رسد، به نماز تبدیل می‌شود. فیصله همه عارفان دنیاست که زندگی واقعی، زندگی قلب است؛ زندگی قلب همین معرفت، ذکر و فکر و قربت الهی است. این زندگی صرف از راه نماز برای انسان میسر می‌گردد و صرف با نماز باقی می‌ماند.

تاریخ نماز

تاریخ آن به همان اندازه قدیمی است که تاریخ مذهب است. تصور آن در همه مذاهب وجود داشته است و مراسم و اوقات آن هم کم و بیش به همین شکل متعین بوده است. بهجن‌های هندوها، زمزمه‌های فارسی‌ها، دعا‌های عیسویان، مزامیر یهودیان، همه یادگار نماز اند. قرآن

ارشاد فرموده که تمام پیامبران الله متعال بدان حکم داده اند. جایگاه نماز در دین ابراهیمی، که نبی «صلی الله علیه و سلم» بمنظور تجدید آن مبعوث شده بود، هم بیش از سایر احکام نمایان بود. وقتی قرآن مردم را به نماز حکم داد، برای آنها موضوع بیگانه نبود. مردم با آداب و شرایط و اعمال و اذکار نماز بطور کامل آشنا بودند. بدین سبب، هیچ لازم نبود قرآن جزئیات آن را بیان می‌کرد. پیامبر «ﷺ» بعد از برخی تعدیلات در نماز طبق حکم قرآن، آن را به همان شکل در بین مسلمانان جاری فرمود که به حیث یک سنت دین ابراهیمی قبل از آن ادا می‌شد و مسلمانان نسل بعد نسل آن را از آن زمان تا اکنون به همان شکل ادا می‌کنند.

شرایط نماز

مواردی که رعایت آن برای نماز لازم است، عبارت اند از:

- کسی که نماز ادا می‌کند در حالت نشه نباشد؛
- در صورتیکه نماز گزار زن باشد، در حالت حیض و نفاس نباشد؛
- نماز گزار وضو داشته باشد و بعد از حیض و نفاس یا جنابت غسل نموده باشد؛
- در صورتیکه وضو و غسل حین سفر، مریضی یا در صورت نبود آب مشکل باشد، نماز گزار تیمم کند؛
- برای نماز رو به قبله ایستاده شود.
- روش وضو این است که نخست دهن شسته شود، بعد از آن دست‌ها تا آرنج‌ها شسته شود، سپس بر تمام سر مسح شود و بعد از آن پاها شسته شود.

وقتی وضو گرفته شود، تا زمانی باقی می‌ماند که کدام حالت ناقض وضو حادث انسان نشود. بنابراین، هدایت مذکور در خصوص وضو گرفتن برای حالتی است که وضو باقی نمانده باشد، اما اگر شخصی می‌خواهد جهت نشاط خاطر وضوی خود را تازه کند، اجازه دارد.

نواقض وضو درج ذیل اند:

۱- پیشاب کردن؛

۲- خارج کردن مدفوع؛

۳- خارج شدن ریح، خواه با صدا باشد یا بدون آن؛

۴- خارج شدن مزی یا ودی.

اگر در سفر یا مرض یا در صورت نبود آب، وضو و غسل مشکل باشد، الله متعال تیمم را اجازه داده است. طریقه آن این است که جای پاک دیده شود و با آن صورت و دست‌ها مسح شود. این کار برای هر نوع نجاست کفایت می‌کند. اگر برخی از نواقض وضو پیش آید، می‌توان تیمم کرد و بعد از مباشرت هم ممکن است بجای غسل جنابت، تیمم را انجام داد. بر علاوه، در مریضی و سفر اگر آب موجود هم باشد انسان می‌تواند تیمم کند.

اگرچه در نتیجه آن ظاهراً پاکی بدست نمی‌آید، اما اگر دقت کنید، از لحاظ حفظ و نگهداشتن طریقه پاکی در ذهن، تیمم دارای اهمیت زیاد است. این امر در شریعت بالعموم ملحوظ نظر بوده که اگر عمل کردن بر یک حکم در شکل اصلی آن ممکن نباشد یا بسیار دشوار باشد، یادگار آن باید در یک صورت مشابه در ذهن بماند. فایده این کار این است که به محض اعاده امور به حالت عادی، طبیعت انسان برای برگشت به شکل اصلی حکم آماده می‌باشد.

اعمال نماز

اعمالی که برای نماز مقرر شده، ذیلاً درج گردیده:

- نماز با رفع یدین، یعنی بلند بردن هر دو دست به طرف بالا، آغاز شود؛

- قیام شود؛

- سپس رکوع شود؛

- بعد از آن برای قومه ایستاده شود؛

- سپس بطور مسلسل دو سجده شود؛

- در هر رکعت دوم و آخری، نماز گزار بر دو زانو برای قعده بنشیند؛

- اگر بر تمام ساختن نماز اراده باشد، در حالت قعده با رو گشتاندن تمام شود.

اذکار نماز

اذکار نماز درج ذیل است:

- نماز با «الله اکبر» آغاز شود؛

- در قیام، سوره «فاتحه» تلاوت گردد، بعد از آن با نظر داشت توان، آیات قرآن شریف تلاوت گردد؛

- حین رفتن به رکوع «الله اکبر» گفته شود؛

- حین بالا شدن از رکوع «سمع الله لمن حمده» گفته شود؛

- با رفتن به سجده ها و بالا آمدن از آنها «الله اکبر» گفته شود؛

- حین برخاستن از قعده برای قیام هم «الله اکبر» گفته شود؛

- جهت تمام کردن نماز «السلام علیکم و رحمت الله» گفته شود.

جملات آتی همواره بالجهر، یعنی با آواز بلند گفته می‌شود: «الله اکبر» (خداوند از همه بزرگتر است)، «سمع الله لمن حمده» (خداوند سخن کسی را که حمد او را گفت، شنید) و «السلام علیکم ورحمت الله» (بر شما سلامتی و رحمت از جانب الله باشد). در دو رکعت نخست نمازهای مغرب و عشاء و در نمازهای فجر، جمعه و عیدین، قرائت بالجهر صورت می‌گیرد. در رکعت سوم مغرب و در رکعت‌های سوم و چهارم عشاء، با صدای پخش قرائت می‌شود. در نمازهای ظهر و عصر هم همین شیوه اختیار می‌شود. در هر چهار رکعت آن با اخفات قرائت می‌گردد.

اذکار تعیین شده توسط شریعت برای نماز قرار شرح فوق است و زبان آنها عربی است. بجز این اذکار، نمازگزار می‌تواند اذکار از نوع تسبیح و تحمید و دعا و مناجات را در نمازهای خود در هر زبانی که میل دارد، بخواند.

اوقات نماز

نماز در شب و روز بر هر مسلمان پنج وقت فرض شده است. این اوقات درج ذیل اند:

- فجر، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.
- هنگامیکه خط سفید صبح از خط سیاه آن جدا شود، وقت فجر است؛

- بعد از زوال آفتاب از نصف النهار، وقت ظهر است؛
- وقتی آفتاب از مرآی العین پایین آید، وقت عصر است؛
- وقت غروب آفتاب، مغرب است؛

- بعد از اینکه سرخی شفق تمام شود، وقت عشاء است.
وقت فجر تا طلوع آفتاب، از ظهر تا عصر، از عصر تا مغرب، از مغرب تا عشاء و وقت عشاء تا نصف شب می‌باشد. چون حین طلوع و غروب، عبادت آفتاب می‌شد، این دو وقت برای نماز ممنوع قرار داده شد. اوقات نماز در دین انبیاء علیهم السلام همواره چنین بوده است.

رکعت‌های نماز

رکعت‌هایی که برای نماز مقرر شده قرار ذیل است:

- فجر: ۲ رکعت

- ظهر: ۴ رکعت

- عصر: ۴ رکعت

- مغرب: ۳ رکعت

- عشاء: ۴ رکعت

رکعت‌های فرض نماز قرار شرح فوق است که بر ترک آن در روز قیامت مؤاخذه خواهد شد. بنابراین، بجز حالاتی که در آن قصر مجاز شده است، این رکعت‌ها لازماً باید خوانده شود. بغیر از این رکعت‌ها، تمام سایر نمازها نفل است که خواندن آن اجر دارد، اما بر ترک آنها بیم هیچ گونه مؤاخذه از طرف الله متعال نیست.

رعایت در نماز

در صورتیکه وقت نماز هنگام خطر، پریشانی و بی‌نظمی برسد، الله متعال اجازه داده که پیاده، سوار، یا به هر شکلی که ممکن باشد، نماز خوانده شود. معلوم است که در چنین شرایطی، اهتمام جماعت نخواهد

شد و مسؤولیت رو به قبله بودن هم وجود ندارد؛ در برخی حالات انجام اعمال نماز هم طبق طریقه مقرر شده ممکن نخواهد بود.

اگر چنین وضعیتی در حین سفر پیش آید، قرآن فرموده که مردم می‌توانند رکعت‌های نماز را کاهش دهند که در اصطلاح به «قصر» تعبیر شده است. رسول الله ﷺ در این رابطه هدایت داده که صرف نمازهای دارای چهار رکعت به دو رکعت کاهش داده شود. نمازهایی که دو رکعت یا سه رکعت دارد، قصر نمی‌گردد. لہذا، نمازهای فجر و مغرب در چنین مواقع هم بطور کامل ادا می‌شود چون فجر از اول دو رکعت است و مغرب و تر روز است؛ این حیثیت آن تبدیل شده نمی‌تواند. از اجازت تخفیف در نماز، تخفیف در اوقات آن هم استنباط گردیده. ازین‌رو، نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا را می‌توان در سفرها جمع نموده، ادا کرد.

نماز با جماعت

نماز را اگرچه می‌توان به تنهایی ادا کرد، اما بهتر است با جماعت یا اگر امکان داشته باشد، به معبد رفته ادا شود. نبی ﷺ وقتی به یثرت رسید به همین منظور قبل از هر چیز مسجد را تعمیر کرد؛ با تعمیر مسجد در یثرب، فرهنگ ساخت مساجد در هر قریه و هر محله مسلمانان، به وجود آمد. حاضر شدن در مساجد و اهتمام نماز با جماعت بسیار فضیلت زیاد دارد. زنان بدون شک از این حکم مستثنی هستند، اما هیچ مرد مسلمان نباید بدون عذر از آن محروم شود. روش قیام جماعت به شکل ذیل است:

۱- قبل از نماز آذان داده می‌شود تا مردم با شنیدن آن بتوانند برای اشتراک در جماعت حاضر شوند. کلماتی را که بدین منظور رسول الله ﷺ مقرر فرموده، قرار ذیل است:

اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

«الله از همه بزرگ است؛ من شهادت می‌دهم که بجز الله هیچ الهی وجود ندارد؛ من شهادت می‌دهم که محمد رسول الله است؛ به سوی نماز آیید؛ به سوی کامرانی آیید؛ الله از همه بزرگ است؛ بجز الله، هیچ الهی وجود ندارد.»

۲- در صورتیکه تنها یک مقتدی باشد، بجانب راست امام در پهلوی او ایستاده می‌شود و در صورتیکه بیشتر از یک مقتدی باشد، امام در میان می‌باشد و مقتدیان پشت سر او صف بسته ایستاده می‌شوند.

۳- جهت آغاز نماز، اقامت خوانده می‌شود. در اقامت، الفاظ آذان تکرار می‌شود. البته این تفاوت وجود دارد که اقامت گوینده بعد از «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» (نماز برپا شده است) را هم می‌گوید.

۴- کلمات آذان بیش از یک بار تکرار می‌شود.

۵- کلمات اقامت هم به همین ترتیب اگر ضرورت باشد، تکرار می‌شود.

اشتباه در نماز

اگر در اعمال و اذکاری که برای نماز مقرر شده، اشتباهی رخ دهد یا گمان شود که اشتباهی رخ داده، در صورتیکه جبران اشتباه ممکن باشد،

پس بعد از جبران اشتباه و اگر ممکن نباشد بغیر از آن در آخر نماز دو سجده اضافی شود.

نماز جمعه

برای روز جمعه، بر مسلمانان لازم گردانیده شده بجای نماز ظهر، آنها درین روز نماز اجتماعی ویژه را ترتیب دهند. روش این نماز قرار ذیل است:

- این نماز دو رکعت خوانده می‌شود؛
- بر خلاف نماز ظهر، در هر دو رکعت آن قرائت بالجهر می‌باشد؛
- برای نماز، تکبیر گفته می‌شود.
- اما قبل از نماز دو خطبه جهت تذکیر و نصیحت حاضرین خوانده می‌شود. خطبات در حالت ایستاده خوانده می‌شود. بعد از خطبه اول و قبل از شروع خطبه دوم، امام برای چند لحظه می‌نشیند.
- آذان برای نماز وقتی داده می‌شود که امام به محل ایراد خطبه بیاید؛

- به محض اینکه آذان داده شود، بر همه مردهای مسلمانان لازم است که اگر عذری نداشته باشند، مصروفیت‌های خود را رها و برای نماز حاضر شوند؛

- خطاب این نماز و امامت آنرا ارباب حل و عقد مسلمانان به عهده دارد و صرف در محلاتی ادا می‌شود که از طرف آنها برای جماعت آن تعیین می‌گردد و آنها یا نماینده آنها برای امامت آن موجود باشد.

نماز عیدین

در روز عید الفطر و عیدالاضحی نیز بر مسلمانان لازم است بعد از طلوع آفتاب و قبل از زوال آن، همانند جمعه اهتمام یک نماز اجتماعی را نمایند. روش آن قرار ذیل است:

- این نماز، دو رکعت خوانده می شود؛
- قرائت در هر دو رکعت به جهر می باشد؛
- نمازگزاران در حالت قیام، چند تکبیر اضافی می گویند؛
- برای نماز نه آذان داده می شود نه تکبیر گفته می شود؛
- بعد از نماز، امام جهت تذکیر و نصیحت حاضرین، دو خطبه می خواند. این خطبه ها در حالت ایستاده خوانده می شود. بعد از خطبه اول و قبل از خطبه دوم، امام برای چند لحظه می نشیند.
- خطاب این نماز و امامت آن را همانند نماز جمعه ارباب حل و عقد مسلمانان به عهده دارند و صرف در محلاتی ادا می شود که از طرف آنها برای جماعت این نماز تعیین می گردد و آنها یا نماینده آنها برای امامت آن موجود باشد.

نماز جنازه

- در دین انبیاء علیهم السلام، برای کسانی که می میرند، نماز جنازه نیز ضروری دانسته شده است.
- بعد از شستن و تجهیز و تکفین میت، این نماز به شیوه ایکه ادا می گردد، قرار ذیل است:
- مرده را بین خود و قبله گذاشته مقتدیان پشت سر امام صف می بندند؛

- با رفع یدین «الله اکبر» گفته نماز شروع می‌شود؛
- همانند عیدین، در این نماز هم چند تکبیر اضافی گفته می‌شود؛
- بعد از تکبیرات و دعاها، در حالت قیام سلام گفته نماز ختم می‌گردد.

در شکل نماز، حد اقل همین عبادات است که مسلمانان بدان مکلف شده‌اند. با وجود این، قرآن بیان می‌دارد که هر کسی به میل خود کار نیکی انجام دهد، خداوند آن را قبول می‌کند. به همین شکل فرموده است که در حالت مصیبت از صبر و نماز کمک بگیرید. بنابراین، با نظر داشت این هدایات، مسلمانان بر علاوه نمازهای لازمی ای که در بالا توضیح داده شد، بالعموم نوافل را نیز می‌خوانند. تفصیلات این نوع نوافل را که رسول الله ﷺ خوانده است یا مردم را بر خواندن آن ترغیب نموده است، در روایات می‌توان دید.

زکات

زکات دوم مهمترین عبادت بعد از نماز است. یکی از آدابی که انسان جهت پرستش معبودهای خود بطور عمومی اختیار نموده این است که از مال، مواشی و محصولات خود یک حصه را به عنوان نذر به آنها تقدیم کند. این به صدقه، نیاز، نذر و قربانی تعبیر می‌شود. در دین انبیاء علیهم السلام، حیثیت زکات اصلاً همین است و بر این مبناست که عبادت قرار داده شده است. ازین‌رو، قرآن در چندین جای برای زکات از کلمه «صدقه» کار گرفته است و وضاحت فرموده که با فروتنی

و خشوع دل ادا شود. در گذشته‌ها، شیوهٔ عام در این زمینه این بوده که بعد از نذر، شیء نذر شده از معبد گرفته به خدام داده می‌شد تا آنها به کسانی که برای عبادت به معبد می‌آمدند، خدمتگزاری کنند. این روش دیگر دنبال نمی‌گردد. بجای آن به مسلمانان هدایت داده شده که این مال را به ارباب حل و عقد بمنظور برآورده ساختن نیازهای نظم اجتماعی تسلیم کنند. به رغم آن، هیچگونه تغییری به دلیل این هدایت در ماهیت و حقیقت زکات بوجود نیامده. زکات برای خداوند مختص شده است و هنگامیکه بنده‌های او آن را ادا می‌کنند، تصمیم‌پذیرائی آن هم در همان بارگاه گرفته می‌شود.

تاریخ زکات

تاریخ زکات همان است که از نماز است. از قرآن معلوم می‌شود که حکم آن نیز همیشه در شریعت انبیاء علیهم السلام موجود بوده است. وقتی الله متعال به مسلمانان هدایت داد زکات را بپردازند، برای آنها امر بی‌گانه نبود. همهٔ پیروان دین ابراهیمی از احکام آن بطور کامل آگاه بودند. زکات سنتی بود که از قبل وجود داشت و نبی «ﷺ» آن را به حکم خداوند و بعد از اصلاحات لازم در بین مسلمانان جاری ساخت.

مقصد زکات

اگر دقت کنید، مقصد زکات از نام آن معلوم می‌شود. ویژگی اصلی این لفظ طهارت و پاکی است. لہذا، مراد از آن مالی است که جهت بدست آوردن پاکی و طهارت، داده می‌شود. از این معلوم است که مقصد زکات همان است که از تمام دین است. زکات، نفس را از آلائشاتی پاک می‌کند که از محبت مال می‌تواند در آن پیدا شود، در

مال برکت پیدا می‌کند و باعث افزایش پاکی آن برای نفس انسان می‌گردد. زکات حد اقل مطالبه در خصوص انفاق در راه الله متعال است که یک مسلمان باید در هر حال برآورده سازد. بنابراین، اگرچه نمی‌توان از طریق آن تمام چیزهایی را بدست آورد که در نتیجه برآورده ساختن مطالبات عام انفاق بیش از این می‌توان بدست آورد، اما دل انسان با این نیز با خداوند خود وابسته می‌شود و غفلتی که نسبت به الله متعال به دلیل وابستگی خاطر انسان با دنیا و اسباب دنیا بر او طاری می‌گردد تا حد زیادی از بین می‌رود.

قانون زکات

قانون زکات درج ذیل است:

۱- بجز محصولات، وسایل کار و بار، چیزهای استفاده شخصی و سرمایه کمتر از حد نصاب، هیچ چیز دیگر از زکات مستثنی نیست. زکات بر هر مال، هر نوع مواشی و بر هر نوع محصول، عاید می‌گردد و از هر شهروند مسلمان حکومت در هر سال لازماً گرفته می‌شود.

۲- شرح آن قرار ذیل است:

- در مال، سالانه دو و نیم فیصد.

در صورتیکه محصول تنها از راه کار یا تنها از سرمایه به وجود آمده باشد، حین وقت هر محصول، زکات ۱۰ در صد و اگر با تعامل کار و سرمایه بدست آمده باشد، ۵ در صد و در صورتیکه بدون هر دو، صرفاً به عنوان عطیۀ خداوندی حاصل شود، پس زکات ۲۰ در صد است.

در مواشی:

۱- شترها

از ۵ تا ۲۴، بر هر پنج شتر، یک بز؛
از ۲۵ تا ۳۵، یک شتر ماده یک ساله و اگر شتر ماده میسر نباشد،
یک شتر دو ساله؛

از ۳۶ تا ۴۵، یک شتر ماده دو ساله؛
از ۴۶ تا ۶۰، یک شتر ماده سه ساله؛
از ۶۱ تا ۷۵، یک شتر ماده چهار ساله؛
از ۷۶ تا ۹۰، دو شتر ماده دو ساله؛
از ۹۱ تا ۱۲۰، دو شتر ماده سه ساله؛
بر بیشتر از ۱۲۰ شتر، در بدل هر ۴۰ شتر، یک شتر ماده دو ساله و
بر هر پنجاه شتر، یک شتر ماده سه ساله.

ب- گاوها

بر هر ۳۰ گاو، یک گوساله یک ساله و بر هر ۴۰ گاو، یک گوساله
دو ساله.

ج- بزها

بر ۴۰ تا ۱۲۰ بز، یک بز؛
بر ۱۲۱ تا ۲۰۰ بز، دو بز؛
بر ۲۰۱ تا ۳۰۰ بز، سه بز؛
بر بیشتر از ۳۰۰ بز، سر هر ۱۰۰ بز، یک بز.
۳- طبق قرآن، جزئیات مواردی که باید زکات بر آن به مصرف
برسد قرار ذیل است:

جهت کاهش فقر و کمک به مساکین.

برای همه کارکنان دولت در بدل خدماتی که توسط آنها ارایه می‌گردد.

برای تمام مصارف سیاسی که در منافع اسلام و مسلمانان باشند.

برای نجات از هر نوع غلامی.

جهت کمک به اشخاصیکه دچار نقصان و خساره شده باشند یا زیر بار قرض باشند.

در کارهای مربوط به خدمت دین و جهت بهبود امور مردم.

جهت کمک به مسافری و اعمار جاده‌ها، پل‌ها، سرای‌ها و سایر تسهیلات برای آنها.

۴- صدقه فطر هم یک نوع زکات است. مراد از آن غذای صبح و شب یک شخص است که ادا کردن آن از طرف هر شخص کوچک و بزرگ، لازم گردانیده شده و در ختم رمضان قبل از نماز عید داده می‌شود.

روزه

سوم مهمترین عبادت، بعد از نماز و زکات، روزه است. در زبان عربی، کلمه «صوم» برای آن استعمال می‌شود که مفهوم آن اجتناب از یک چیز و ترک کردن آن است. در اصطلاح شریعت، این کلمه جهت ترک خوردن و نوشیدن و روابط زناشوهری با حدود و قیود خاص، استعمال شده است. در زبان فارسی به همین روزه می‌گویند. انسان در این دنیا دارای وجود عملی هم است، بنابراین، وقتی احساس عبادت او

برای الله متعال به این وجود عملی او ربط پیدا می‌کند، پس بر علاوه پرستش شامل اطاعت نیز می‌گردد. روزه اظهار نمونوی این اطاعت است. در روزه، بنده بر اساس حکم پروردگار خود، به منظور طلب رضا و خوشنودی او، برخی مباحات را بر خود حرام نموده، به اطاعت مجسم تبدیل می‌شود و بدین شکل گویا به زبان حال اعلام می‌کند که هیچ چیز مهمتر از الله متعال و حکم او نیست. اگر الله متعال یک چیز جایز طبق قانون فطرت را هم برای او ممنوع قرار می‌دهد، به حیث بنده شایسته همین است که او در برابر آن بی‌چون و چرا سر تسلیم خم کند. اگر دقت کنید، این حالت احساس و اعتراف بر عظمت و جلال و بزرگی و کبریائی الله متعال در حقیقت اظهار واقعی شکرگزاری او نیز است. قرآن بر همین اساس روزه را تکبیر و شکرگزاری خداوند قرار داده و فرموده است که ماه رمضان برگزیده شده تا به پاس هدایتی که الله متعال به شکل قرآن در این ماه به شما عطا نموده و در آن حجت‌های روشن و قاطع جهت رهنمایی عقل و امتیاز بین حق و باطل وجود دارد، کبریائی او را بیان کنید و شکر گزار او باشید.

منتتهای کمال روزه این است که انسان در حالت روزه بعضی محدودیت‌های اضافی را بر خود وضع کند، و برای چند روز از مردم جدا شده در مسجد نشیمن اختیار کند و هرچه زیادت‌تر الله متعال را عبادت کند. در اصطلاح به آن «اعتکاف» گفته می‌شود. با وجود اینکه اعتکاف مانند روزه‌های رمضان لازم گردانیده نشده، اما از نقطه نظر تزکیه نفس، اهمیت زیاد دارد. مقصد اصلی روزه از کیفیت خاصی که از امتزاج روزه

و نماز و تلاوت قرآن در آن پیدا می شود و حالت تجرد و انقطاع و تبتل الی الله که بر نفس انسان طاری می گردد، به درجه کمال بدست میاید.

تاریخ روزه

مانند نماز، تاریخ روزه هم نهایت قدیمی است. قرآن بیان می نماید که روزه بر مسلمانان همانند ملت های گذشته فرض شده است. بنابراین، یک امر حقیقی است که تصور روزه در تمام مذاهب به عنوان یک عبادت مهم جهت تربیت نفس وجود داشته است.

مقصد روزه

مقصد روزه در قرآن حصول تقوای خداوند بیان شده است. منظور از تقوا در اصطلاح قرآن این است که انسان در شب و روز خود مطابق حدود تعیین شده الله متعال زندگی کند و در اعماق دل خود بیم داشته باشد که اگر حدود او را نقض کند، از نتایجش هیچ کس بجز الله نمی تواند او را نجات دهد.

قانون روزه

قانون آن درجل ذیل است:

اجتناب از خوردن و نوشیدن و روابط زناشوهری با همسران به نیت روزه و محض برای خوشنودی الله متعال، روزه است. این ممنوعیت از فجر تا شروع شب وجود دارد. بنابراین، خوردن و نوشیدن و رفتن نزد همسران در شب های روزه کاملاً مجاز است. ماه رمضان برای روزه مختص شده است؛ بنابراین، بر شخصی که این ماه را دریابد، فرض است که تمام ماه روزه بگیرد.

اگر به دلیل مرض یا سفر یا مجبوری دیگر، کسی نتواند روزه رمضان را تکمیل کند، لازم است آن را با گرفتن روزه در ایام دیگر جبران کند و تعداد آن را تکمیل کند.

روزه گرفتن در حالت حیض و نفاس ممنوع قرار داده شده است. با این حال، روزه‌های ترک شده به این دلیل هم باید بعداً بطور کامل جبران گردد.

منتهای کمال روزه، اعتکاف است. اگر الله متعال این توفیق را نصیب کسی نماید، برای او لازم است هر چند روزی که در ماه رمضان ممکن باشد، از دنیا جدا شده برای عبادت الله متعال در مسجد گوشه‌نشین شود و جز برای ضرورت ناگزیز انسانی، از مسجد بیرون نشود.

وقتی انسان در اعتکاف نشسته باشد، اگرچه در شب‌های رمضان بر خوردن و نوشیدن ممنوعیت نیست، اما رفتن نزد همسر برای او جایز نیست. الله متعال آن را در حالت اعتکاف ممنوع قرار داده است.

حج و عمره

حج و عمره در دین ابراهیمی منتهای کمال عبادت هستند. تاریخ آن با منادی ابراهیم «علیه السلام» بعد از تعمیر مسجد حرام آغاز شد وقتی اعلام کرد که مردم جهت ادای نذر برای خداوند بیایند و با آمدن در اینجا عهدی را که در خصوص ایمان بر توحید بسته بودند تجدید کنند.

آخرین درجهٔ احساس پرستش برای معبود خود این است که بنده آماده شود بر اساس مطالبهٔ او جان و مال خود را نذر کند. حج و عمره تمثیل همین نذر است. هر دوی اینها حقیقت واحد را تمثیل می‌کند. تنها تفاوت بین آنها این است که عمره اجمال و حج تفصیل آن است. هدفی که نذر کردن جان و مال برای آن مطالبه شده بطور کامل از این تفصیل نمایان و واضح می‌گردد.

الله متعال فرموده که ابلیس از بدو علیه برنامه‌ای که حین تخلیق آدم برای او در دنیا طرح شده بود، اعلام جنگ کرد. ازین رو، بنده‌های الله تا قیامت با این دشمن ازلی و اولاد او بر سر جنگ خواهند بود. امتحان دنیا همین نبرد است که آیندهٔ ابدی انسان بر کامیابی و ناکامی در آن منحصر است. ما جان و مال خود را در این جنگ نذر خداوند می‌کنیم. این جنگ علیه ابلیس در حج تمثیل شده است. تمثیل قرار ذیل است:

بنده‌های الله متعال بر ندای پروردگار خود، از مال و متاع دنیا و لذتها و مصروفیت‌های آن دست می‌کشند.

سپس «لیک لیک» گفته به میدان جنگ می‌رسند و کاملاً همانند مجاهدین در یک دره جابجا می‌شوند.

روز بعد به یک میدان باز رسیده، برای گناهان خود طلب مغفرت می‌کنند، جهت کامیابی در این جنگ دعا و مناجات می‌کنند و خطبهٔ امام خود را می‌شنوند.

بنابر تقاضای تمثیل، نمازهای خود را قصر و جمع نموده ادا می‌کنند و در راه به شکل مختصر توقف نموده دوباره خود را به اقامتگاه خود می‌رسانند.

سپس شیطان را سنگ باران می‌کنند، با تقدیم قربانی حیوانات خویش، خود را نذر خداوند می‌کنند، موی سر را می‌تراشند و بمنظور طوافِ نذر، به معبد و قربان‌گاه اصلی حاضر می‌شوند. بعد از آن از آنجا بر می‌گردند و برای دو یا سه روز به همان ترتیب بر شیطان سنگ باری می‌کنند.

چنت از این لحاظ می‌بینید، احرام در حج و عمره علامت این است که بنده مؤمن از تمام لذت‌ها، مصروفیت‌ها و مرغوبات دنیا دست کشیده است و بدن خود را با تکه‌های نادوخته پوشانیده، برهنه سر و تا یک حد بدون پاپوش، دقیق با هیئت و صورت راهبان، جهت رسیدن به حضور پروردگار خود از خانه بیرون شده است.

تلبیه پاسخ صدایی است که ابراهیم «علیه السلام» بعد از تعمیر مجدد بیت الحرام به حکم الله متعال بر سر یک سنگ ایستاده، بلند نموده بود. آن صدا اکنون به گوشه گوشه دنیا رسیده است و بنده‌های الله متعال ترانه دلنواز «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» را در جواب آن صدا و با اعتراف بر نعمت‌های خداوند و اقرار بر توحید او، می‌خوانند.

طواف، گردش نذر است. این سنت از ایام قدیم در دین ابراهیمی وجود دارد که کسی که قربانی می‌شود یا کسی که برای خدمت معبد نذر می‌گردد، پیشروی معبد یا قربان‌گاه دور داده شود.

استلام حجر اسود، نشانهٔ تجدید عهد است. بنده این سنگ را تمثیلاً دست پروردگار خود تلقی نموده، دست‌های خود را بر آن قرار می‌دهد و مطابق رویهٔ قدیمی در خصوص عهد و میثاق، با بوسیدن آن این عهد را تجدید می‌کند که با قبول اسلام، او در معاوضهٔ جنت، جان و مال، همه را تسلیم الله متعال کرده است.

سعی، طواف از قربان‌گاه اسماعیل «علیه السلام» است. ابراهیم «علیه السلام» با ایستادن بر کوه صفا، این قربان‌گاه را مشاهده نموده بود و جهت تعمیل حکم، با کمی شتاب قدم زده بسوی مروه رفته بود. بنابراین، طواف صفا و مروه هم‌گردش نذر است که اول در پیشروی معبد و بعد از آن در محل قربانی انجام داده می‌شود.

عرفات، قایم مقام معبد است، جاییکه مجاهدین نبرد با شیطان جمع می‌شوند، برای گناهان خود طلب مغفرت می‌کنند و برای کامیابی در جنگ دعا و مناجات می‌کنند.

مزدلفه، اقامت در راه است، جاییکه مجاهدین شب را می‌گذرانند و صبح بیدار می‌شوند و قبل از وارد شدن به میدان نبرد یک بار دیگر دعا و مناجات می‌کنند.

رمی لعنت بر ابلیس و علامت جنگ علیه اوست. رمی با این عزم انجام داده می‌شود که بندهٔ مؤمن بر چیز کمتر از عقب نشینی ابلیس راضی نخواهد شد. حقیقت روشن است که این دشمن ازلی انسان وقتی وسوسه انگیزی می‌کند، بعد از آن خاموش نمی‌نشیند، بلکه سلسلهٔ تلاش خود را ادامه می‌دهد. با این حال، اگر انسان مقاومت کند، تاخت

و تاز او به تدریج ضعیفتر می‌شود. از سه روز رمی و جمرات بزرگ اول و بعد از آن جمرات کوچک، همین حقیقت واضح شده است.

قربانی، فدیۀ جان است و تراشیدن موی سر علامت این است که نذر تقدیم گردیده و اکنون بنده می‌تواند با این علامت دائمی اطاعت و غلامی خداوند خود به خانۀ خود بر گردد.

از این جریان می‌توان حدس زد که عبادت حج و عمره، که بر هر مسلمان صاحب استطاعت حد اقل یک بار در زندگی فرض گردیده، دارای چه جایگاه خارق العاده است.

مقصد حج و عمره

مقصد حج و عمره همان است که حقیقت آنهاست، یعنی اعتراف بر نعمت‌های الله متعال، اقرار به توحید او و یادآوری این نکته که با قبول اسلام ما خود را نذر پروردگار خود ساخته‌ایم. این چیز است که معرفت آن و رسوخ آن در دل و ذهن را قرآن به منافع مقامات حج تعبیر نموده است. مقصد حج و عمره از واژه‌های ذکری که برای آن تعیین شده بسیار خوب واضح می‌گردد. آشکارا معلوم می‌شود که الفاظ آن بمنظور برجسته ساختن و به شکل درست ذهن نشین ساختن مقصد متذکره انتخاب شده اند. بدین سبب، بعد از بستن احرام، این الفاظ بر زبان هر شخص به شکل مسلسل جاری می‌باشند.

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ»

«من حاضرم، ای الله، من حاضرم؛ من حاضرم، تو هیچ شریکی نداری، من حاضرم، حمد برای توست، همه نعمت‌ها از آن توست و پادشاهی نیز برای توست؛ تو هیچ شریکی نداری.»

ایام حج و عمره

برای عمره زمان تعیین نشده است. مردم هر وقت بخواهند می‌توانند در جریان سال، آن را انجام دهند. البته برای حج، روزهای ۸ تا ۱۳ ذوالحجه تعیین گردیده و تنها در همین روزها می‌توان حج را ادا نمود.

روش حج و عمره

روشی که برای حج و عمره تعیین شده، به شرح ذیل است:

عمره

احرام عمره به نیت آن بسته شود.

کسانی که از بیرون می‌آیند، احرام را در میقات خود ببندند؛ کسانی که در مکه هستند، خواه مقیم مکه باشند یا بطور مؤقت در مکه مستقر باشند، احرام را در جایی بیرون از حدود حرم ببندند؛ و میقات مردمی که خارج از این حدود، اما داخل میقات زندگی می‌کنند، جایی است که در آن مقیم هستند. آنها در محل استقرار خود احرام ببندند و خواندن تبلیه را شروع کنند.

ورد تبلیه تا رسیدن به بیت الله ادامه داده شود.

بعد از رسیدن به بیت الله، طواف آن صورت گیرد.

سپس سعی صفا و مروه انجام داده شود.

بعد از قربانی، مردها با تراشیدن یا اصلاح موهای خود و زنها با بریدن یک کم موی از آخر موهای خود، احرام را درمیاورند.

احرام یک اصطلاح است. مفهوم آن این است که کسانی که احرام می‌بندند دیگر هیچ سخن شهوانی را بزبان نمی‌آورند، هیچ چیز زیب و زینت، مانند عطر و غیره را استعمال نمی‌کنند، ناخن نمی‌گیرند، موی کدام عضو بدن را تراش نمی‌کنند، گندگی را هم از خود دور نمی‌کنند، حتی شپش بدن خود را نمی‌کشند، شکار نمی‌کنند، لباس دوخته شده را نمی‌پوشند، سر و صورت و حصه بالای پاهای خود را برهنه می‌مانند، یک چادر را بطور ته بند بسته و دیگری را دور خود می‌پیچانند.

البته زنها می‌توانند لباس‌های دوخته شده بپوشند و سر و پای خود را هم بیپوشانند. برای آنها صرف باز ماندن صورت و دست‌ها ضروری است.

میقات محلاتی است که برای مردمی که به هدف حج می‌آیند، دورتر از حدود حرم تعیین می‌گردند. آنها نمی‌توانند بدون احرام پیشتر از آن بروند. تعداد این محلات پنج است: برای کسانی که از مدینه می‌آیند، ذوالحلیفه، برای کسانی که از یمن می‌آیند، یلملم، برای کسانی که از مصر و شام می‌آیند، حجه، برای مردمی که از نجد می‌آیند قرن و برای کسانی که از سمت مشرق می‌آیند، ذات عراق.

مراد از تلبیه، ذکر «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ» است که به محض بستن احرام آغاز و تا رسیدن به بیت الله بطور مسلسل خوانده می‌شود.

صرف همین ذکر است که الله متعال برای حج و عمره تعیین نموده است.

واژه «طواف» برای هفت دورهای استفاده می‌شود که بعد از پاک شدن از هر نوع نجاست، دور بیت الله انجام داده می‌شود. هر یک از این دوره‌ها، از حجر اسود^۵ شروع و بر آن ختم می‌شود. در شروع هر دوره به حجر اسود استلام می‌گردد. منظور از اصطلاح استلام، بوسیدن حجر اسود یا بوسیدن دست بعد از لمس آن است. در صورت موجودیت ازدهام، اشاره توسط دست، چوب یا چیز دیگر برای این کار کفایت می‌کند.

منظور از «سعی»، طواف صفا و مروه است. سعی هم هفت دوره است که از صفا شروع می‌شود. از صفا تا مروه، یک دوره و از مروه تا صفا دوره دوم محسوب می‌گردد. آخرین دوره بر مروه تمام می‌شود. مانند قربانی، سعی بین صفا و مروه هم اختیاری است. سعی جزء لازمی عمره نیست. عمره بدون آن هم تکمیل شده می‌تواند.

واژه «هدی» برای حیواناتی استفاده می‌شود که برای قربانی در حرم مختص شده باشند. این حیوانات جهت تفکیک علامت‌گذاری می‌گردند و نواری بر گردن آنها بسته می‌شود.

حج

همانند عمره، اولین کار برای حج این است که احرام به نیت آن بسته شود.

۵. این، سنگ تعمیر قدیمی بیت الله است که به عنوان علامت تجدید عهد در یک گوشه آن نصب گردیده.

کسانی که از بیرون می‌آیند، احرام را در میقات خود ببندند؛ کسانی که در مکه هستند، خواه مقیم مکه باشند یا بطور مؤقت در مکه مستقر باشند، احرام را در جایی بیرون از حدود حرم ببندند؛ و میقات مردمی که خارج از این حدود، اما داخل میقات زندگی می‌کنند، جایی است که در آن مقیم هستند. آنها در محل اقامت خود احرام ببندند و خواندن تلبیه را شروع کنند.

به تاریخ ۸ ذوالحجه، به سوی منی حرکت و آنجا قیام شود.

صبح ۹ ذوالحجه، به سوی عرفات حرکت شود.

بعد از رسیدن به آنجا، امام خطبه حج را قبل از ادای نماز ظهر می‌خواند، سپس نمازهای ظهر و عصر جمع و قصر گردیده خوانده شود. بعد از نماز، تا هر وقتی که ممکن باشد، در حضور خداوند تسبیح و تحمید، تکبیر و تهلیل و دعا و مناجات شود.

بعد از غروب آفتاب، به طرف مزدله حرکت شود. بعد از رسیدن به مزدلفه، نمازهای مغرب و عشاء جمع و قصر گردیده ادا شود.

شب در همین میدان قیام شود.

بعد از نماز فجر، مانند عرفات، در اینجا هم برای یک کم وقت تسبیح و تحمید، تکبیر و تهلیل و دعا و مناجات شود.

سپس به سوی منا حرکت شود و در آنجا به جمره عقبه رسیده خواندن تلبیه متوقف گردد و هفت سنگ بر این سنگ زده شود. اگر حیوان هدی همراه باشد یا قربانی نذر و کفاره واجب شده باشد، پس باید قربانی شود.

بعد از آن، مردها با تراشیدن یا اصلاح مو و زن‌ها با بریدن کمی موی از آخر موهای خود، لباس احرام را درپیاورند.

سپس به بیت الله رفته، طواف آن شود.

همه محدودیت‌های مربوط به احرام با آن خاتمه می‌یابد. اگر کسی میل داشته باشد، می‌تواند سعی صفا و مروه را بطور تطوع انجام دهد.

بعد از آن، مجدداً به منی رفته، برای دو یا سه روز قیام شود و هر روز، هفت سنگ اول بر جمره الاولى، بعد به جمره الوسطی و در آخر به جمره الاخری زده شود.

مناسک حج و عمره از زمان ابراهیم «علیه السلام» همین است. قرآن در آن هیچ تغییری نیاورده؛ تنها کاری که انجام داده این است که برخی مسائل فقهی مربوط به آن را توضیح داده است.

مسائل مذکور درج ذیل است:

اولین حکم این است که تعظیم حرمت‌هایی که الله متعال در خصوص حج و عمره مقرر نموده اند، تقاضای ایمان است. این حرمت‌ها باید تحت هر نوع شرایط پابرجا باشد. با وجود این، اگر یک گروه از رعایت آنها سرپیچی می‌کند، در عوض مسلمانان هم حق خواهند داشت عمل بالمثل کنند، چون حرمت‌ها تنها ممکن است بطور متقابل پابرجا بمانند؛ یک گروه نمی‌تواند آن را بطور یکجانبه رعایت کند.

حکم دوم این است که به رغم این اجازه، مسلمانان نمی‌توانند در این اقدام پیش‌قدم باشند. اینها، حرمت‌های الله متعال هستند؛ پیش‌قدمی در نقض آنها بدترین جرم است. تحت هیچ گونه شرایطی نباید مرتکب آن شد.

حکم سوم این است که ممانعت شکار در حالت احرام صرف در باره حیوانات خشکی است؛ شکار حیوانات دریایی یا خوردن حیوانات شکار شده توسط دیگران جایز است. با این حال، معنای این اجازت این نیست که مردم کوشش کنند از آن پیشتر روند. شکار خشکی در هر حالت ممنوع است. لهذا اگر شخصی عمداً مرتکب این گناه می‌شود، باید کفاره آن را ادا کند.

کفاره در این حالت، به سه شکل بوده می‌تواند:

هر نوع حیوانی که شکار شده است، از همان شکل کدام حیوان از مواشی خانه برای قربانی به بیت الله فرستاده شود. اگر این ممکن نباشد، متناسب به قیمت حیوان به مساکین غذا داده شود.

اگر این هم مشکل باشد، به تعداد مساکینی که یک شخص باید به آنها غذا بدهد، روزه گرفته شود.

فیصله این مسئله را دو مسلمان قابل اعتماد خواهند کرد که بدیل حیوان چی باشد یا اگر قربانی حیوان معذور شده است، پس قیمت آن چی باشد یا در بدل آن به چه تعداد مساکین غذا داده شود یا چند روزه گرفته شود. هدف این حکم این است که هیچ فرصتی برای مرتکبین جرم جهت طرفداری و جانبداری از خود نماند.

طبق حکم چهارم، در صورتیکه عازمین حج و عمره در جایی بمانند و پیش رفتن برای آنها ممکن نباشد، باید از میان شتر، گاو و بز، هر کدام را که میسر باشد، برای قربانی به بیت الله بفرستند و اگر ارسال آن ممکن نباشد، در همانجا قربانی کنند و موی سر خود را تراش نموده،

احرام را بکشند. حج و عمره آنها همین است. در این خصوص البته واضح باشد که خواه در چنین جایی قربانی شود یا در مکه و منی، تراشیدن موی سر قبل از قربانی جایز نیست مگر اینکه شخص مریض باشد یا سر او به تکلیفی مبتلا باشد و او مجبور شود قبل از قربانی موی سر خود را تراش کند. قرآن اجازت داده که اگر چنین مجبوری پیش آید، مردم می‌توانند موی سر خود را تراش کنند، لیکن فدیۀ آن را به شکل روزه، صدقه یا قربانی بدهند و تعداد و مقدار آن را به هر نحویکه به صوابدید خود مناسب بدانند، تعیین کنند.

طبق حکم پنجم، اگر کسانی که از بیرون می‌آیند بخواهند حج و عمره را در یک سفر انجام دهند، پس می‌توانند. طریقه آن این است که آنها اول عمره نموده احرام را بکشند و سپس در ۸ ذوالحجه در مکه دوباره احرام را بسته، حج کنند. این صرفاً اجازت است که الله متعال با درنظرداشت زحمت دو سفر برای کسانی عطا فرموده که از بیرون عازم حج می‌گردند. لهذا آنها باید فدیۀ آن را بدهند. دو نوع آن وجود دارد: از جمله شتر، گاو و بز، هر کدام که میسر باشد، قربانی شود. اگر این ممکن نباشد، ده روزه گرفته شود. سه روزه در ایام حج و هفت روزه بعد از برگشت از حج.

از این معلوم می‌شود که نزد الله متعال بهتر است برای حج جدا و برای عمره جدا سفر شود. بدین سبب، قرآن با صراحت بیان کرده که این رعایت برای کسانی نیست که خانه‌هایشان به مسجد حرام نزدیک است.

حکم ششم این است که می‌توان بتاريخ ۱۲ ذوالحجه از منی برگشت و نیز می‌توان تا ۱۳ ذوالحجه در آنجا ماند. الله متعال بیان

نموده که در هر دو حالت، هیچ گناهی نیست چون اصلاً مهم این نیست که مردم چند روز در آنجا ماندند، بلکه مهم این است که هر چند روزی که در آنجا بودند، در یاد خداوند و با تقوای او بودند.

قربانی

قربانی در تمام مذاهب دنیا وسیله بسیار بزرگ تقرب به الله متعال بوده است. حقیقت آن همان است که از زکات است، اما قربانی نذر مال نه بلکه نذر جان است؛ جانی که به وسیله حیوانی رهایی می‌یابد که ما بدیل آن ساخته، قربانی می‌کنیم.

تاریخ قربانی

تاریخ آن با آدم علیه السلام آغاز می‌گردد. در قرآن بیان شده که وقتی دو پسر او (هابیل و قابیل) نذرهای خود را به خداوند تقدیم نمودند، نذر یکی قبول شد و از دیگری قبول نشد. در انجیل آمده که هابیل در این موقع زاده‌گان اولیه بز خود را تقدیم نموده بود.

این روش واضح است که بعد از آن هم پابرجا بود. بنابراین، آثار آن را ما در تمام مذاهب می‌توانیم پیدا کنیم. البته بعد از قربانی ابراهیم «علیه السلام»، اهمیت، عظمت و وسعت و همه‌گیری که این عبادت دارای آن شد، مسلماً قبل از آن نداشت. زمانیکه به ایشان هدایت داده شد که بجای پسر خود حیوان را قربانی کند، الله تعالی فرمود که ما اسماعیل را در عوض یک ذبح عظیم رها ساختیم. معنای آن این بود

که نذر ابراهیم قبول شده بود و اکنون مردم یاد این واقعه را، نسل در نسل، با قربانی‌های خود تازه نگه خواهند داشت. همین عبادت است که ما در موقع حج و عمره و در روز عیدالاضحی بطور یک عبادت نفل با تمام اهتمام انجام می‌دهیم.

مقصد قربانی

مقصد آن شکرگزاری الله متعال است. ما نذرانه جان خود را در بارگاه خداوندی، با قراردادن حیوانات قربانی به عنوان علامت آن، تقدیم می‌کنیم پس گویا بر هدایت اسلامی شکر الله متعال را ادا می‌کنیم که ابراهیم «علیه السلام» با قربانی فرزند یکتای خود اظهار نموده بود. الفاظ تکبیر و تهلیل در این موقع برای همین منظور تکرار می‌شوند. اگر دقت کنید، قربانی منتهای کمال پرستش است. با دور دادن رخ خود و حیوان خود بطرف قبله و با گفتن «بسم الله، والله اکبر»، ما حیوان خود را در حالت قیام یا سجده با این احساس نذر پروردگار خود می‌کنیم که گویا در حقیقت خود را نذر او می‌کنیم.

قانون قربانی

قانون آن قرار ذیل است:

از همه حیوانات نوع انعام می‌توان قربانی کرد.

حیوان قربانی بدون عیب و دارای سن خوب باشد.

وقت قربانی، یوم النحر به تاریخ ۱۰ ذوالحجه بعد از فراغت از نماز

عیدالاضحی شروع می‌شود.

ایام قربانی همان است که برای قیام در منی بعد از بازگشت از مزدلفه تعیین شده است. به این روزها در اصطلاح «ایام تشریق» گفته می‌شود. در این ایام، علاوه بر قربانی، این سنت هم قائم شده که بعد از جماعت هر نماز، تکبیرها گفته شود. حکم تکبیر بعد از نمازها، مطلق است. الفاظ خاص برای آن در شریعت مقرر نشده اند.

مردم می‌توانند گوشت قربانی را بدون هر نوع شک و تردید هم خود بخورند و هم به دیگران بدهند.

قانون جامعه

خالق انسان، به او فطرت حیوان جامعه پسند عطا فرموده است. دلیل آن این است که تخلیق انسان بدین شکل صورت نمی‌گیرد که خالقش او را در یک جایی در آسمان خلق کند و بالکل در عالم شباب به شکل مستقیم بر زمین نازل کند و سپس بدون گذراندن او از مراحل هرم و شیب، او را در حالت شباب پس ببرد. بر عکس، انسان در تاریکی‌های مطلق به حیث یک طفل ناتوان به وجود می‌آید. در آغوش مادر، چشم می‌گشاید. او نخست بر زمین لغزیده حرکت می‌کند، بعد بر زانوهای راه می‌رود و سپس با بسیار مشکل توان ایستاد شدن بر پاها را خود را بدست می‌آورد. بعد از آن هم در هر قدم، محتاج کمک می‌باشد تا جاییکه بعد از طی کردن بسیار مراحل طفولیت و بچگی و بعد از رسیدن به پانزده یا شانزده سالگی، جوان می‌شود. این عمر شباب او نیز بیش از بیست یا سی سال طول نمی‌کشد.

بعد از آن انسان می‌بیند که آثار پیری ظاهر می‌شود و بارها بعد از رسیدن به انتهای بلندیهای علم و معرفت، دوباره مجبور می‌شود همانند اطفال ناتوان روزهای خود را بر رحم و کرم دیگران بسر کند.

این وضعیت انسان لازماً تقاضا می‌کند که او به عنوان یک هستی جامعه پسند زندگی کند. داعیه زندگی اجتماعی به حیث مرد و زن، از

آغاز خلقت بطور کامل در درون آنها وجود می‌داشته باشد. برای آنها لازم نیست بمنظور دستیابی به آن به جایی بیرون از خود بروند. انسان هنگامیکه به دنیا می‌آید، ساز و برگ و خیمه و خرگاه خود را با خود می‌آورد و وادی و کوه‌سار باشد یا دشت و بیابان، در هر جا بزم خود را خود آراسته می‌کند.

تاریخ انسان نشان می‌دهد که با در نظر داشت این برنامه پنهان در خلقت او، وقتی آدم «علیه السلام» به حیث اولین انسان به دنیا تشریف آورد، تنها فرستاده نشد، بلکه الله متعال از جنس او جفت او را برای رفاقتش خلق کرد. سپس بسیار زن و مرد را به وسیله آنها در دنیا منتشر ساخت تا جاییکه خاندان و قبیله ایجاد شد و بالاخره به سطح حکومت نظم اجتماعی ایجاد شد که در آن برای انسان چیزهایی میسر شد که برای تحقق توانایی‌های مخفی او ناگزیر بود.

بر اساس این حقایق است که در دین انبیاء «علیهم السلام»، راه و طریقه رفاقت دایمی بین زوجین اختیار شده است. در صورتیکه انسان از طفولیت تا پیری در نظر گرفته شود، واضح می‌شود که با نظر داشت نیازهای زندگی، روانی و اجتماعی او، همین روش با عقل و فطرت مطابقت دارد. قانون مفصلی جهت رهنمایی عقل انسان در برخی معاملات مهم جامعه ای که در نتیجه آن ایجاد می‌گردد، از طریق انبیاء «علیهم السلام» به بنی آدم داده شده است. این قانون را می‌توانیم تحت عناوین ذیل، بیان کنیم.

نکاح

روش مجاز برای مرد و زن جهت حصول تسکین جنسی از یکدیگر، صرف نکاح است. نکاح عهد رفاقت دایمی بین مرد و زن است که با ایجاب و قبول علانیه در مقابل مردم و بعد از تذکیر توسط یک شخص مسؤول بر این موقع، با تعهد و سنجیدگی کامل، منعقد می‌شود. در خصوص نکاح، زن‌ها مانند مردها مالک رضای خود هستند و در چارچوب حدود الهی، آزادی کامل دارند در این مورد تصمیم بگیرند. بدون رضایت آنها، هیچ‌گونه تصمیمی بر آنها تحمیل شده نمی‌تواند.

محرمات

نکاح با مادر، دختر، خواهر، عمه، خاله، خواهرزاده و برادرزاده ممنوع است. الله تعالی می‌خواهد که نگاه بچه برای مادر، نگاه پدر برای دختر، از برادر برای خواهر، از برادرزاده برای عمه، از ماما برای خواهرزاده و از کاکا برای برادرزاده، از هر نوع آرایش جنسی و شهوت پاک باشد، چون موجودیت چنین علاقه‌ای در این روابط، هادم شرف انسانی و کاملاً منافی احساس پاک شرم و حیاست که بین انسان‌ها و حیوانات وجه امتیاز است. همین حکم بر روابط رضاعی نیز اطلاق می‌شود. بنابراین، هر رابطه‌ای که به دلیل نسب حرام است، به دلیل رضاعت هم حرام می‌گردد. تقدس روابطی که از رضاعت ایجاد می‌شود نیز برای فطرت انسان کاملاً واضح است. ازین رو، نکاح سنو برای خسر و نگاه مادر، دختر، خواهر، خاله، عمه، برادرزاده و خواهرزاده زن برای شوهر ممنوع است. با این حال، بخاطریکه این روابط با وساطت زن و شوهر ایجاد

می‌گردد و، بنابر این، یک نوع ضعف در آن پیدا می‌شود، قرآن سه شرط را در این زمینه مقرر نموده است.

اول اینکه صرف دختر زنی حرام است که با او خلوت شده باشد.

دوم اینکه برای حرمت سنو، صلیبی بودن پسر ضروری است.

سوم اینکه حرمت خواهر زن، عمه، خاله، برادرزاده و خواهرزاده با

حالتی خاص است که رابطه نگاه بین زن و شوهر وجود داشته باشد.

بر علاوه این رابطه‌ها، نکاح با مادراندر و زنی که در نکاح شخص

دیگر باشد هم حرام است.

حدود و شرایط

نکاح باید با مال، یعنی مهر باشد. قرآن فرموده که به عنوان یک

فریضه عاید شده توسط الله متعال، مهر شرط لازمی نکاح است.

مسئولیت فراهم ساختن نان و نفقه در عهد رابطه مستقلی که مرد و زن

ذریعه نکاح می‌بندند، همیشه به دوش مرد بوده است و مهر علامت آن

است. هیچ مقداری برای مهر مقرر نگردیده. این تصمیم به رسم و رواج

جامعه و مردم محول شده است. بدین سبب، با نظرداشت جایگاه

اجتماعی زن و با رعایت حالت اقتصادی مرد، مردم می‌توانند به هر

اندازه‌ای که بخواهند مهر تعیین کنند.

پاک دامن بودن هم برای نکاح ضروری است. هیچ زانی نمی‌تواند با

عقیقه و هیچ زانیه نمی‌تواند با مرد عفیف نکاح کند، مگر اینکه قضیه به

محاکم نرسیده باشد و آنها به وسیله توبه و استغفار خود را از این گناه

پاک کنند. این حکم به شرک هم صدق می‌کند. به همان شکلی که

تحمل نخواهد شد یکی از شوهر یا زن بر بستر شخص دیگر بخوابد، به

همان ترتیب برای هیچ مسلمانی قابل تحمل نیست در خانه او کسی دیگر با خداوند پرستش شود، بلکه این کار نزد او بدتر از خوابیدن بر بستر شخص دیگر است. البته در رابطه به یهود و نصاری این رعایت شده که مسلمانان اجازه دارند با زنان پاک دامن آنها نکاح کنند. دلیل این اجازت این است که با وجود آلوده بودن آنها بطور کامل با نجاستی مانند شرک، آنها اصلاً معتقد به توحید هستند.

حقوق و فرایض

اداره فامیل هم یک حکومت کوچک است. به همان شکلی که یک حکومت جهت قیام و بقای خود مستلزم رئیس است، به همان شکل این حکومت هم به رئیس نیاز دارد. مقام ریاست در این حکومت ممکن بود به مرد داده شود یا به زن. قرآن بیان نموده که با نظرداشت بعضی ویژگی‌های تخلیقی مرد، این ریاست به او سپرده شده و به حیث نتیجه لازمی آن، از زن‌ها تقاضا شده که اولاً، آنها شیوه موافقت و فرمانبرداری را با شوهران خود اختیار کنند و ثانیاً، از رازها و عزت و ناموس شوهران حفاظت کنند.

اگر زن این حیثیت شوهر را به چالش کشیده، بر منهدم ساختن نظام خانه خود مصمم شود، ارشاد الله متعال است که جهت نجات خانه خود، مرد می‌تواند سه گزینه را اختیار کند.

اول اینکه به زن نصیحت کند. در قرآن شریف برای آن از کلمه «وعظ» کار گرفته شده؛ بدین مفهوم که در آن یک اندازه زجر و توبیخ هم مضمّن است.

دوم اینکه با او یک نوع رفتار بی‌پرواگونه صورت گیرد تا بفهمد که اگر در رویه خود تبدیلی نیاورد، نتایجش می‌تواند بد باشد.

سوم اینکه جزای فزیکمی به زن بدهد. این جزا صرف تا اندازه‌ای بوده می‌تواند که یک معلم به تلمیذ خود یا پدر به اولاد خود می‌دهد.

هر سه حالت دارای ترتیب و تدریج است. یعنی گزینه دوم بعد از گزینه اول و سوم بعد از دوم تنها در صورتی اختیار گردد که انسان مطمئن شود گزینه قبلی نتیجه نداد و چاره‌ای جز اتخاذ قدم بعدی نیست. این آخرین حد صلاحیت تادیبی شوهر است. اگر این اقدامات منتج به اصلاح گردند، پس هیچ نوع اقدام انتقام‌جویانه نباید علیه زن صورت گیرد.

حتی اگر زن ناپسند هم باشد، تلاش بمنظور در مضیقه قرار دادن یا اذیت او جهت گرفتن مال و دارایی از او، برای هیچ بنده مؤمن جایز نیست. چنین رفتار تنها در صورتی قابل تحمل است که او به شکل آشکارا دست به بدکاری بزند. اگر اینگونه عمل از او صادر نشده باشد، او بر وفاداری خود قایم است و با پاک‌دامنی زندگی می‌کند، اذیت زن صرف به دلیل اینکه مرد او را دوست ندارد، بالکل با عدل، انصاف و فتوت و شرافت منافات دارد. فساد اخلاقی بدون تردید شایسته تنفر است اما محض به دلیل خوش نداشتن صورت کسی یا خوش نداشتن او به دلیل اختلاف سلیقوی نمی‌توان او را از حقوق زندگی شریفانه محروم ساخت. علی‌رغم دوست نداشتن همسر، باید به همان شکل با او رفتار کرد که شایسته مردم شریف است، مطابق عقل و فطرت باشد،

بر رحم و مروت مبنی باشد و در آن استلزامات عدل و انصاف رعایت گردد.

تعدد ازواج

با نظرداشت فطرتی که بر اساس آن انسان خلق شده، اداره فامیل با خوبی‌های اصلی خود صرف در نتیجه نکاح بین یک مرد و یک زن، ایجاد می‌گردد. بخاطر نیازهای تمدن و مصالح روانی، سیاسی و اجتماعی انسان است که فرهنگ تعدد ازواج کم یا بیش در هر جامعه موجود بوده و با رعایت نیازها و مصالح مزبور است که الله متعال هم در هیچ شریعت خود آن را ممنوع قرار نداده. با این حال، وقتی قرآن با اذعان به مصلحت یتیمان ترغیب کرد که از این فرهنگ استفاده شود، دو شرط را در این مورد هم مقرر نمود:

اول اینکه برای مصلحتی مانند حقوق یتیمان هم تعداد زن‌ها در نکاح یک شخص حد اکثر چهار بوده می‌تواند.

دوم اینکه شرط رعایت انصاف بین زن‌ها به اندازه‌ای مهم است که اگر انسان نمی‌تواند آن را برآورده سازد، حتی با نظرداشت چنین یک مصلحت مهم دینی هم برای او مجاز نیست بیش از یک زن بگیرد.

با وجود آن، معنای آن این نیست که در رویه و در وابستگی قلبی از هیچ لحاظ تفاوتی وجود نخواهد داشت. اینگونه انصاف در توان هیچ شخصی نیست و اگر کسی بخواهد هم که به این شکل انصاف کند، نمی‌تواند. انسان بر تمایل دل خود اختیار ندارد، پس کفایت می‌کند که شوهر به سوی یک زن آنقدر نزدیک نشود که دیگری کاملاً پا در هوا بماند.

نگاه، چه بمنظور حراست حقوق یتیمان منعقد شده باشد یا برای مقصد دیگر، مهر و رفتار عادلانه حق زن است و هر دو باید با نهایت خوش دلی ادا شود اما اگر بیم آن وجود داشته باشد که در نتیجهٔ اصرار بر مساوات حقوق بین زنان، شوهر نسبت به زن بی‌پروایی خواهد کرد یا سعی خواهد کرد خود را از زن برهاند، پس اشکالی ندارد که هر دو به یک توافق دو جانبه برسند.

حدود مباشرت

در جریان حیض و نفاس، روابط جنسی بین زن و شوهر ممنوع است. این ممنوعیت تا زمان متوقف شدن خون است. بعد از آن این ممانعت وجود ندارد. اما شیوهٔ درست این است که چون زن حمام گرفته پاکیزگی بدست آرد، بعد از آن نزد او رفته شود و باید لازماً از راهی صورت گیرد که الله متعال برای آن مقرر نموده است.

ایلا

قطع رابطهٔ زنا شوهری با زن بدون عذر معقول جایز نیست. حتی اگر برای این کار قسم هم خورده شده باشد، شکستن آن لازم است. برای این کار مدت چهار ماه تعیین شده است. شوهر مکلف است در خلال این مدت یا روابط زناشوهری را با خانم خود از سر گیرد، یا اگر تصمیم بر طلاق دارد، پس به او طلاق دهد.

ظهار

اگر شخص زن را با مادر یا یک عضوی از اندام او با یک عضوی از اندام مادر تشبیه کند، پس زن مادر او نمی‌گردد و نه هم او حرمتی را

بدست می‌آورد که مادر دارای آن است. بنابراین، از اینگونه تشبیه نه نگاه فسخ می‌شود و نه هم زن مانند مادر بر او حرام می‌گردد. با این حال، معنای آن این نیست که مرد بدون تنبیه رها شود. اثرات چنین اظهارات بر زندگی اجتماعی انسان غیر معمولی می‌باشد. به این دلیل، لازم است مرتکب آن مورد تأدیب قرار گیرد تا در آینده احتیاط کند و دیگران هم از آن پند بگیرند. بنابراین، فیصله الله متعال است که قبل از نزدیکی به زن، شخص باید کفاره گناه خود را بپردازد. این کفاره درج ذیل است:

یک کنیز یا غلام آزاد گردد.

اگر این میسر نباشد، دو ماه مسلسل روزه گرفته شود.

اگر این هم ممکن نباشد، به ۶۰ مسکین غذا داده شود.

طلاق

در صورتیکه بین زن و شوهر اصلاح ممکن نباشد، در دین انبیاء علیهم السلام همیشه امکان جدایی وجود داشته است. آن را در اصطلاح «طلاق» می‌گویند. قبل از اینکه نوبت به طلاق برسد، باید آرزوی هر شخص باشد که تا حد امکان تلاش صورت گیرد از فروپاشی رابطه ایکه یک بار ایجاد شده جلوگیری شود. اما اگر بعد از اتخاذ تمام تدابیر ممکن هم وضعیت بهبود نیابد و واضح معلوم می‌شود که دیگر ممکن نیست رابطه را نگهداشت، الله متعال به قبیله و اقارب و خیرخواهان زن و شوهر هدایت فرموده که، به عنوان آخرین تدبیر قبل از طلاق، آنها پیش بیایند و از اثر و رسوخ خود کار گرفته سعی جهت اصلاح امور کنند. بنابراین، یک حکم از طرف فامیل شوهر و یک حکم از طرف فامیل زن انتخاب شود و آنها یکجا بین زن و شوهر صلح کنند.

با این روش توقع می‌رود مشکلی که طرفین نتوانستند حل کنند، با وساطت بزرگان خاندان و دیگر خیرخواهان حل شود.

مرد، رئیس فامیل است. مسؤولیت نان و نفقه و دیگر مصارف هم بر عهدهٔ اوست، به این خاطر حق طلاق هم به او داده شده. بنابراین، اگر زن جدایی می‌خواهد، نمی‌تواند طلاق بدهد، بلکه آن را از شوهر مطالبه می‌کند. تحت شرایط عادی، توقع می‌رود که هر شخص شریف النفس وقتی ببیند که امکان مصالحه وجود ندارد، این مطالبه را بپذیرد. اما اگر این ممکن نشود، زن می‌تواند به محکمه مراجعه کند. محکمه صلاحیت دارد به شوهر حکم به طلاق دادن بدهد یا خود بر فسخ نکاح فیصله صادر کند.

شوهر خودش طلاق بدهد یا بر اثر درخواست زن تصمیم به جدا ساختن او بگیرد، در هر دو حالت، روشی که برای آن در قرآن بیان شده، عبارت است از:

۱- طلاق با درنظرداشت عدت داده خواهد شد؛ بدین مفهوم که طلاق بمنظور جدا ساختن فوری زن مجاز نیست. طلاق، به ارادهٔ تفریق بعد از تکمیل یک مدت متعین، داده می‌شود. واژهٔ «عدت» در اصطلاح برای مدتی استفاده می‌شود که در جریان آن زن نمی‌تواند بعد از طلاق توسط شوهر یا وفات او با شخص دیگر نکاح کند. هدف عدت این است که موضوع حامله بودن زن بطور کامل روشن شود. بدین سبب، لازم است بعد از اتمام مدت حیض و بدون برقراری رابطهٔ زنا شوهری با زن، به او طلاق داده شود.

۲- ایام عدت باید با احتیاط زیاد حساب شود. موضوع طلاق بسیار حساس است و ممکن است مسائل زیاد قانونی را برای زن و مرد و اولاد و فامیل آنها پیدا کند. بنابراین، لازم است که وقتی طلاق داده می‌شود، زمان و تاریخ آن به خاطر سپرده شود و نیز به یاد باشد که حالت زن حین طلاق چگونه بود، ابتدای عدت در کدام وقت شد، تا چه زمانی ادامه می‌یابد و چه زمانی تمام می‌شود.

۳- تا زمان تکمیل مدت عدت، شوهر کاملاً حق دارد رجوع کند. در صورتیکه شوهر رجوع نکند، رابطه زناشویی با تکمیل مدت عدت از بین می‌رود. چنانچه وقتی این مدت به خاتمه خود نزدیک شود، شوهر باید تصمیم بگیرد که به زن رجوع می‌کند یا او را رخصت می‌کند. در هر دو صورت حکم الله متعال است که موضوع باید به شکل معروف، یعنی به شیوه خوب، حل و فصل گردد. هدایتی که خود در قرآن در این خصوص داده شده، عبارت است از:

اول اینکه، اگر مال، جایداد، زیور و لباس به عنوان تحفه به زن داده شده باشد استرداد آنها، صرفنظر از قیمت آنها، جایز نیست. نان و نفقه و مهر حق زن است و بدین جهت استرداد آنها به هر حال جایز نیست. اگر چیزهای دیگری بر علاوه موارد مذکور به زن داده شده باشد، حکم قرآن راجع به آنها نیز این است که هرگز نمی‌توان آنها را پس گرفت. البته دو استثناء بر این حکم وارد است:

اول اینکه اگر اصلاح بین زن و شوهر طبق حدود الهی ممکن نباشد، ارباب حل و عقد جامعه هم این را احساس کنند، اما شوهر صرف به این دلیل آماده نباشد به خانم خود طلاق دهد که مال داده شده او

هم با خانمش خواهد رفت، پس زن می‌تواند با دادن این اموال یا بخشی از آن به شوهر، از او طلاق بگیرد. اگر این وضعیت کدام وقت پیش آید، برای شوهر گرفتن مال ممنوع نیست.

دوم اینکه زن بطور آشکارا مرتکب بدکاری شود. چونکه در نتیجه بدکاری، بنیاد رابطه بین زن و شوهر منهدم می‌گردد، لهذا برای شوهر جایز است مال خود را در چنین حالت پس بگیرد.

سوم اینکه قبل از نزدیک شدن به زن یا قبل از تعیین مهر، به زن طلاق داده شود، هیچ نوع مسئولیت بر مرد در خصوص مهر عاید نمی‌گردد اما اگر مهر تعیین شود و قبل از نزدیکی طلاق داده شود، پس نصف مهر باید پرداخت شود مگر اینکه زن به رضای خود تمام مهر را ببخشد یا مرد تمام آن را بپردازد.

چهارم اینکه حین رخصت نمودن زن، یک اندازه وسایل زندگی به او داده شود. قرآن این را بر کسانی که از الله متعال بیم دارند و کسانی که روش احسان را اختیار می‌کنند، به عنوان یک حق تعیین نموده است. اندازه آن طبق فرهنگ جامعه و بانظرداشت وضعیت اقتصادی مرد، تعیین می‌شود. اگر طلاق بدون نزدیکی به زن یا تعیین مهر هم داده شده باشد، ارشاد الله متعال است که این حق باید ادا شود.

۴ - اگر شوهر در جریان عدت رجوع کند، زن طبق قانون خانم او باقی می‌ماند. هر شخص در یک نکاح، دو بار حق طلاق و رجوع بعد از طلاق دارد. بعد از آن این حق وجود ندارد. بنابراین، اگر در یک رابطه ازدواج، بعد از دو بار رجوع، نوبت به جدایی برای بار سوم برسد و شوهر

طلاق بدهد، در نتیجه آن زن برای همیشه از او جدا خواهد شد، مگر اینکه زن با شخص دیگر ازدواج کند و او هم به وی طلاق دهد.

۵- شوهر خواه طلاق دهد یا رجوع کند، در هر دو حالت برای او لازم است دو مسلمان ثقة را بر تصمیم خود به عنوان شاهد بگیرد. منظور از آن این است که یکی از طرفین بعداً از آن منکر نشود و در صورتیکه نزاع پیدا شود، فیصله آن با آسانی صورت گرفته بتواند.

۶- عدت طلاق تحت شرایط عادی، سه حیض و در صورت حمل، وضع حمل است. اگر زن از حیض مایوس شده باشد یا با وجود رسیدن به عمر حیض، به او حیض نیامده باشد، عدت سه ماه می باشد. اگر زن مدخوله نباشد، به دلیل اینکه موضوع حمل در خصوص او مطرح نمی گردد، برای او عدت هم وجود ندارد. احکامی که در خصوص ایام عدت در قرآن بیان شده، قرار ذیل است:

اول اینکه هدایت داده شده که در این مدت، نه زن خانه خود را ترک کند و نه شوهر حق دارد او را از خانه بیرون کند. بدین ترتیب، با یکجا بودن، توقع می رود دلها تغییر کند، هر دو رویه خود را بررسی کنند و خانه در حال خرابی آنها بار دیگر، آباد شود. حالت استثنائی این است که مرد به سبب ارتکاب بدکاری آشکار به زن طلاق داده باشد. در این حالت، روشن است که نمی توان از شوهر مطالبه کرد چنین زنی را اجازه دهد در خانه بماند و نه می توان از این کار فایده ای را بدست آورد که برای آن هدایت داده شده است.

ثانیاً، فرموده شده که شوهر در خلال مدت عدت به زن مطابق جایگاه او محل بود و باش و نان و نفقه فراهم کند و در این مدت روبه‌ای اختیار نکند که در اثر آن عزت نفس زن جریحه دار شود و او در چند روز پریشان گردیده به ترک خانه شوهر مجبور شود.

ثالثاً، زن نباید سعی کند حمل خود را در دوران عدت پنهان کند. الله متعال با نهایت جدیت روی این موضوع تأکید فرموده چون حکم عدت به همین دلیل داده شده که در جریان آن در رابطه به حامله بودن یا نبودن زن تصمیم گرفته شود.

۷- بعد از طلاق هم اگر شوهری که طلاق داده می‌خواهد که زن به اولاد او شیر دهد، پس او باید تا دو سال این مسئولیت را ادا کند. اگر زن برای این کار رضایت داشته باشد، مرد باید به او در بدل خدمتش معاوضه بدهد. معاوضه با مشوره متقابل و به شیوه معروف تعیین می‌گردد. اگر پدر طفل وفات نموده باشد، مسئولیت‌ها و حقوق مربوط به او که در بالا تذکر یافت به وارث او منتقل می‌شود. طرفین می‌توانند این مدت را کاهش دهند یا اگر پدر طفل یا ورثه او بخواهند که زن دیگر بجای مادر طفل به او شیر بدهد، اجازت آن وجود دارد، مشروط بر اینکه قراردادی که با مادر او در این خصوص منعقد شده باشد، تکمیل گردد.

۸- بعد از طلاق، شوهر اول زن حق ندارد مانع هیچ تصمیم او شود. او هر زمان بخواهد و در هر جاییکه رضایت داشته باشد، می‌تواند ازدواج کند. اگر تصمیم او مطابق قانون باشد، هیچ اعتراضی ممکن نیست بر آن وارد شود.

وفات شوهر

عدت بیوه چهار ماه و ده روز است. این افزونی نسبت به مطلقه عام به این دلیل است که الله متعال حکم فرموده طلاق در طهری داده شود که شوهر در آن با زن نزدیکی ننموده باشد، لیکن وضع چنین قاعده‌ای برای بیوه چون ممکن نیست، بنابراین، احتیاط تقاضا می‌کند که تعداد روزها افزایش داده شود.

چون حکم عدت برای مطلقه و بیوه برای عین هدف داده شده، استثنائاتی که برای طلاق بیان شد، در زمینه عدت بیوه هم باید رعایت گردد. پس، برای بیوه غیر مدخوله، عدت وجود ندارد و عدت حامله بعد از وضع حمل تمام می‌شود.

بعد از اتمام عدت، زن آزاد است هر اقدامی را که برای خود مناسب بداند اتخاذ کند. البته او باید قوانین جامعه را رعایت کند؛ یعنی کاری نکند که به سبب آن عزت، شهرت، جاهت و رسوم احسن فامیل‌ها جریحه دار شود. اگر این امور رعایت شود، هیچ ملامتی متوجه زن یا اولیای او نخواهد شد.

اگر شخصی بخواهد با بیوه نکاح کند، اگرچه می‌تواند حین عدت زن در دل خود برای این کار اراده کند یا با اشاره و کنایه از آن سخن بگوید، اما برای او هرگز جایز نیست بدون در نظر گرفتن احساسات یک فامیل غمزده پیغام نکاح را به زن بفرستد یا عهد و پیمان مخفی ببندد. برای شوهران لازم است در خصوص بیوه‌های خود برای یک سال بر نان و نفقه و بود و باش در خانه‌های خود وصیت کنند مگر اینکه آنها

با رضایت خود خانه شوهر را رها کنند و یا اقدام مشابه دیگری را اتخاذ کنند.

اختلاط مرد و زن

الله متعال جهت حفاظت نهاد نکاح و حفظ پاکیزگی دل‌ها در روابط، آدابی را در خصوص اختلاط مرد و زن تعیین فرموده است. این آداب عبارت اند از:

۱- اگر ضرورت رفتن به خانه یکدیگر پیش آید، بی‌درنگ و بدون اجازه داخل شدن جایز نیست. در اینگونه مواقع لازم است شخص نخست خود را به اعضای خانه معرفی کند. طریقه شایسته و مهذب آن این است که بر دروازه ایستاد شده سلام داده شود. برای باشندگان خانه واضح می‌گردد که شخص کی است، چی می‌خواهد و داخل شدن او به خانه مناسب است یا نه. بعد از این، اگر آنها جواب سلام را بدهند و به شخص اجازت داده شود، او می‌تواند داخل خانه شود. اگر کسی در خانه نباشد تا اجازه دهد، یا موجود باشد اما بگوید که ملاقات در این وقت ممکن نیست، پس شخص باید بدون احساس رنجش خاطر بر گردد.

هدف از این احکام، محروم ساختن مردم دارای رابطه خویشاوندی از حمایت یکدیگر یا وضع محدودیت بر آزادی‌های اجتماعی آنها نیست. بنابراین، برای مردم خانه یا عزیزان و احباب مجبور و معذور آنها که بر خانه‌های آنها اتکاء دارند، هیچ اشکالی ندارد که به خانه‌های یکدیگر رفت و آمد داشته باشند، با هم بینند و مرد و زن بطور جداگانه یا یکجا نشسته بخورند و بنوشند. انجام دادن این کارها، نه در خانه‌های

خودشان کدام مشکل دارد، نه در خانه‌های مادر و پدرکلان آنها، نه در خانه‌های برادران و خواهران، نه در خانه‌های کاکاها، عمه‌ها، ماماها و خاله‌های آنها، نه در خانه‌های افراد زیر تولیت و نه هم در خانه‌های دوستان آنها. البته حین داخل شدن به خانه‌ها، لازم است به اهل خانه سلام داده شود.

۲- این محدودیت به جاهایی صدق نمی‌کند که زن و اولاد مردم در آن زندگی نمی‌کنند. یعنی هتل‌ها، سرای‌ها، مهمان‌خانه‌ها، دکان‌ها، دفاتر، محلات نشست مردانه و سایر مکان‌های مشابه. به همین ترتیب برای خدمه و بچه‌های نابالغی که در خانه رفت و آمد دارند لازم نیست هر بار اجازه بگیرند. برای آنها کفایت می‌کند سه وقت اجازه گرفته داخل شوند: قبل از نماز صبح وقتی مردم هنوز در بسترهای خود می‌باشند؛ در وقت ظهر وقتی آنها لباس خود را برای قیلوله می‌کشند و بعد از عشاء وقتی مردم بمنظور خوابیدن به بسترهای خود می‌روند. بجز این اوقات، اطفال نابالغ و خادمین خانه‌ها، می‌توانند به جاهای خلوت و اتاق‌های زن‌ها و مردها بغیر از کسب اجازت داخل شوند. البته این اجازت برای اطفال نابالغ، بعد از رسیدن به سن بلوغ وجود نخواهد داشت. بعد از رسیدن به سن بلوغ، برای آنها هم لازم است طبق قاعده عام، اجازت گرفته داخل خانه‌ها شوند.

۳- اگر زن‌ها در محلات مذکور موجود باشند، حکم الله متعال است که هم مردها از نگاه‌های خود محافظت کنند و هم زنان. اگر در دیده‌ها حیا باشد و مرد و زن از لذت بردن از حسن همدیگر پرهیز کنند، از بررسی خط و خال یکدیگر و از خیره شدن به یکدیگر اجتناب کنند،

تقاضای حکم متذکره مسلماً برآورده می‌شود، بخاطر اینکه مفهوم حکم این نیست که نگاه نشود یا همیشه به پایین نگاه شود، بلکه مفهوم آن این است که خیره‌شده نگاه نشود و چشم برای نگاه کردن کاملاً آزاد رها نشود.

۴- در همچو حالات، از شرمگاه‌ها حفاظت شود. منظور از آن این است که در آنها نه برای کسی میلان باشد نه هم در مقابل شخص باز شود، بلکه اگر مردها و زن‌ها در یکجا باشند، اعضایی که لازم است پوشانیده شود، باید با اهتمام هرچه بیشتر پوشانیده شود. روشن است که در این حالت آنچه دارای اهمیت زیاد است موضوع مناسب بودن لباس است. مرد و زن باید چنان لباس بپوشند که علاوه بر زینت، اعضایی را که دارای ویژگی جنسی است هم بطور کامل بپوشانند. بر علاوه، هنگام ملاقات باید متوجه بود که حین نشستن و برخاستن، این اعضا برهنه نشود.

۵- برای خانم‌ها مخصوصاً لازم است هر گونه وسایل زیب و زینت خود را جز پیشروی عزیزان و متعلقین محرم خود، در مقابل هیچ کس ظاهر ننمایند. البته چیزهای زیبایی‌ای از این حکم مستثنی است که عادتاً در معرض دید می‌باشد، یعنی دست و پا و آرایش چهره و زیورات و غیره. بجز این اعضا، زن‌ها باید زیبایی هر جای دیگر را پنهان کنند و بدین منظور سینه‌های خود را با چادرها بپوشانند، تا جاییکه اگر مردان موجود باشند، از راه رفتن با کوبیدن پاهای خود بر زمین اجتناب کنند تا زینت پنهان آنها ظاهر نشود.

۶- حکمی که در فوق راجع به پوشانیدن سینه و گریبان ذکر شد، بر زن‌های پیر که دیگر امید نکاح ندارند، قابل تطبیق نیست به شرطیکه آنها زینت را نمایش ندهند. با وجود این، برای آنها هم پسندیده است که احتیاط کنند و چادرها را در موجودیت مردها دور نکنند. این برای آنها بهتر است.

والدین

مهمترین روابطی که از نکاح پیدا می‌شود، رابطه والدین است. تمام صحائف الهامی در خصوص حسن سلوک با آنها حکم نموده است. حدودی که برای آن در قرآن مقرر شده، عبارت است از:

۱- بعد از پروردگار، انسان باید بیش از همه شکرگزار مادر و پدر خود باشد. این شکرگزاری محض به زبان ادا نمی‌شود، بلکه تقاضای لازمی آن است که انسان با نهایت احترام با آنها رفتار کند، علیه آنها هیچ نوع بی‌زاری را به دل راه ندهد، هیچ واژه سوء ادب را در حضور آنها از دهن نکشد، بلکه اسلوب مملو از نرمی، محبت، شرافت و سعادت‌مندی را اختیار کند، سخن آنها را قبول کند و در ناتوانی‌های پی‌ری همواره به آنها دل‌داری و تسلی بدهد.

۲- با وجود جایگاه والای والدین، آنها حق ندارند بر اولاد خود فشار وارد کنند کسی را شریک الله سازند. در این حالت اولاد باید بطور واضح از اطاعت آنها انکار کند و باید در هر حال صرف از روش کسانی پیروی شود که بسوی خداوند متوجه هستند. دعوت انحراف از خداوند را اگر والدین هم بدهند، نباید آنرا قبول کرد. سایر احکام و هدایات الله متعال

را نیز باید شامل این حکم دانست و نقض آنها به اساس گفته والدین هم برای هیچ کسی جایز نخواهد بود.

۳- با وجود اصرار بر گناهی چون شرک، در امور دنیا باید با والدین طبق فرهنگ به همین شکل حسن سلوک اختیار شود. باید تا حد توان جهت رفع نیازهای آنها تلاش شود و برای هدایت آنها همیشه دعا شود. موضوع دین و شریعت بحث جداگانه است، اما در چنین مسائلی هیچ وقت نباید از طرف اولاد کوتاهی شود.

یتیمان

قرآن مجید راجع به امور اطفالی که از پدر محروم می‌شوند، بعضی هدایات واضح را بیان می‌کند. خلاصه آن قرار ذیل است:

۱- سرپرست یتیمان، مال آنها را به آنها مسترد نماید. او نباید تلاش کند آن را خود ببلعد. خوردن مال یتیم با ظلم و بی‌انصافی گویا شکم خود را از آتش پر ساختن است. لهذا، هیچ شخص نباید کوشش کند مال خراب خود را با مال خوب آنها تبدیل کند و نه با تظاهر به تنظیم امور یتیمان، مال آنها را با مال خود یکجا نموده، زمینه خوردن مال آنها را برای خود ایجاد کند. اگر همچون اختلاط مال زمانی صورت می‌گیرد، هدف آن نباید خورد و برد باشد، بلکه باید به هدف بهبود و اصلاح امور آنها صورت گیرد.

۲- حفاظت از مال یتیمان و حراست از حقوق آنها، مسؤولیت بزرگ است. اگر برای مردم دشوار باشد به تنهایی این مسؤولیت را به عهده بگیرند و اگر آنها فکر می‌کنند که با شامل ساختن مادران یتیمان می‌توانند برای خود یک اندازه سهولت ایجاد کنند، باید از میان آنها با

دو، سه یا چهار زن نکاح کنند. اما این اجازت صرف در حالتی است که تأمین عدالت بین زن‌ها ممکن باشد. اگر بیم آن وجود داشته باشد که مرد در این کار موفق نخواهد شد، پس برای یک مقصد نیک همانند بهبود امور زندگی یتیمان هم نباید با بیش از یک زن نکاح کند. این روش برای قایم ماندن بر انصاف درست است. بر علاوه این حکم، لازم است به این زنان مهر به همان شیوه پرداخت شود که به سایر زن‌ها پرداخت می‌شود. این عذر را نباید پیش کرد که چون نکاح بخاطر مصالح اولاد آنها صورت گرفته است، هیچ مسؤولیتی در قبال پرداخت مهر وجود ندارد. البته اگر زن با رضایت خود بخشی از مهر را ببخشد یا از لحاظ دیگر رعایتی روا دارد، اشکالی در آن نیست و اگر مردم بخواهند، می‌توانند از آن مستفید شوند.

۳- صرف زمانی بر حکمی که در رابطه به استرداد مال یتیمان به آنها شده است، عمل شود که یتیمان به سنی برسند که بتوانند مال خود را اداره کنند. قبل از آن لازم است مال تحت نگرانی و محافظت سرپرستان باشد و آنها بطور مداوم یتیمان را بررسی نمایند تا بفهمند که آیا آنها توانایی درک معاملات و صلاحیت به دوش گرفتن مسؤولیت‌های خود را بدست آورده اند یا خیر. البته نیازهای آنها باید طی این مدت با فراخ دستی برآورده شود. از بیم اینکه آنها بزرگ می‌شوند، نباید سعی کرد مال‌شان زود مصرف شود و حین صحبت باید در زمینه دلداری آنها توجه صورت گیرد.

۴- اگر سرپرست مستغنی باشد، نباید در عوض خدمات خود چیزی بگیرد، لیکن اگر غریب باشد، می‌تواند از مال یتیم در بدل خدمات خود، مطابق قانون معاوضه بگیرد.

۵- حین تسلیمی مال، چند افراد ثقه و معتبر باید به عنوان شاهد گرفته شوند تا احتمال سوء ظن و اختلاف و نزاع باقی نماند. سپس، به یاد باشد که یک روز همین حساب به الله متعال نیز باید داده شود و او سمیع و علیم است؛ هیچ چیز را نمی‌توان از او پنهان کرد.

۶- با وجود اینکه در ترکۀ میت، سهم وارثین تعیین شده است، لیکن حین تقسیم وراثت اگر عزیزان نزدیک و یتیمان و مساکین بیایند، پس صرفنظر از اینکه از لحاظ قانون آنها حق دارند یا خیر، باید چیزی به آنها داده شود و با سخن نیک رخصت شوند. در چنین مواقع، باید هر شخص به یاد داشته باشد که اولاد او هم ممکن یتیم شود و او اولاد خود را به همین شکل محتاج نگاه التفات دیگران مانده از دنیا رخصت شود.

قانون سیاست

الله متعال انسان را با فطرتی که پیدا نموده، به عنوان نتیجه لازمی آن، او تمدن می‌خواهد و بمنظور حفاظت آن از سوء استفاده اراده و اختیار خود، زود یا دیر مجبور به ایجاد نظام اجتماعی می‌گردد. سیاست و حکومت در تاریخ بشر از بطن همین خواهرش و مجبوری انسان پیدا شده و انسان تا زمانی که انسان است، حتی اگر بخواهد هم نمی‌تواند از آن رهایی یابد. لہذا تقاضای عقل است که در این دنیا بجای دیدن خواب یک اجتماع و تمدن عاری از حکومت، انسان جهت پاک ساختن هر چه بیشتر نظام اجتماعی خود کوشش کند.

علمای صحائف الهامی می‌دانند که الله متعال دو خطه ارض را در دنیا برای خود خاص ساخته بود. یکی فلسطین و دوم جزیره نمای عرب. این زمین‌ها به خاطری مختص شدند که قوم‌های انتخاب شده الله متعال مراکز توحید را در آنها بمنظور قایم ساختن شهادت دین به سطح جهانی، تاسیس کنند. این مراکز در مکه و یروشلم به شکل دو مسجد بنا شد که به آنها «بیت الحرام» و «هیکل سلیمانی» گفته می‌شود. بمنظور حفاظت این مراکز و رسانیدن دعوت دین به اقصای عالم از راه آن، تصمیم گرفته شد معتقدین ادیان دیگر در این خطه‌های ارض بطور دایمی مسکن‌گزین نخواهند شد. نتیجه ناگزیر آن ایجاد

حکومت قوم‌هایی بود که برای این هدف انتخاب شده بودند. نظام این حکومت در تاریخ بارها در دست خود پروردگار عالم بوده است. این واقعه برای بار آخر در زمان رسالت محمد «ﷺ» اتفاق افتاد و در همین موقع بود که برای این حکومت خداوند، قانونی در قرآن مجید نازل شد؛ برخی ابعاد آن را آخرین پیامبر خداوند توضیح داد. قانون مذکور جهت تطهیر نظام اجتماعی، به مثابه یک رهنماست و شامل پنج ماده ذیل می‌باشد:

۱- اصل بنیادین

در اموری که الله و رسول حکمی را برای همیشه داده باشد، اولی الامر مسلمانان، خواه رئیس حکومت باشد یا اعضای پارلمان، دیگر حق ندارند از طرف خود هیچ گونه فیصله‌ای اتخاذ کنند. بنابراین، مسلمانان نمی‌توانند هیچ قانونی را در حکومت خود وضع کنند که خلاف احکام الله و رسول باشد یا در آن هدیایات آنها نادیده گرفته شده باشند. البته در داخل چارچوب این احکام، مسلمانان موظف هستند هر حکمی را که از اولی الامر آنها صادر شود با توجه کامل بشنوند و قبول کنند.

۲- مسؤولیت اساسی

طبق این اصل، مسؤولیت اصلی هر نظم اجتماعی‌ای که ایجاد می‌شود، این است که امانت‌های ملت را بر بنیاد شایسته سالاری به مردم تسلیم کند و تلاش کند عدالت و انصاف را در هر بخش زندگی و به آخرین درجه آن تأمین کند.

۳- مسؤولیت‌های دینی

نماز برپا شود، زکات پرداخت گردد، مردم به خوبی‌ها تلقین شود و از بدی‌ها جلوگیری شود؛ اینها فرایض دینی نظام اجتماعی است. طبق حکمی که در رابطه به برآورده ساختن این مسؤولیت‌ها در قرآن و سنت داده شده:

الف - ارباب حل و عقد مسلمانان خود هم نماز قایم کنند و کارکنان خود را هم بر آن پابند سازند.

ب - خطاب نماز جمعه و نماز عیدین و امامت آنها را در همه جا ارباب حل و عقد مسلمانان و حکام تعیین شده توسط آنها انجام دهند.

ج - تنها مالیاتی که مسلمانان باید بپردازند، زکات است. لهذا، هر مسلمانی که زکات بر او عاید می‌گردد باید از مال، مواشی و محصولات خود اندازه تعیین شده را از سرمایه خود جدا ساخته آن را لازماً تسلیم حکومت کند و حکومت سعی کند زکات جمع‌آوری شده را، بر علاوه سایر مصارف، جهت رفع نیازهای اتباع حاجت مند خود قبل از درخواست آنها به دروازه آنها برساند.

د - حکومت کارکنان خاصی را جهت تلقین خوبی‌ها و جلوگیری از بدی‌ها مؤظف می‌سازد؛ آنها باید همیشه مصروف کار بمنظور تعمیل این مسؤولیت در حدود تعیین شده باشند.

۴- حقوق مسلمانان

اگر شهروندان مسلمان حکومت، اهتمام نماز را داشته باشند و زکات را به شکل منظم بپردازند، صاحب تمام حقوقی خواهند بود که به حیث

مسلمانان باید در دولت خود داشته باشند. آنها برادران همدیگر و طبق قانون از حقوق برابر برخوردار می‌باشند. از لحاظ احکام ایجابی دین، بجز نماز و زکات، هیچ چیز دیگر به زور قانون بر آنها تحمیل و نافذ شده نمی‌تواند و نه هم حکومت می‌تواند علیه جان، مال، آبرو و عقل و رای آنها هیچ‌گونه تعدی کند.

۵- نظام حکومت

انتخاب امرا و حکام حکومت و اداره دولت بر اساس رأی و مشوره مردم صورت می‌گیرد و بعد از اشغال منصب ریاست حکومت هم آنها صلاحیت ندارند اجماع یا رأی اکثریت مسلمانان را در امور اجتماعی نادیده بگیرند یا رد کنند.

قانون اقتصاد

قانونی که الله متعال جهت تزکیه اقتصاد به وساطت آخرین پیامبر به بشریت داده، بر این اصل مبتنی است که دنیا برای آزمایش به وجود آمده است. بدین سبب، او نظام دنیا را به شکلی ساخته که در آن همه به حیث محتاج و محتاج الیه پیدا شده اند. در این دنیا اشخاصی که دارای بلندترین جایگاه هستند جهت رفع نیازهای خود محتاج مراجعه به دیگران هستند و به ادنی ترین انسان‌ها هم بمنظور رفع این ضروریات مراجعه می‌شود. در این دیار، هر شخص حامل یک نقش است و هیچ کس نمی‌تواند از دیگران بی‌نیاز شده زندگی کند. پروردگار عالم، در ذهانت، توانایی‌ها، ذوق، تمایلات و ذرایع و سایل اشخاص بسیار تفاوت گذاشته است. بنابراین، در جامعه‌ای که در نتیجه این تفاوت به وجود می‌آید، اگر از یک طرف عالم و حکیمی پیدا می‌شود که از دانش آنها دنیا روشنایی حاصل می‌کند، نویسندہ‌های پیدا می‌شود که قلم آنها به ربط لفظ و معانی حیات جاویدان می‌بخشد، محققینی پیدا می‌شوند که زمانه بر نوادر تحقیق‌شان به آنها آفرینی می‌گویند، رهبرانی پیدا می‌شوند که از تدبیر و سیاست آنها گره‌های زندگی اجتماعی باز می‌شود، اصلاح‌گرانی پیدا می‌شوند که بشریت در نتیجه سعی و جد و جهد آنها شعور خود را بدست می‌آورند و حکمرانانی پیدا می‌شوند که از عزم و اراده آنها مسیر تاریخ تغییر میکند، از طرف دیگر مزدوران،

دهاقین و خادمین و پیشخدمتها و خاک روبهایی هم پیدا می‌شوند که از زحمت محنت آنها ماشین‌ها معجزه‌ها نشان می‌دهد، خاک طلا بیرون می‌آرد، دیگدان‌ها سامان لذت کام و دهن پیدا می‌کند، خانه‌ها همچون زر سفید درخشش می‌کند، راه‌ها به پذیرایی پاها بی تاب به نظر می‌رسد، تعمیرها خبرهای آسمان‌ها را می‌آورد و ناپاکی‌ها صبحدم بوریای خود را بر می‌چیند.

با تخلیق دنیا با این تفاوت مراتب، پروردگار عالم مشاهده می‌کند که آیا این اعلی و ادنی با احترام و همکاری متقابل جامعه و تمدن صالح ایجاد می‌کنند یا بر اثر شرارت‌ها و حماقت‌های خود علیه یکدیگر، مشغول سعی و تلاش می‌گردند تا این عالم را سرتاسر فساد بسازند و بدین شکل هم در این دنیا رسوا گردند و هم در آخرت مستحق عذاب او شوند.

همین امتحان انسان است که جهت کامیاب شدن در آن الله متعال از طریق پیامبران خود آنها را رهنمایی فرموده و به قصد تزکیه و تطهیر او در زمینه امور اقتصادی، قانون خود را به او عطا نموده است. این قانون قرار ذیل است:

۱- اکل الاموال بالباطل

خوردن مال دیگران به اشکال باطل ممنوع است. در این سلسله، سود و قمار بدترین جرایم اند. بر علاوه اینها، راجع به جواز و عدم جواز تمام سایر معاملات اقتصادی نیز باید در روشنایی این اصل تصمیم گرفت.

۲- دارایی عامه

تمام اموال و املاکی که ملکیت یک شخص نیست یا ممکن نیست در ملکیت آنها قرار گیرد، باید در مالکیت دولت بماند تا ثروت ملت صرف در بین اغنیا گردش نکند و مردمی که برای نیازهای خود محتاج دیگران هستند هم بتوانند از آن مستفید شوند و به همین ترتیب ممکن باشد سایر نیازهای مربوط به نظم اجتماعی از طریق آن برآورده شود.

۳- تحریر و شهادت

اهتمام تحریر و شهادت در داد و ستد، قرض، وصیت و در دیگر امور مالی، ضروری است. بی‌پروایی در این موارد بعضی اوقات باعث بسیار فساد اخلاقی می‌گردد.

احکام آن قرار ذیل است:

اگر معامله قرض برای یک مدت مشخص باشد، لازم است سند آن نوشته شود.

این سند را یک نویسنده در موجودیت طرفین با رعایت انصاف بنویسد.

مسئولیت تحریر سند بر قرض گیرنده است. او در سند اعتراف می‌کند که من از فلانی پسر فلانی، به این اندازه قرض دار هستم.

اگر شخص کم عقل یا ضعیف باشد یا توانایی نوشتن سند را نداشته باشد، ولی یا وکیل او باید با صداقت و انصاف سند را بنویسد.

شهادت دو مرد مسلمان که از جمله متعلقین و دارای اخلاق و عمل خوب باشند و مردان قابل اعتماد، معتبر و ایمان دار باشند، در سند ثبت گردد.

اگر مردان دارای صفات مذکور در دسترس نباشند، می‌توان یک مرد و دو زن را انتخاب کرد. شرط دو زن به این دلیل است که زنی که معمولاً در خانه می‌باشد اگر در محیط محکمه دچار ترس و پریشانی شود، یک زن دیگر به عنوان حامی او بمنظور حفاظت شهادت از ابهام و اضطراب موجود باشد.^۶

کسانیکه به حیث شهود شامل یک سند شده باشند، نباید در وقت شهادت از ادای شهادت خودداری کنند.

برای معاملات دست به دست، شرط تحریر و کتابت وجود ندارد. البته اگر خرید و فروش چیز مهمی صورت گرفته باشد، باید بر آن شاهد گرفت تا در صورت وقوع نزاع، قضیه حل و فصل شده بتواند. در صورت وقوع نزاع، هیچ طرف اجازه ندارد به کاتب یا شاهد ضرر برساند.

اگر شخص در سفر باشد و جهت تحریر سند کسی در دسترس نباشد، معامله قرض را از راه گروهی هم می‌توان انجام داد. اجازت گروهی تا زمانی است که برای شخصی که قرض می‌دهد، حصول اطمینان شود. بعد از اینکه داین مطمئن شود، چیزی که در گروه مانده شده باشد باید بعد از ثبت شهادت در زمینه قرض، لازماً مسترد گردد. اگر مرگ کسی فرا رسد و او بخواهد راجع به مال خود وصیت کند، دو نفر قابل اعتماد را از میان برادران مسلمان خود بر وصیت خود شاهد بگیرد.

ع این حکم سد ذریعه است. بنابراین، اگر به دلیل تغییر اوضاع زنان، ضرورت آن دیگر وجود نداشته باشد، عمل بر آن هم ضروری نخواهد بود.

اگر مرگ به شخصی در جریان سفر برسد و دو مسلمان به عنوان شاهد وجود نداشته باشند، در حالت مجبوری می‌تواند دو غیر مسلمان را به عنوان شاهد بگیرد.

اگر راجع به هر دو مردی که از میان مسلمانان برای شهادت انتخاب می‌گردند، بیم وجود داشته باشد که با جانبداری از کسی شهادت خود را تغییر خواهند داد، بخاطر سد باب آن می‌توان آنها را بعد از نماز در مسجد متوقف ساخت و از آنها به نام الله قسم گرفت که برای فایده دنیوی شهادت خود را بمنظور طرفداری از کدام شخص، اگرچه او از جمله عزیزان نزدیک وی هم باشد، تغییر ندهند و اگر مرتکب چنین کاری شدند، گناهگار خواهند بود.

برای شهود باید معلوم باشد که چنین شهادت، شهادت خداوند است، لذا اگر در آن کوچکترین خیانت از طرف آنها صادر شود، آنها نه تنها خائن بنده‌ها، بلکه خائن خداوند نیز قرار خواهند گرفت.

با وجود این، اگر معلوم شود که شهود، بر خلاف وصیت کننده، از کسی جانبداری یا حق کسی را تلف نموده است، پس دو فرد متعلق به شخصی که حق او تلف شده قسم بخورند که ما از این شاهدین اولی بالشهادت، صادق تر هستیم؛ ما در این قضیه از حق تجاوز ننموده‌ایم و با مسؤولیت تام می‌گوییم که اگر مرتکب چنین کاری شده‌ایم، در حضور خداوند ظالم محسوب شویم.

فایده این احتساب مضاعف بر شهود این است که توقع می‌رود با این خیال آنها صادقانه شهادت بدهند، و الی آنها بیم خواهند داشت که اگر شهادت را تغییر دهند، قسم‌های‌شان توسط قسم‌های دیگران باطل خواهند شد و با وجود اولی بالشهادت بودن، شهادت آنها رد خواهد شد.

۴- تقسیم وراثت

دارایی هر مسلمان بعد از مرگ او، لازماً به شکل ذیل بین وارثین او تقسیم گردد.

اگر شخص وفات شده قرض دار باشد، قبل از هر چیز قرض از ترکه او پرداخت می‌گردد. بعد از آن، اگر او وصیتی بجا مانده باشد، عملی می‌شود. بعد از آن میراث تقسیم می‌شود.

در خصوص وارث، وصیت شده نمی‌تواند مگر اینکه حالات او یا خدمات او یا ضرورت او تحت شرایط خاص، متقاضی آن باشد.

بعد از پرداخت سهم والدین و خانم یا شوهر، وارث ترکه، اولاد میت می‌باشند. اگر شخص وفات شده پسر نداشته باشد و اولاد او صرفاً مشتمل بر دو یا بیشتر از دو دختر باشد، دو سوم حصه ترکه به آنها داده می‌شود. اگر صرف یک دختر باشد، نصف ترکه حق اوست. اگر میت صرف پسران داشته باشد، همه مال بین آنها تقسیم می‌گردد. اگر اولاد میت مشتمل بر پسران و دختران باشد، حصه دو دختر برابر با حصه یک پسر می‌باشد و در این صورت هم همه مال بین آنها تقسیم می‌گردد.

در عدم موجودیت اولاد، برادران و خواهران میت جانشین آنها می‌گردند. اگر والدین، زن یا شوهر میت وجود داشته باشد، بعد از پرداخت سهم آنها، برادران و خواهران میت وارثین او می‌باشند. سهم ذکور و اناث و تقسیم آن بین آنها همان است که در رابطه به اولاد بیان شد.

اگر میت اولاد داشته باشد یا اولاد نداشته باشد و برادران و خواهران داشته باشد، برای هر یک از والدین، ششم حصه ترکه داده خواهد شد.

اگر میت برادر و خواهر نداشته باشد و صرف والدین وارثین میت باشند، سهم مادر یک سوم و سهم پدر دو سوم حصه ترکه است.

میت اگر مرد باشد و اولاد داشته باشد، به همسر او هشتم حصه ترکه می‌رسد. اگر اولاد نداشته باشد، حق همسر یک چهارم حصه ترکه است. اگر میت زن باشد و اولاد نداشته باشد، نصف ترکه مربوط به همسر اوست و اگر اولاد داشته باشد، چهارم حصه ترکه به او می‌رسد.

در صورت عدم موجودیت وارثین فوق الذکر، شخص اگر بخواهد، می‌تواند کسی را به عنوان وارث ترکه انتخاب کند. شخصی که وارث تعیین می‌شود، اگر از جمله اقارب باشد و او یک برادر یا خواهر داشته باشد، ششم حصه و اگر بیش از یک برادر یا خواهر داشته باشد، بعد از دادن یک سوم حصه به آنها، باقی ۶/۵ یا دو سوم به او می‌رسد.

بنیاد این تقسیم، قرابت نافع است و دلیل تفاوت در حصه‌ها هم بر اساس زیاد یا کم بودن منفعت متوقعه از طرف مستفید شونده‌گان ترکه برای میت است. منفعت دختران بعد از ازدواج به همسران آنها منتقل می‌گردد، به همین شکل زن به شوهر دوستی و رفاقت مهیا می‌کند، اما شوهر بر علاوه رفاقت، مسؤولیت نان و نفقه او را به عهده دارد. بنابراین، حصه مردها دو برابر زن‌ها و حصه شوهر دو برابر زن تعیین شده است.

قانون دعوت

یک مطالبه مهم دین این است که وقتی مردم حق را در این دنیا اختیار کنند، بعد از آن مردم را به شکل منظم به آن نصیحت کنند و ترغیب کنند. معمولاً اصطلاح «دعوت و تبلیغ» برای این مطالبه دین استعمال می‌گردد. مسؤولیت دعوت، طبق قانونی که برای آن در قرآن بیان شده، با نظرداشت موقف‌های مختلف اهل ایمان، به اشکال مختلف بر آنها عاید شده است. قانون دعوت را می‌توانیم تحت عناوین ذیل بیان کنیم:

دعوت پیامبر

هر تعداد پیامبران الله متعال که به دنیا آمدند، به منظور دعوت الی الله و انذار و بشارت آمدند. از جمله این پیامبران، اگرچه موضوع انذار و بشارت توسط نبی‌ها نیاز به وضاحت ندارد، اما قرآن راجع به کسانی که آنها را الله متعال از میان این نبی‌ها بر منصب رسالت فائز ساخته بودند، بیان نموده که آنها مامور بودند این انذار را بر قوم‌های خود تا سطح شهادت برسانند. مفهوم آن در اصطلاح قرآن این است که حق چنان بر مردم واضح ساخته شود که بعد از آن برای هیچ شخص امکان سرپیچی از آن موجود نباشد. برای این کار، الله متعال رسولان را برای ظهور دینونت خود منتخب می‌فرمودند و به وسیله آنها قبل از قیامت یک قیامت صغرا را در همین دنیا برپا می‌ساخت. به آنها گفته می‌شد که اگر

بر میثاق خود با خداوند قایم بمانند، مکافات آن و در صورتیکه از آن انحراف کنند، مجازات آن در همین دنیا به آنها داده خواهد شد. در نتیجه، وجود آنها برای مردم به نشانه الهی تبدیل می‌شد و گویا آنها خداوند را با رسول بر زمین قدم زنان و در حالت اجرا و تأمین عدالت می‌دیدند. افزون بر آن، به آنها حکم داده می‌شد که حقی را که آنها با چشم سر دیده اند، تبلیغ کنند و هدایت الله تعالی را بی کم و کاست و با قاطعیت تمام به مردم برسانند. همین شهادت است. زمانیکه شهادت مراحل انذار، انذار عام، اتمام حجت و هجرت و برائت را در دعوت رسولان طی می‌نمود، در دنیا و آخرت بنیاد فیصله الهی قرار می‌گرفت. در نتیجه، الله متعال به رسولان خود غلبه عطا می‌نمود و بر منکرین دعوت آنها در همین دنیا عذاب خود را فرود می‌آورد.

دعوت ذریت ابراهیم

دعوت ذریت ابراهیم، همان شهادت است که در بالا ذکر گردید. قرآن توضیح می‌دهد که الله متعال ذریت ابراهیم را همانگونه برای شهادت انتخاب نمود و به آنها حکم داد که جهت برآورده ساختن مقتضیات آن جد و جهد کنند، که از میان بنی آدم‌ها بعضی هستی‌های جلیل‌القدر را برای نبوت و رسالت انتخاب می‌کند.

همین منصب ذریت ابراهیم است که طبق آن اگر آنها بر حق پابرجا بمانند و آن را بی کم و کاست و با قاطعیت کامل منظمأً به تمام قوم‌های دنیا برسانند، در صورت انکار این قوم‌ها، الله تعالی به ذریت ابراهیم بر آنها غلبه عطا می‌فرماید و در صورتیکه از این حکم انحراف

کنند، به وسیله همین قوم‌ها در عذاب ذلت و محکومی مبتلا خواهند شد.

دعوت علما

مسئولیت انذار، بعد از نبی «ﷺ» به علمای این امت منتقل شد. الله متعال فرموده که برخی مسلمانان برخیزند، به حصول علم دین بپردازند و برای قوم خود نذیر شده سعی کنند آنها را از عذاب آخرت نجات دهند.

از قرآن معلوم می‌شود که در دعوت علما، چند نکته باید لازماً رعایت گردد:

نخست اینکه اعتقاد اشخاصی که برای دعوت دست به کار می‌شوند باید راجع به آنچه حق می‌دانند کاملاً راسخ باشد. دل و ذهن آنها راجع به هر موضوعی که به مردم بیان می‌کنند تا اندازه‌ای مطمئن باشد که خود احساس کنند موضوع دعوت‌شان آواز دل و صدای روح آنهاست که بر زبان‌شان آمده است. این دعوت‌گران باید تمام شخصیت خود را به خدا تحویل نموده وارد این میدان شوند و قبل از همه خود راجع به آنچه مردم را بدان دعوت می‌کنند، اعلام کنند که با تمام روح و قلب خود بر آن ایمان دارند.

ثانیاً، در قول و عمل آنها نباید از هیچ لحاظ تناقضی وجود داشته باشد. آنها باید قبل از همه هر آنچه را که علم‌بردار آن شده‌اند، قبول کنند و عمل آنها نیز بر حقی که دعوت آنرا به مردم می‌دهند، شهادت بدهد.

ثالثاً، آنها نباید در خصوص حق از هیچ گونه مصلحت‌گرایی کار گیرند. کوچکترین حقیقت دین هم که برای آنها معلوم شود باید از دل قبول کنند، با زبان بر آن اعتراف کنند و آن را بدون پروای ملامت ملامت‌کننده‌گان و بی کم و کاست برای دنیا بیان کنند.

چهارم، ذریعه و وسیلهٔ انداز خود را قرآن مجید قرار دهند. قرآن همین حکم را به رسول الله ﷺ داده و ایشان بر همین مبنا برای همهٔ دنیا نذیر هستند. در حقیقت، همین انداز ایشان ﷺ است که علماء به مردم می‌رسانند.

دعوت نظم اجتماعی

اگر مسلمانان خودمختاری سیاسی را در یک خطهٔ جغرافیایی بدست آورند، مسؤولیت دارند برخی مردم را از میان خود بگمارند تا مردم را به خیر دعوت کنند، از بدی‌ها منع کنند و به کارهای نیک تلقین کنند. بعد از ایجاد حکومت، این مسؤولیت بر ارباب حل و عقد مسلمانان عاید می‌گردد. بر آنها لازم است بر علاوهٔ برآوردن سایر مسؤولیت‌های مربوط به نظم اجتماعی، بر این وظیفهٔ خود همچنان عمل کنند.

دعوت فرد

نصیحت یکدیگر به نیکی‌ها و منع کردن از بدی‌ها در دایره و محیط خود، دعوت فرد است. در این صورت دعوت، داعی و مدعو از هم جدا نیستند، بلکه هر شخص به همان شکلی که هر وقت داعی است، مدعو نیز است. این فرض را باید پدر برای پسر و پسر برای پدر، شوهر برای زن و زن برای شوهر، برادر برای خواهر و خواهر برای برادر، دوست برای دوست و همسایه برای همسایه، مختصر اینکه هر

شخص باید برای شخصی که با او تعلق دارد، انجام دهد. وقتی فرد ببیند شخصی از جمله متعلقین او روش خلاف حق را انتخاب کرده، برای او لازم است به اندازه علم و استعداد و توانایی خود به او نصیحت کند که راه درست را برگزیند. ممکن است ما کسی را صبح به نیکی ترغیب دهیم و شام او این خدمت را برای ما انجام دهد؛ امروز ما حق را به کسی برسانیم و فردا او ما را به آن ترغیب دهد. پس هر وقت فرصت میسر شود، هر مسلمان باید پیوسته این کار را در دایره عمل خود انجام دهد.

شیوه دعوت

شیوه دعوت، به نحویکه ذیلاً بیان می‌گردد، به هر شکل و صورت آن صدق می‌کند. قرآن آن را به حیث اصل تمام اصول بیان فرموده و بر سه مورد ذیل مبتنی است:

اول اینکه دعوت باید همیشه با حکمت و موعظت و در اسلوب بحث احسن، صورت گیرد. مراد از حکمت، دلایل و براهین است و معنای موعظتِ حسنه، تذکیر و نصیحت دلسوزانه است. مقصود این است که هر آنچه داعی بیان می‌کند، در روشنی دلیل و برهان و علم و عقل بیان کند و رفتار او نباید خشن و تهدید آمیز باشد، بلکه با خیر خواهی، شفقت و محبت مردم را متوجه سازد. اگر سخن به بحث و مباحثه کشانیده شود، در اینصورت هم باید شیوه‌های پسندیده اختیار شود و اگر طرف مقابل در جواب آن به اشتعال انگیزی متوسل شود، پس به عوض اینکه جواب خشت او به سنگ داده شود، داعی باید همیشه ادب و شایستگی خود را حفظ کند.

دوم اینکه مسؤولیت داعی صرف به دعوت محدود است؛ یعنی اینکه موضوع بیان و رسانیده شود، حق از هر جهت و بعد واضح ساخته شود و در ترغیب و تلقین از طرف خود هیچ کوتاهی نکند. اگر او این وظیفه خود را به شکل صحیح انجام دهد، مسؤولیت او تمام شده است. مسؤولیت هدایت و گمراهی مردم را الله متعال خود به عهده گرفته است. خداوند کسانی را که از راه او منحرف شده‌اند و اشخاصی را که هدایت خواهند یافت، می‌شناسد. لهذا با هر یکی معامله‌ای خواهد کرد که مستحق آن است. داعی نباید کوشش کند به عنوان رئیس یا پاسبان آنها رفتار کند و نه فیصله جنت و جهنم را برای مخاطبین خود صادر کند. همه این امور به الله متعال مربوط است. مسؤولیت داعی حق، صرف ابلاغ آن است. بر او لازم است هیچ گاه از این مسؤولیت خود تجاوز نکند.

سوم اینکه اگر مخاطبین دعوت دست به ظلم و عدوان و ایذا رسانی بزنند، داعی حق دارد در داخل حدود اخلاقی به اندازه ای که به او ضرر رسانیده شده، انتقام بگیرد، اما الله متعال دوست دارد او از صبر کار بگیرد. مفهوم صبر این است که داعی حق، هر اذیت را تحمل کند، اما نه اقدامی بمنظور انتقام‌گیری کند و نه آماده شود بخاطر بیم از مصیبت‌ها و تکلیف‌ها، موقف خود را ترمیم کند یا در آن تغییر ایجاد کند. برای کسانی که در اینگونه مواقع صبر می‌کنند، وعده نعمت بزرگ داده شده است. نتیجه آن برای آنها هم در دنیا در بهترین شکل ظاهر خواهد شد و در قیامت هم اگر خداوند خواسته باشد، بهترین نتایج آن را خواهند دید.

قانون جهاد

امنیت و آزادی، ضرورت‌های ناگزیر تمدن انسانی است. بمنظور حفاظت از آن در برابر سرکشی افراد، تأدیب و مجازات پیش‌بینی شده است. اما اگر قوم‌ها سرکش شوند، هر شخص می‌داند چاره‌ای جز بلند کردن شمشیر نیست. تا زمانی‌که نصیحت و تلقین کارگر باشند، هیچ شخص توسل به شمشیر را جایز نمی‌داند، اما وقتی سرکشی یک قوم به حدی برسد که برگرداندن او به راه درست به وسیله نصیحت و تلقین ممکن نباشد، انسان حق دارد علیه آن شمشیر بردارد و تا وقتی آن را برداشته باشد که فضای امنیت و آزادی در دنیا ایجاد شود. قرآن می‌گوید که اگر اجازت توسل به شمشیر داده نمی‌شد، سرکشی قوم‌ها به اندازه‌ای می‌رسید که بربادی تمدن یکطرف، معابد هم ویران می‌شد و جاهایی که در آن شب و روز نام الله پروردگار عالم گرفته می‌شود و عبادت او می‌شود، با خاک یکسان می‌شد.

طبق شریعت اسلامی، جهاد^۷ برای همین هدف صورت می‌گیرد. جهاد نه بخاطر خواهش نفس است، نه برای مال و دولت، نه برای

۷. جهاد به معنای بکارگیری تمام نیرو در یک جد و جهد است. این تعبیر، به همان شکلی که در قرآن برای سعی و تلاش عام در راه الله استعمال گردیده، برای قتال فی سبیل الله نیز استفاده شده است. در اینجا، مفهوم دوم آن مورد نظر است.

تسخیر ممالک و حکومت در زمین، نه برای شهرت و نام و نه بمنظور تسکین احساس غیرت، حمایت و قوم‌گرایی و عداوت. خودخواهی و نفس‌گرایی انسان هیچ تعلقی با جهاد و قتال ندارد. جهاد جنگ الله متعال است که بنده‌های او بر اساس حکم او و مطابق هدایات او در راه او انجام می‌دهند. حیثیت آنها در این جنگ محض همانند آلات و جوارح می‌باشد. آنها از خود هیچ هدفی در این جنگ ندارند، بلکه هدف‌شان برآوردن مقاصد خداوند می‌باشد. لهذا، مسلمانان از این حیثیت و جایگاه خود به اندازه‌ی سر مو هم نمی‌توانند انحراف کنند. قانون آن به شرح ذیل است:

۱- حکم جهاد

حکم جهاد و قتال بطور مجموعی و به عنوان یک گروه به مسلمانان داده شده است. مسلمانان به هیچ وجه به شکل انفرادی مخاطب آیاتی نیستند که راجع به جهاد در قرآن آمده است. مانند آیات مربوط به حدود و تعزیرات، آنها بطور مجموعی مخاطب این آیات هستند. بنابراین، نظم اجتماعی آنها در این مورد حق هر گونه اقدام را دارد. هیچ فرد یا گروهی در داخل این نظم اجتماعی حق ندارد از طرف جامعه‌ی مسلمانان راجع به چنین اقدامی تصمیم بگیرد.

۲- مقصد جهاد

حکم آن در قرآن اصلاً به منظور ریشه‌کن ساختن فتنه آمده است. فتنه به معنای تلاش جهت برگرداندن یک شخص با ظلم و جبر از مذهب اوست. همین وضعیت در زبان انگلیسی با واژه «persecution» تعبیر

می‌گردد. تمام سایر حالات تجاوز علیه جان، مال و عقل و رای اشخاص تحت این عنوان قرار می‌گیرد. بنابراین می‌توان علیه ظلم و عدوان، در هر شکلی که باشد، جهاد کرد.

۳- فرض بودن جهاد

جهاد بر مسلمانان تا زمانی فرض نمی‌گردد که قوت جنگی آنها در برابر دشمن به یک حد خاص نرسیده باشد. بدین سبب، لازم است به منظور انجام دادن مسؤولیت جهاد و قتال، آنها کوشش کنند نه تنها وجود اخلاقی خود را تقویت نمایند، بلکه قوت جنگی خود را هم به اندازه‌ای برسانند که حکم آن را قرآن با در نظر داشت حالات مسلمانان زمانه رسالت داده بود و در این زمینه نسبت یک بر دو را بین آنها و بین دشمنان آنها مقرر نموده بود.

۴- اشتراک در جهاد

عدم اشتراک در جهاد صرف در حالتی جرم است که یک مسلمان با وجود نفیر عام در خانه نشسته باشد. عدم اشتراک در این حالت بدون تردید به یک جرم بزرگ چون نفاق تبدیل می‌شود. در غیر اینصورت، جهاد یک فضیلت است که آرزوی حصول آن باید در هر شخص وجود داشته باشد. اما جهاد صرفاً دارای فضیلت بوده، از زمره فرایضی نیست که در صورت عدم انجام آن شخص مجرم محسوب خواهد شد.

۵- فرار از جهاد

بعد از واردن شدن به میدان به قصد جهاد و قتال، بزدلی و پشت نشان دادن از نوع فرار حرام است. هیچ صاحب ایمان هرگز نباید

مرتکب آن شود. این کار، جرم بی‌اعتمادی بر نصرت الله متعال، ترجیح دنیا بر آخرت و منحصر دانستن مرگ و زندگی بر تدبیر خود، محسوب می‌گردد. چنین بی‌اعتمادی و دنیاپرستی ممکن نیست با ایمان یکجا شود.

۶- حدود اخلاقی

با بی‌پروایی نسبت به حدود اخلاقی نمی‌توان جهاد کرد. اخلاقیات در هر گونه شرایط و بر همه چیز مقدم است و در موقع جنگ و جدال هم الله متعال به هیچ شخص اجازه انحراف از آن را نداده است. مهمترین هدایتی که تحت این حکم در قرآن بیان شده، پابندی به عهد است. الله متعال پیمان‌شکنی و نقض عهد را بدترین گناه قرار داده است. بنابراین، اگر یک قوم معاهد بر مسلمانان ظلم هم می‌کند، نمی‌توان با نقض معاهده به مسلمانان کمک کرد. به همین شکل، اگر برخی از مردم بخواهند، بنابر دلایلی، در موقع جنگ بی‌طرف بمانند، هیچ اقدام علیه آنها مجاز نیست.

حین رفتن به سوی جهاد، شیوه تکبر و نمایش نباید در پیش گرفته شود. طنطنه و طمطراق شایان شأن هیچ بنده مؤمن نیست. رزم باشد یا بزم، تواضع و فروتنی عبدیت باید در هر حالت بر بندهای خداوند طاری باشد.

۷- نصرت الهی

مسلمانان در این جنگ به اعتماد الله متعال می‌جنگند. لیکن قرآن واضح ساخته که بنیادی‌ترین چیز جهت بدست آوردن مدد الله متعال،

صبر و ثبات است. هیچ گروه مسلمانان، تا زمانی که این خصوصیت را در وجود خود پیدا نکند، مستحق نصرت الهی نمی شود.

۸- اسیران جنگ

مسلمانان می توانند اسیران جنگی را رها کنند و یا از آنها فدیة بگیرند، اما قرآن مجید امکان قتل آنها یا نگهداشتن آنها را به حیث غلام و کنیز برای همیشه از بین برده است.

۹- اموال غنیمت

اموال غنیمت اصلاً ویژه مقاصد اجتماعی است. هیچ حق ابدی از طرف الله متعال برای مجاهدین در آن تعیین نشده که حکومت مسلمانان در هر حال پابند باشد آن را ادا کند. حکومت، هر روشی را که بانظر داشت حالات خود و ضرورت های تمدن مناسب بداند، می تواند در زمینه آن انتخاب کند.

حدود و تعزیرات

در حالیکه نعمت اراده و اختیار در این دنیا بزرگترین شرف انسان است، اما در نتیجه سوء استعمال آن در زمین لازماً فساد پیدا می‌شود. اولین ظهور این فساد در تاریخ انسانی، به دست پسر ابوالبشر آدم صورت گرفت. لہذا، به مجرد آن، این ضرورت احساس شد که جهت حفاظت انسان از این شر و فساد، تدبیری اتخاذ شود. تمام قواعد جرم و مجازات به دلیل این ضرورت وضع گردیده است. مقصد اصلی آن ریشه کن ساختن شر و فساد است و باید هم مقصد آن همین باشد، اما قضیہ کسانی که هدایت خدا را قبول نموده بر رسولان او ایمان آورده اند، همانند مجرمان عادی نیست. از قرآن معلوم می‌شود که اگر آنها مرتکب جرم بزرگ علیه جان، مال، آبرو یا نظم اجتماعی گردند، فیصلہ خداوند است که در همین دنیا به آنها عذاب داده شود تا دیگران عبرت بگیرند و با دیدن این عقوبت خداوند عذاب آخرت را به یاد آورند. بر علاوه، اگر مجرمین توبه کنند و راه اصلاح را اختیار کنند، مجازات برایشان وسیلہ تطہیر از گناه می‌گردد.

عذاب مذکور در شکل جزایایی که داده می‌شود همواره سخت بوده است به دلیل اینکه هدف از آنها محض استیصال جرم نیست، بلکه

مقصد از آن چشاندن مزه به تمام مردمی است که با شعور کامل خود را تسلیم خداوند و رسولان او کردند، با آنها عهد اطاعت بستند، دین آنها را به عنوان دین قبول کردند، و بعد از آن به چنین جرایم بزرگی آغشته شدند که خداوند پرده از کارهای آنها برداشت و قضیه به محاکم کشانده شد. این جرایم عبارت اند از:

۱- محاربه و فساد فی الارض؛

۲- قتل و جراحت؛

۳- زنا؛

۴- قذف؛ و

۵- سرقت.

جرایمی که برای آن در شریعت مجازات تعیین شده، همین است. انواع کوچک این جرایم و دیگر جرایم بجز اینها را الله متعال به ارباب حل و عقد مسلمانان واگذاشته است. آنها هر قانونی را که در این خصوص بخواهند، می‌توانند با مشوره بین هم، وضع کنند. البته یک نکته در این خصوص هم واضح است که جزای مرگ از روی قرآن بغیر از جرم قتل و جرم فساد فی الارض، برای هیچ جرم دیگر داده نمی‌شود. به همین شکل روشن است که صلاحیت اصدار حکم در خصوص این جرایم به شکل انفرادی به مسلمانان داده نشده، بلکه به تمام جامعه مسلمانان بطور مجموعی داده شده و بنابراین با نظم اجتماعی آنها مربوط است.

ما در اینجا راجع به جزاهای فوق الذکر وضاحت می‌دهیم:

محاربه و فساد فی الارض

وقتی رسول خداوند متعال در دنیا موجود باشد و مردم در حکومت او علیه کدام حکم یا فیصله او سرکشی اختیار کنند، سرکشی ایشان محاربه با الله و رسول او تلقی می‌شود. تعبیر فساد فی الارض هم به همین شکل است. اصطلاح فساد فی الارض برای حالتی استفاده می‌شود که شخص یا گروه با بغاوت علیه قانون در مقابل جان، مال، آبرو و عقل و رای مردم بر سر جنگ شود. چنانچه قتل به تروریزم، زنا به زنا بالجبر و دزدی به راهزنی و غارت تبدیل شود یا مردم بدکاری را پیشه خود بسازند یا آشکارا به اوباشی متوسل شوند یا به دلیل آواره منشی، بدمعاشی و بی‌راهی جنسی خود برای عزت و آبروی مردم شریف به تهدید تبدیل شوند یا علیه نظم حکومت به بغاوت برخیزند یا به وسیله اختطاف، تخریب، ترهیب و جرایم سنگین مشابه آن برای حکومت مشکل امنیتی ایجاد کنند، در این صورت آنها مجرمین فساد فی الارض تلقی می‌گردند. به منظور سرکوب چنین مجرمین، چهار مجازات ذیل پیشینی شده است:

۱- به شکل عبرتناک قتل شوند.

۲- تصلیب گردند.

۳- دست‌ها و پاها به شکل بی‌ترتیب قطع گردند.

۴- تبعید گردند.

چند مورد در خصوص این جزاها به عنوان حدود و شرایط بیان شده

است:

اول اینکه قرآن به حکومت صلاحیت داده که با در نظر داشت ماهیت جرم، شرایط مجرم و اثرات فعلی و متوقعه جرم، هر جزایی را که از این میان مناسب تشخیص دهند، بر مرتکبین آنها نافذ کنند. ذکر تبعید بر علاوه جزاهای مانند قتل به شیوه عبرتناک و اعدام به شکل عبرتناک به این دلیل شده که افزون بر سختی بی‌نهایت در مجازات، اگر شرایط مجرم تقاضا کند، امکان نرمی با او هم وجود داشته باشد.

دوم اینکه اگر جرم از طرف یک گروه ارتکاب یافته باشد، جزای آن هم به شکل انفرادی نه، بلکه به آن گروه به عنوان گروه داده می‌شود. ازین رو، اگر کدام گروه مجرمین، به شیوه فساد فی الارض مرتکب قتل، اختطاف، زنا، تخریب، ترهیب و دیگر جرایم از این قبیل شده باشد، لازم نیست تحقیق شود چه کسی مشخصاً جرم را مرتکب شده، بلکه هر فرد گروه در این مسؤولیت شریک تلقی خواهد شد و لازماً به همین عنوان با آنها برخورد خواهد شد.

سوم اینکه هنگام جزا دادن به همچون مجرمین، در دل هیچ شخص نباید هیچ گونه احساس ترحم و همدردی پیدا شود. بعد از ارتکاب این جرایم، فیصله پروردگاری که خالق آنهاست این است که آنها در دنیا کاملاً رسوا شوند. مقصد این جزاها همین است و این خصوصیت آنها باید تحت هر نوع شرایط مد نظر باشد.

چهارم اینکه اگر آنها قبل از اقدام حکومت، خود پیش آمده تسلیم شوند، با آنها همانند مجرمین عادی برخورد می‌شود. در این حالت، آنها مجرمین محاربه یا فساد فی الارض تلقی نمی‌گردند.

قتل و جراحت

قصاص قتل و جراحت، یک فرض است که بر نظم اجتماعی مسلمانان از طرف الله تعالی عاید شده است. در قصاص برای جامعه زندگی است؛ قصاص برای مسلمانان قانون نازل شده از طرف الله متعال است که صرف ظالمان می‌توانند از آن انحراف کنند. لهذا مسؤولیت حکومت است که اگر شخصی در محدوده صلاحیت آن کشته شود، قاتل را پیدا و دستگیر کند و طبق قانون از او قصاص بگیرد.

در خصوص قصاص، مساوات کامل باید رعایت گردد. بنابراین، اگر قاتل غلام است، در بدل آن باید همان غلام و اگر شخص آزاد قاتل است، پس در بدل آن باید همان شخص آزاد کشته شود. جایگاه اجتماعی شخص در این خصوص نباید هرگز باعث ترجیح گردد.

اگر اولیای مجروح یا مقتول در عوض جان، مطالبه جان و در بدل عضو، عضو و در بدل زخم مطالبه زخم نمایند و آماده باشند نسبت به مجرم نرمی روا دارند، محاکم با نظر داشت ماهیت جرم و حالات مجرم می‌تواند جزای کمتری به او بدهد.^۸ این رعایت است از جانب خداوند برای مردم و عنایت اوست بر آنها. بنابراین، کسانی که از جرم متضرر شده باشند، اگر این گزینه را انتخاب کنند، پس عفو آنها در حضور الله متعال کفاره گناهان آنها خواهد شد.

در این حالت به اولیای مجروح یا مقتول از طرف مجرم دیت پرداخت می‌گردد. الله متعال فرموده که دیت باید طبق فرهنگ جامعه و به شیوه بسیار نیک و خوب پرداخت شود.

۸. یعنی می‌تواند بدهد، دادن آن لازم نیست.

اگر قتل سهواً صورت گرفته و مقتول شهروند مسلمان دولت است یا اینکه شهروند نیست اما به یک قوم معاهد تعلق دارد، و قاتل معاف نشده است، باید طبق فرهنگ جامعه دیت پردازد و به عنوان کفاره این جرم و بمنظور توبه در حضور پروردگار خود، بر علاوه پرداخت دیت، یک غلام مسلمان را نیز آزاد کند. لیکن مقتول اگر کدام مسلمان مربوط به قوم دشمن است، هیچ گونه مسؤولیت در خصوص دیت بر قاتل عاید نمی‌گردد. در این حالت برای او کفایت می‌کند یک غلام مسلمان را جهت پاک کردن گناه خود آزاد کند. در این دو حالت، اگر آزاد ساختن غلام میسر نباشد، باید در عوض دو ماه متواتر روزه گرفته شود.

زنا

زانی مرد باشد یا زن، اگر جرم او ثابت شود، در پاداش آن صد دره زده می‌شود.

این جزا به مجرم در موجودیت یک گروه مسلمانان داده می‌شود تا برای آنها باعث شرم و برای دیگران باعث نصیحت شود. ارشاد قرآن است که هیچ حکومت یا محکمه مسلمانان در این زمینه هرگز نباید از هیچ نرمی کار بگیرد.

بعد از این مجازات، هیچ مرد یا زن پاک دامن نباید با این زانی یا زانیه نکاح کند. الله متعال این کار را حرام قرار داده است.

این شدیدترین جزای جرم مذکور است و صرف بر مجرمینی نافذ خواهد شد که جرم را در آخرین شکل آن ارتکاب دهند و از لحاظ شرایط خود مستحق هیچ گونه رعایت نباشند. بدین سبب، افراد معذور از مجازات، افراد مجبور و کسانی که از محیط، شرایط و حفاظت لازم

جهت اجتناب از جرم محروم بوده باشند، مسلماً از این حکم مستثنی می‌باشند.

قذف

قذف دو حالت دارد:

نخست اینکه شخص بر زن یا مرد شریف و پاک دامن، اتهام زنا وارد کند.

دوم اینکه چنین قضیه‌ای بین زن و شوهر واقع شود.

در حالت اول، شخص باید تحت هر نوع شرایط، چهار شاهد بیاورد. اگر او از آوردن چهار شاهد قاصر شود، خود مجرم قذف تلقی خواهد شد. مجازات او صد دره می‌باشد و شهادت او بعد از آن در هیچ قضیه‌ای قبول نخواهد شد. قرآن بیان نموده که مرتکبین این جرم نزد الله فاسق تلقی خواهند شد مگر اینکه از جرم خود توبه کنند و خود را در آینده اصلاح کنند.

در حالت دوم، اگر شاهد موجود نباشد، قضیه با قسم حل و فصل می‌گردد. طریقه آن این است که شوهر چهار بار به اسم الله قسم خورده می‌گوید که او اتهام وارد می‌کند و در آن صادق است و بار پنجم می‌گوید که اگر او در این اتهام دروغ گفته باشد، پس لعنت خدا بر او باشد. در جواب او اگر زن به همین شکل از خود دفاع نکند، مجازات زنا، که در شریعت برای آن مقرر شده، بر او نافذ می‌گردد. اما اگر او اتهام را رد کند، صرف در صورتی از مجازات بری الذمه می‌گردد که چهار بار به

نام الله سوگند یاد کند و بگوید که این شخص دروغگو است و بار پنجم بگوید که اگر این شخص حقیقت را بیان می‌کند، غضب خداوند بر من باشد.

در صورتیکه زن بر مرد اتهام وارد نموده باشد هم به همین ترتیب فیصله می‌شود.

سرقت

مجازات سرقت، بریدن دست است. سارق مرد باشد یا زن، اگر جرم او ثابت شود، در پاداش آن دست راست او از مچ قطع می‌گردد. مانند زنا، این شدیدترین مجازات جرم سرقت است که صرف در حالتی نافذ می‌گردد که مجرم با نظر داشت ماهیت جرم و شرایط خود مستحق هیچ نوع رعایت نباشد.

خوردن و نوشیدن

دین طالب تزکیهٔ نفس انسان از هر لحاظ است؛ بنابراین او همواره بر این اصرار داشته که بر علاوهٔ تطهیر باطن، تفاوت بین خبیث و طیب در چیزهای مربوط به خوردن و نوشیدن هم در هر حال مورد نظر باشد. در این زمینه، فطرت انسان معمولاً او را به شکل صحیح رهنمایی می‌کند و او بدون هر نوع تردد قضاوت می‌کند که چه چیز طیب و چه چیز خبیث است. او همواره می‌دانسته که شیر، پلنگ، فیل، شاهین، کلاغ، لاشخور، عقاب، مار، گژدم و انسان خود چیزهای قابل خوردن نیست. بر او واضح است که اسب و خر برای لذت دسترخوان نه بلکه برای سواری پیدا شده‌اند. از نجاست بول و براز این حیوانات هم بطور کامل آگاه است. در زمینهٔ درک غلاظت چیزهای نشه آور هم عقل او بطور عام به نتیجهٔ درست می‌رسد. بنابراین، شریعت خداوند انسان را در این امور اصلاً به رهنمایی فطرت خودش تنها گذاشته است.

این فطرت انسان گاه بی گاه مسخ می‌گردد، اما مطالعهٔ عادات انسان‌ها در دنیا نشان می‌دهد که تعداد بزرگ آنها بالعموم در این مورد دچار اشتباه نمی‌شوند. لهذا، شریعت، هیچ چیز از این نوع را موضوع بحث خود قرار نداده. در این مورد، موضوع شریعت تنها آن‌عده حیوانات و متعلقات آنهاست که تصمیم‌گیری در مورد حلال و حرام بودن آنها تنها

با رهنمایی عقل و فطرت برای انسان ممکن نبود. خوک، از بهایم نوع علف‌خوار است، اما همانند درنده‌ها گوشت هم می‌خورد، پس آیا او را حیوان قابل خوردن دانست یا نه؟ حیواناتی را که ما ذبح نموده می‌خوریم، اگر بدون تذکیر^۹ بمیرند، حکم آن چیست؟ خون این حیوان‌ها، همانند بول و براز آنها، نجس است یا حلال و طیب قرار داده خواهد شد؟ اگر حیوان‌ها بغیر از نام الله به نام کسی دیگری ذبح شوند، آیا باز هم حلال خواهند بود؟ به دلیل اینکه ارایهٔ جواب واضح و قطعی به این سؤالات برای انسان مشکل بود و ممکن در این مورد دچار اشتباه شود، الله متعال به وسیلهٔ پیامبران خود برای او واضح ساخت که خوک، خون، حیوان مردار شده و حیوانی که بجز الله بنام کسی دیگری ذبح شده باشد، برای خوردن پاک نیست و انسان باید از آن خودداری کند.

جزئیاتی که در قرآن برای این حکم بیان شده، قرار ذیل است:

۱- بین حیواناتی که به مرگ طبیعی مرده باشند یا در اثر حوادث ناگهانی از بین رفته باشند، تفاوت وجود ندارد؛ هر دو مردار محسوب می‌شوند. حیوان دریده شده توسط درنده هم مردار است مگر اینکه زنده پیدا شود و سپس ذبح شود.

۹. این سنت توسط انبیاء «علیهم السلام» ایجاد شده و اصطلاحاً برای مفهومی که استفاده می‌شود این است که حیوان را با چیز تیز و بران زخمی نموده، خون آن به شکلی جاری ساخته شود که مرگ آن به دلیل خونریزی واقع گردد. کشتن حیوان به همین شکل است که در نتیجهٔ آن گوشت از نجاست خون بطور کامل پاک می‌شود.

۲- حیوان تعلیم یافته اگر شکار را بدرد و شکار قبل از اینکه بتوان آن را ذبح کرد، بمیرد، دریدن شکار توسط چنین حیوان تذکیه آن محسوب می‌گردد. بنابراین، اینگونه شکار را می‌توان بدون ذبح کردن خورد. با وجود این، لازم است حیوان تعلیم یافته شکار را برای مالک خود نگهداشته باشد. اگر حیوان از شکار خورده باشد، شکار حلال نخواهد بود.

۳- حیوانی که بر آستانه ذبح شده باشد هم حرام است. ذبیحه ای که نام غیر الله بر آن گرفته نشده باشد اما نام الله هم بر آن گرفته نشده باشد، تحت همین حکم قرار می‌گیرد. همین وضعیت بر ذبیحه یا صیدی صدق می‌کند که نام الله اگر چه بر آن گرفته شده باشد، اما کسی که نام الله را حین ذبح گرفته است، بر الله متعال ایمان ندارد، یا ایمان دارد اما او را به عنوان یک رب الارباب در انجمن خداها تلقی می‌کند و اصلاً شرک را دین خود قرار داده است.

۴- تنها استثناء بر این محرمات، حالت اضطرار است، البته آن هم به شکلی که انسان نه خواهش آن را داشته باشد و نه هم از حد ضرورت تجاوز کند.

رسوم و آداب

به آن‌ده شیوه‌های بود و باش و مظاهر تمدن که تهذیب نفس انسان از آن نمایان می‌شود، در اصطلاح «رسوم و آداب» گفته می‌شود. هیچ مرحله زندگی انسان از این رسوم و آداب خالی نبودند. رسوم و آداب را در هر قبیله، هر قوم و هر تمدن رایج و به حیث یک فرهنگ عمومی جاری می‌بینیم. تمیز اقوام و ملل از همدیگر بیشتر به وسیله رسوم و آداب صورت می‌گیرد. به همین ترتیب، دینی را که انبیاء «علیهم السلام» آوردند، نیز پیروان خود را به بعضی رسوم و آداب پابند می‌سازد. مقصد دین تزکیه نفس است، لهذا آداب و رسوم دین هم با نظر داشت این مقصد تعیین شده است. این رسوم و آداب درج ذیل است:

۱- خوردن و نوشیدن به نام الله و با دست راست.

اولین جزء این حکم، مربوط به اعتراف و اقرار بر نعمت‌های الله متعال و دعای برکت در آنهاست و جزء دوم آن بمنظور یادآوری مداوم این حقیقت است که نعمت‌های جنت در روز قیامت نصیب کسانی می‌گردد که اعمال نامه آنها در دست راست آنها داده خواهد شد.

۲- گفتن «السلام علیکم» حین ملاقات و پاسخ آن.

۳- گفتن «الحمد لله» بعد از عطسه، و گفتن «یرحمک الله» در

پاسخ آن.

- ۴- کوتاه نگهداشتن بروت‌ها.
- ۵- تراشیدن موی زیر ناف.
- ۶- تراشیدن موی زیر بغل.
- ۷- کوتاه کردن ناخن.
- ۸- ختنهٔ پسران.
- ۹- پاکی و صفایی بینی، دهن و دندان‌ها.
- ۱۰- استنجا.
- ۱۱- غسل بعد از حیض و نفاس.
- ۱۲- غسل جنابت.
- ۱۳- غسل، تجهیز و تکفین و تدفین میت.
- ۱۴- جشن عیدالفطر و عیدالاضحی.

قسم و كفاره قسم

قسم در دین دارای اهمیت فوق العاده است. در اسلام، عمل کردن بر عهد جزء اخلاقیات بنیادین است. سوگند، این عهد را به آخرین اندازه مستحکم می‌سازد. وقتی مسلمان بر عزم، اراده یا عهد خود به نام الله سوگند یاد می‌کند، گویا او پروردگار خود و پادشاه عالم را بر سخن خود شاهد قرار می‌دهد. با وجود این اهمیت قسم، بارها شرایطی ایجاد می‌شود که تکمیل قسم برای شخص ناممکن می‌گردد یا او احساس می‌کند بخاطر سوگندی که خورده، حق الله یا حق خود او یا حق شخص دیگر تلف خواهد شد. در این حالت، می‌توان قسم را شکستاند، بلکه در بعضی حالات شکستن قسم از روی دین و اخلاق لازم می‌گردد. در شریعت برای آن روش كفاره تعیین شده است. حکم آن درج ذیل است:

۱- قسم بعض اوقات بالکل لغو، بی‌فایده و مهمل می‌باشد. در این تردیدی نیست که بنده مؤمن باید از آن هم اجتناب کند، لیکن نعمت بی‌پایان الله متعال است بر بنده‌های خود که او بخاطر چنین قسم‌ها در دنیا و آخرت مؤاخذه نخواهد کرد.

۲- بر عکس این، اگر قسم با عزم قوی و با اراده دل خورده شده باشد، به وسیله آن عهد و پیمان بسته شده باشد، به دلیل آن آثاری بر

حقوق و فرائض مترتب می‌گردد و یا در بعضی موارد در خصوص تحلیل و تحریم خداوند اثراتی داشته باشد، الله متعال لازماً در اینگونه موارد مؤاخذه خواهد فرمود. بنابراین، انسان نباید هیچ وقت در مورد قسم بی پروا و سهل انگار باشد، بلکه باید با مسؤولیت تمام از آن محافظت کند.

۳- اگر بنابر دلایلی، شکستن قسم لازم باشد، كفارة آن باید پرداخت شود. برای این کار، شخصیکه قسم را شکستانده، به ده مسکین با معیاری غذا دهد که بطور عام برای اهل و عیال خود فراهم می‌کند یا به آنها لباس بدهد یا یک غلام را آزاد کند. اگر هیچ یک از اینها میسر نباشد، باید برای سه روز روزه بگیرد.

المورد

ادارة علم و تحقيق